

# رشد آموزش ادیبی

بها ۱۰۰ ریال

شماره مسلسل ۱۱

سال سوم پائیز ۱۳۶۶



نفس باد صبا نشکشان خواهد شد

عالم پیر در کرباره جوان خواهد شد

ارغوان جامت عظمی سمن خجسته داد

چشم ز کس نشت ایق کمران خواهد شد

جام عظمی  
از اعظمی سمن روح

# رشد آموزش ادب فارسی

سال سوم - پائیز ۱۳۶۶ شماره مسلسل ۱۱

نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و

تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نشانی: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴

وزارت آموزش و پرورش تلفن ۴ - ۸۳۹۲۶۱ داخلی (۷۸)

مدیر داخلی: کامل احمدزاد

تولید: واحد مجلات رشد تخصصی

صفحه آرا: میرزا فرامرز نیکام

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه ماه یک بار به منظور اعتدالی دانش دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و آشنایی آنان با نسیوه‌های صحیح تدریس ادب فارسی منتشر می‌شود.

## فهرست

۳	سرمقاله
۴	میزگرد بررسی وضعیت رشته فرهنگ و ادب
	کاربرد و سودمندی دستور زبان «در تدریس ادبیات فارسی»
۱۲	احمد احمدی بیرجندی
۱۴	گفت و شنودی با استاد شهریار درباره شعر و هنر
۱۷	نگرشی کوتاه بر تاریخ ادبیات در کتابهای درسی
۱۹	دکتر اسماعیل خاکمی
۲۱	اسم اعظم تاریخ
	مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن
۲۲	دکتر مهرنور محمدخان
	معرفه النفس «خودشناسی» در اندیشه اقبال
۲۶	دکتر جلیل مسگرزاد
۳۰	زنگ تفریح
۳۲	شعر بلور بغض و نهال آزادی
	حدیث عشق و مقام کریم و با آنکه از او هر آنچه گویی پس نیست
۳۴	محمد جواد محبت
۳۵	نامه‌ها
۳۸	به یاد استاد پدیده شکر
۳۹	نکته‌هایی از کتاب فیه مافیه
۴۰	برمنش و باسخ
۴۹	میهمان و میزبان
۵۲	آیا فعل مجهول لازم است یا متعدی
۵۵	اخبار فرهنگی



## سرمقاله

استقبال خوانندگان، مخصوصاً همکاران عزیز و معلمان ارجمند ادبیات فارسی از رشد آموزش ادب فارسی و همکاری‌ها و راهنمایی‌های آنان، برای بهبود کیفی مجله، شایسته تشکر و تقدیر است. و ما خود را متعهد می‌بینیم از لطف و راهنمایی همه کسانی که ما را به ادامه این راه تشویق کرده‌اند، تشکر کرده، ادامه همکاری و همدلی آنان را خواستار باشیم.

در آغاز مطالب این شماره، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱ - به تمام سؤالاتی که خوانندگان عزیز، مخصوصاً معلمان جوان، در زمینه مشکلات کتابهای درسی مطرح کرده‌اند و می‌کنند، حتی الامکان در صفحات مجله پاسخ داده خواهد شد. ممکن است این پاسخگویی، با تأخیر همراه باشد، اما سعی ما بر این است که هیچ سؤالی بی‌پاسخ نماند. بنابر این تقاضا داریم از طرح سؤالات تکراری و نیز تکرار سؤالی که قبلاً مطرح فرموده‌اید و هنوز پاسخ آن داده نشده است، خودداری فرمائید.

۲ - نوشتن مطالب بر یک روی صفحه، کار ما را در انتخاب و تنظیم مطالب آسان‌تر خواهد کرد. اگر چه صرفه جویی، عملی است پسندیده، اما در این مورد بخصوص، مشکلاتی به همراه دارد و گاهی اوقات، به باز نویسی مطلب محتاج می‌شویم که نهایتاً به اسراف منجر می‌گردد. تقاضا داریم مطالب و مقالات را بر یک روی صفحه و با رعایت فاصله مناسب بین سطور بنویسید.

۳ - مجله «حک و اصلاح و تلخیص مقالات» را حتی خود می‌داند. عدم چاپ این اصل در شماره‌های گذشته، موجب گردید از چاپ بعضی از مقالات که به نظر ما محتاج حک و اصلاح و تلخیص بود، صرف نظر کنیم و نیز در مواردی نادر، حتی حک و اصلاح و تلخیص جزئی مقالات، گله نویسندگان را به همراه داشت. پس از ذکر این نکته، گمان می‌کنیم همکاران ارجمند از این پس در ارسال مقالات به آن توجه خواهند فرمود.

این نکته را نیز یادآور می‌شویم که امکان بازپس فرستادن مقالات فعلاً برای مجله فراهم نیست.

یکبار دیگر دعوت به همکاری با مجله رشد ادب فارسی را تکرار کرده، از محققان، استادان و معلمان ادبیات فارسی انتظار داریم در ارتقاء سطح مجله و برپا شدن آن با ما همکاری کنند.

«سر دبیر»



# میزگرد بررسی وضعیت رشته فرهنگ و ادب

نباید به علت جاذبه طبیعی رشته فرهنگ و ادب دانست بلکه باید به علت محدود شدن رشته اقتصاد اجتماعی بدانیم. ولی مهم‌تر از این ۱۷۱۴ درصد نسبت دانش‌آموزان دختر و پسر در این رشته است و توزیع آن در شهرهای ایران. بنده دقیقاً در حال حاضر نمی‌توانم بگویم چند درصد دانش‌آموزان رشته فرهنگ و ادب دختر هستند ولی احتمالاً این رقم کمتر از ۷۰٪ نباید باشد. شاهد این عدم تعادل نتایج امتحانی است که ما در سال ۶۳ و ۶۴ از مسابقات سراسری دانش‌آموزان سال چهارم این رشته به دست آورده‌ایم. ما برای تسویق سه سال است مسابقه سراسری کشوری بین دانش‌آموزان سال چهارم رشته فرهنگ و ادب برگزار می‌کنیم. قابل توجه اینکه در سال اول و دوم از ۱۰ نفر، ۹ نفر دختر بوده‌اند و این نشان می‌دهد که حضور دانش‌آموزان دختر در این رشته چقدر است. البته ما از هر پیشرفتی که برای دختران در جمهوری اسلامی حاصل شود، خوشحالیم ولی این از قسام حکایت از یک بیماری می‌کند. حکایت از یک عدم تعادل و توازن می‌کند و نشان می‌دهد که پسرها اقبال جدی به رشته فرهنگ و ادب ندارند. یکی دیگر از نشانه‌های عدم تعادل در رشته فرهنگ ادب عدم توزیع بهنجار دانش‌آموزان این رشته در شهرهای مختلف است. در تهران که مرکز کشور است وضعیت رشته فرهنگ و ادب به اندازه‌ای بد است که اصلاً دردناکتر از آن را نمی‌شود تصور کرد. به این معنی که شما تا سال قبل، احتمالاً امسال بهتر شده، اگر می‌خواستید در ۲۰ منطقه شهر تهران یک کلاس روزانه رشته فرهنگ و ادب برای پسران پیدا کنید، نمی‌توانستید! آماري که سال گذشته دهم کل دانش‌آموزان

دکتر حداد - موضوع بحث ما بررسی وضعیت رشته فرهنگ و ادب است. همکاران ما در گروه ادبیات فارسی این موضوع را به چند عنوان فرعی تقسیم کرده‌اند که بحث حول آنها صورت بگیرد. من با اجازه آقایان گزارشی تقدیم می‌کنم از وضعیت رشته فرهنگ و ادب و سعی خواهیم کرد خطری را که از این ناحیه متوجه آینده کشور و انقلاب ما است، آن مقدار که استنباط کرده‌ام، بیان کنم. در حال حاضر رشته فرهنگ و ادب، هم از لحاظ کیفی و هم از لحاظ حیثیت عمومی در میان چهار رشته نظری دبیرستان، در درجه آخر قرار گرفته. یعنی اگر ما بخواهیم به لحاظ حیثیت کلی، رشته‌ها را درجه بندی بکنیم رتبه بالا با رشته ریاضی و فیزیک است. بعد رشته تجربی، بعد از آن رشته اقتصاد اجتماعی و در آخر رشته فرهنگ و ادب. به عبارت دیگر معمولاً کسانی در رشته فرهنگ و ادب می‌روند و ثبت نام می‌کنند که شرایط لازم را برای ثبت نام در سایر رشته‌ها پیدا نکرده‌اند. از نظر آمار و تعداد نیز کمترین هستند، البته بعد از ریاضی. - ریاضی کیفیتش بالاست - ۱۱/۴ درصد دانش‌آموزان ما در رشته ریاضی مشغول هستند. رشته فرهنگ و ادب بعد از ریاضی است که ۱۷/۴ درصد است. اقتصاد اجتماعی ۲۴/۵ درصد و رشته تجربی ۴۶/۷ درصد است. ولی این درصدها در حال تغییر است و رشته ریاضی رو به رشد است. به طوری که درصد دانش‌آموزان رشته ریاضی از سال ۶۱ تاکنون دو برابر شده و این جای امیدواری است. درصد رشته فرهنگ و ادب هم از سال ۶۰ رشد مختصری داشته، ولی این افزایش دانش‌آموز در رشته فرهنگ و ادب را از سال ۶۰ تا ۶۶

رشته فرهنگ و ادب در چهار سال دبیرستان، در تهران، بعضی از سالها ۲۰۰ نفر بودند و بعضی از سالها ۱۰۰ نفر! یعنی در ۲۷ منطقه استان تهران که شامل کرج و ساوجبلاغ و حومه تهران می شود کل دانش آموزان پسر در رشته فرهنگ و ادب در بعضی از سالها حدود ۱۰۰ نفر بوده اند که تعدادی هم متفرقه و شبانه بودند. این است وضعیت این رشته در تهران و شهرستانها البته در شهرستانها پسران بیشتر هستند ولی به طور کلی نه از نظر کمیت و نه از جهت کیفیت. بعد از این گزارش آماری، اجازه می خواهم مختصری از خطراتی که از این ناحیه متوجه آینده ماست بیان کنم.

بنده شخصاً عقیده دارم که ما به هیچوجه نباید کمان واقعیات بکیم و نباید هیچ دردی را با مسخفی نگاه داشتن آن بخوایم درمان بکیم. ما در وضعیتی نیستیم که از بیان واقعیات تلخ جای نگرانی داشته باشیم. ما امروز مسئول حکومتی هستیم باید واقعیات را به مردم و به مسئولین مافوق خودمان بیان کنیم و اگر کوتاهی از ماست ما وظیفه داریم آن را هم بیان بکنیم و اگر میراث شومی است که از گذشته به ما رسیده، آن را تشریح کنیم، ولی این که دردی را بشناسیم و بدانیم و اظهار نکیم خیانتی کرده ایم به کشور خودمان و به اسلام که برای ما از همه چیز عزیزتر است. بنده در این هفت سالی که در این سازمان کار می کنم استنباط کرده ام که وضعیت رشته فرهنگ و ادب زنگ خطری است برای کیان فرهنگ اسلامی ما و برای آینده جمهوری اسلامی. علتش هم این است که انقلاب ما قبل از هر چیز، یک انقلاب فرهنگی است، یعنی ما صنعت، کشاورزی، حتی علوم تجربی و مسادی را وسیله و ابزاری می دانیم در جهت معنویت انسان. اصل برای ما یک جهان بینی است که این جهان بینی را ما برای سعادت انسان ضروری می دانیم انقلاب ما اصلاً با همین سلاح فرهنگی به پیروزی رسید. مستأسفانه می بینیم که از نظر فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب در مسیری نیستیم که برای آینده این کشور نیروهای لازم تربیت بکنیم. مسلم است که بهترین استعدادهای ما باید سراغ مهم ترین رشته ها بروند. مهم ترین شغل های علمی در جمهوری اسلامی باید رشته هایی باشد که با انسان سرو کار دارد اعم از رشته های علوم دینی که در حوزه ها است یا رشته هایی که در دانشگاه است ولی به علوم انسانی مربوط می شود. ولی ما می بینیم در دوران دبیرستان که مقدمه ورود به این رشته ها در دانشگاه است استعدادهایی که به سراغ رشته فرهنگ و ادب و یا اقتصاد اجتماعی می روند پائین ترین استعدادهای هستند. من منکر نیستم که در بعضی از شهرستانها و یا حتی تهران کسانی با استعدادهای خوب این رشته را انتخاب کرده اند و همه کس از بد حادثه به اینجا نیامده است، ولی وضعیت عمومی این طور است. حالا شما ببینید که ما برای اداره این کشور چقدر نیاز داریم به فراغ التحصیلان علوم انسانی. شما وضعیت تاریخ را در جمهوری اسلامی ببینید که ما از نظر

مورخ چقدر در مضیقه هستیم. ما چند نامورخ داریم که هم عالم علم تاریخ باشند هم غرب زده نباشند هم سابقه وابستگی به نئو کلاسی نداشته باشند هم مسلمان باشند و با این مردم همراه و هم عقیده باشند. نمی گویم نداریم ولی چند تا آدم داریم که اینها در این رشته درس خوانده باشند و وقتی حرف می زنند حرفشان علمی باشد در عین حال تعهد دینی و معنوی هم داشته باشند. نشانه فقر مورخ ما این است که نزدیک ده سال از انقلاب ما می گذرد هنوز ما یک تاریخ بدون و منظمی از انقلاب خودمان نداریم که تاریخ علمی باشد البته بعضی وقایع نویسی ها شده ولی تاریخی که مثلاً قابل عرضه به مردم دنیا باشد نیست. البته یک کارهایی را شروع کرده اند ولی کسانی که مشغولند در تاریخ تخصص ندارند علاقه دارند به اینکه تاریخ بنویسند ولی اینها منحصص علوم و تاریخ نیستند که سند بشناسند. شیوه تحلیل تاریخی بدانند. این واقعیات است.

شما ببینید ما در رشته ادبیات فارسی چقدر مشکل داریم جسارت است اگر بنده بخوام با حضور آقای دکتر شهیدی درباره ادبیات صحبت کنم ولی من قول خود ایشان را نقل می کنم بنده بارها از زبان ایشان شنیده ام که فرموده اند سالهاست که در رشته ادبیات فارسی آن افراد نام آور، سخندان و ادیب عالیقدری که استادان مسلم این رشته بودند دیگر به وجود نیامده اند. گوئی که سرچشمه ای که این رودخانه را تغذیه می کرده مدت هاست خشک شده. واقعیات این است که ما سال به سال می بینیم که سطح رشته های ادبیات فارسی از نظر استاد و دانشجو به تدریج دارد پائین تر می آید.

یک جهت دیگر خط را که شاید از همه اینها مهمتر باشد هم عرض کنم و آن خطری است که به توده مردم مربوط می شود از ناحیه رشته فرهنگ و ادب یعنی از ناحیه ضعف رشته فرهنگ و ادب. ما می دانیم که مردم را باید آگاه کرد مردم را باید در صحنه نگاه داشت، تبلیغ باید کرد، پیام انقلاب و اسلام را به مردم باید رساند و این احتیاج به تألیف کتاب دارد. این احتیاج به انواع مجلات دارد درخور قشرهای گوناگون مردم. احتیاج به انواع فیلمها دارد با فیلمنامه های مختلف احتیاج به تئاتر دارد با نمایشنامه های مختلف و احتیاج دارد به چندین نوع دیگر فعالیت های فرهنگی. خود تألیف کتاب انواعی دارد. کتاب برای نوسودان، کتاب برای کودکان، کتاب برای نوجوانان و همچنین برای جوانان، کارمندان، زنهای خانه دار، دانشجویان و دانش آموزان دبیرستانها ولی شما ببینید که ما از نظر انتشارات در چه وضعی هستیم. ما موفق شدیم با شهادت جوانهای خوبمان سینماها را از دست طاغوت گرفته و در اختیار خودمان قرار دهیم. من شخصاً هر وقت از کنار این سینماها در دوره طاغوت عبور می کردم و می دیدم که چگونه ایمان مردم، اخلاق مردم، شرف مردم در این سینماها بر باد می رود دلم به درد می آمد. امروز خوشحالم که این سینماها آن طور

نیست ولی در همین شهر تهران شما چند نا سینما را می‌شناسید که درش قفل است. در کل ایران در شهرهای کوچک چند نا سینما در دست جمهوری اسلامی است. اما فیلم نداریم عرضه بکنیم چرا؟ برای اینکه فیلمنامه‌نویس نداریم فیلمنامه‌نویسی که متعهد به آرمانهای انقلابی مردم باشد. حالا برادران بصیرترند. شبیه به همین دردها را می‌شود در مورد زبان خارجه گفت ما مترجم به اندازه کافی نداریم. ما افرادی نداریم که سخن حق ما را در دنیا اعلام کنند و کتاب فراخور حال مردم دنیا بنویسند و درد ما را بیان کنند و با حرف‌های دیگر دنیا را به ما برسانند... سخن را کوتاه می‌کنم و عرض می‌کنم که این نگرانیها بود که مدتها در سازمان پژوهش و در وزارت آموزش و پرورش در دفتر تحقیقات و گروه ادبیات فارسی مطرح بود. ما به نظرمان رسید که یکی از کارهایی که می‌توان کرد این است که ما درد را بیان کنیم. زخم را بیشتر بزنیم و حقیقت را به مردم جامعه خودمان بگوئیم. با عذرخواهی از شما که صبر کردید و عرایض طولانی بنده را گوش کردید به عرایض خانم می‌دهم و از آقای صابری خواهش می‌کنم که خودشان جلسه را اداره فرمایند و آقایان نظر بدهند. استفاده بکنیم انشاء... با نیت خیری که در استادان و شرکت کنندگان ارجمند این جلسه هست خداوند هم عنایتی بکنند ما بنوانیم به راه حل این مشکل دست پیدا کنیم. صابری: توضیحات برادرمان دکتر حداد با همه کوتاهی، اصلی درد را خوب نشان داد. پس یک بخش از بحث را که بیان درد باشد با گذشت آقای دکتر حداد عادل تمام شده تلقی کنیم. یعنی به گمان بنده، بیان درد شده. اگر چه همه درد نبود چیزهای دیگر هم ممکن است باشد و حتماً هم هست. اما چون همه می‌دانیم، لذا بخش اول را تمام شده فرض می‌کنیم. حالا اولین سؤالی که مطرح است، این است که: خوب، فرمودید رشته فرهنگ و ادب جاذبه ندارد. سؤال این است که چرا جاذبه ندارد؟ این جاذبه نداشتن از کجاست؟ تقصیر مردم است که بچه‌هایشان را کج و کوله متولد می‌کنند! (کج و کوله فرهنگی و ادبی را عرض می‌کنم!) تقصیر روستائیان است که گندم خوب نمی‌کارند؟ سواد بیج اقتصادی تقصیر دارد که بنیر را به موقع توزیع نمی‌کند، بجمعا ادیب نمی‌شوند؟ داستان چیست؟ چرا اینجوری شد؟ به هر حال این «چرا» را کی شروع می‌کند که کمی برای ما بشکافد و بگوید چرا این جور شد؟ چرا این واقعیت پیش آمد و به این شکل پیش آمد؟ جناب دکتر شهیدی که پیش کسوت همه ما هستند چه می‌فرمایند؟

دکتر شهیدی: عرض کنم آقای صابری، بنده خودم بیست سال است عملاً در این مسأله واردم. هیجده سال پیش در ساختمان وزارت فرهنگ و هنر محل وزارت ارشاد فعلی جلسه‌ای تشکیل شد با حضور آقایان دکتر یحیی مهدوی، دکتر صبا، دکتر محمدی رئیس دانشکده الهیات و عده‌ای دیگر. آنجا عنوان شد که فرهنگ و ادب دارد از بین می‌رود و استادان بزرگی مانند فروزانفر پرورده نمی‌شوند چسکار کنیم

چسکار نکنیم. هر کدام راه حلی پیشنهاد کردند. یکی از آقایان گفت: که بیایید برای رشته‌های ادب و فرهنگ (البته در دانشگاه) مدال بدهید. آقای دکتر محمدی گفتند: پاداش بدهید. یک اضافه حقوقی تعیین کنید. همه حرفهایشان را زدند. گفتند: دیگر صحبتی نیست؟ گفتیم: اگر اجازه بدهید جناب آقای دکتر محمدی، ادبیات هنر است. خودت هم هنرمندی و هنرداری من نمی‌گویم هنرمند و هنرور نان نباید بخورد، لباس هم می‌خواهد، خانه هم می‌خواهد. اما این او را ارضاء نمی‌کند. او چیز دیگری می‌خواهد و آن این است که جامعه بنده او حسرت بگذارد و قدرش را بدانند اگر این برایش درست شد از صدها جایزه که شما به او بدهید برایش بهتر است. بعد یک مثال زدیم گفتیم: همین فروزانفرو که شما اسحق را بریدید. آخوندی بود بچه دهاتی. آمد در تهران، جوان بود و جوپای نام، بر حسرت علم شیفته شد، و خوب بهره‌اش را نسبتاً گرفت. در ادوار بعد، رئیس دانشگاه وقت به رئیس دانشکده ادبیات وقت تلفن می‌کند که به فلان کس چرا درس نمی‌دهید؟ می‌گوید که او سواد ندارد می‌گوید من نمی‌دانم، سر این خسر را هم توی یکی از این آخورها بپاش خوب، از آخور چه می‌خواهد نحویل بگیرد؟ باید این مسأله را شکافت که برای رشته فرهنگ و ادب چسکار باید بکنیم. چس در آن هست. چند وقت پیش خدمت آقای خامنه‌ای بودیم آقای اگر می‌پا شد با کمال صمیمیت گفت: آقا شما بیایید توی نماز جمعه از مردم بخواهید که بچه‌هایشان را بفرستند فرهنگ و ادب. ایشان گفتند فقط این مانده که بگوئیم که آقا محض رضای خدا شب جمعه است بیایید کمک کنید به اسلام! شما جاذبه‌ای برای فرهنگ و ادب ایجاد کنید بعد ببینید می‌آیند یا نه وقتی که آمدند گفتند میرزای شیرازی فتوی داده است که «الیوم استعمال تنیا کو حرام است» هر خانواده اعیانی اگر چهار تا بچه داشت بگرفش را می‌فرستاد آخوند بشود. آخرین نفرشان مرحوم شیخ محمد باقر بیات بود من او را دیدم از خانواده خانهای بیات اراک بود و معمم بود. چرا رفتند؟ برای اینکه بشوند میرزای شیرازی. این جاذبه، وقتی بود، ما را می‌کشید. شما هم بیایید بسهای فرهنگ و ادب را از لحاظ معنوی و مادی بالا ببرید. خواهید دید همانهایی که رفته بودند توی رشته پزشکی و رشته علوم تجربی، سر از رشته فرهنگ و ادب در خواهند آورد. همینجور که نمی‌شود. این یک راه، اما راه دیگرش اینکه شما، انتظار نداشته باشید که در هر شهری رشته ادب و فرهنگ دابری بکنید و عده‌ای بیایند آنجا، اتفاقاً درست می‌گوئید. در تهران می‌بینید رشته فرهنگ و ادب هیچ جاذبه ندارد چرا؟ چون تهران از نظر تکنوسوزی دارد بر ایران حکومت می‌کند. یعنی تهران شده شهر صنعتی و طبیعی است که دو آنجا رشته فرهنگ و ادب پر بار نباشد و احتمالاً دانش‌آموز خوب رشته فرهنگ و ادب در کاشان داشته باشیم، در مشهد شاید یک کمی داشته باشیم در فارس باید داشته باشیم. وقتی مردم دیدند نان و آب هر جا هست می‌روند

سراغ آنجا. به موازات نان و آب رشته‌های دیگر، شما نان و آب برای رشته فرهنگ و ادب تولید کنید. بعد بنشینید عقلمندان را روی هم بریزید، هیأت دولت یک داروی دیگری درست کند. یعنی یک حرمتی برای اینها درست کند؛ هم برای دبیر و هم برای دانش آموز من اتفاقاً چند وقت پیش به یکی از آقایان گفتم: که اگر جناب آقای خامنه‌ای و جناب آقای هاشمی تشریف ببرند به عیادت یک دبیر ادبیات که درگوشه بیمارستان خوابیده، خواهید دید که فردا داوطلب رشته فرهنگ و ادب چند نفر خواهد شد. یعنی این حرمت را باید حس کنند. اگر اینجا، در کشور ما قرخی درست شده عنصری درست شده به خاطر آن بود که بولها به اینها دادند، انعام می گرفتند، جایزه می گرفتند، اسب می گرفت و به همین جهت شما می بینید وقتی دوره سلجوقی تمام شد دیگر شاعر خوب پیدا نکردیم تا دوره قاجار به که باز یک نوعی بوده و یک چند نفری شاعر خوب پیدا شدند. اینها واقعبیت است شما واقعبینها را بدانید. اگر می توانید یک فکری به حالشان بکنید. این نظر بنده است.

**صابری:** هدف ما از این جلسه دو چیز می تواند باشد یکی به دست آوردن مطالبی در همین زمینه برای نشر در رشد آموزش ادب فارسی تا اگر دیگران هم حرفی دارند بزنند. یکی دیگر اینکه این حرفها ما را به راه حل عملی هم برساند. می خواهم بگویم نباید انتظار داشت که در این جلسه، دوی این درد، پیدا شود. انتظار ما این است که همه در این زمینه، کمک و اظهار نظر بکنند. جناب آقای دکتر احمدی مطالبی می فرمایند.

**دکتر احمدی:** عرض کنم آنچه را که جناب دکتر فرمودند خوب مسیر کلی است. همین طور هم هست. معروف است که شاه عباس رفته بود توی مدرسه مخروبه‌ای. پرسیده بود: چطور است که اینجا طلبه ندارد؟ ملا عبدالله یزدی صاحب همین حاشیه گفته بود که شما از دم مدرسه تا مثلاً توی بازار این افسار اسب من را بگیرید و در واقع جلودار من باشید تا یکسال دیگر اینجا آباد می شود. خوب این یک واقعبینی است. شیوه کلی هم همین است. الان هم عده زیادی می آیند به طرف طلبگی یا نویسندگی و تعداد زیادی هم از همین بچه‌ها که واقعباً صاحب تفکری و استعدادی هستند می روند توی رشته‌های علوم و بعد می آیند به طرف ادبیات یعنی گویی خودشان را در آن حد می بینند که ادبیات را می شود پیش خود هم آموخت پس برویم بارمان را از آنجا بپندیم. آنوقت اگر خواستیم دوباره گراشی پیدا می کنیم و اگر نه، که هیچ الان خیلی از این بچه‌هایی که دارند رشته‌های علوم را می خوانند از لحاظ خط و نگارش و ذوق ادبی و هنری خوب و مستعدند. یعنی خوبها رفته اند آنجا و گویی قرار گذاشته اند که ما اول برویم آن قله را بگیریم. اینها، دیگر کارهای جزئی و فرعی است که می توانیم و در ضمن آنها انجام دهیم. منتها این یک خطری دارد و آن این است که خوب این اگر رفت تا آنجا و نخواست نویسنده بشود می رود توی این

عالم وسیع و عمیق علوم، حالا اگر خواست یک وقتی یک مقاله‌ای را بنویسد، مقاله علمی خوب می نویسد آنجا اینک بساید از همان هنرمندانی که شما می فرماید بشود. این نخواهد شد، بنابر این باید یک چاره جویی کرد که کسانی از همان صاحبان استعداد از آغاز به این طرف بیایند این، شیوه‌های اجرایی جزئی لازم دارد که شاید مقداری از آن را بشود در همین جمع چاره جویی کرد. راه بایی کرد. یک نتایجی که دست دولت است همانجوری که شما آمده اید آنجا مثلاً در برنامه ریزی‌ها دایره را تنگ تر کرده اید. تعداد ریاضیدان بیشتر شده یا رشته فرهنگ و ادب دانش آموزش بیشتر شده. باید یک راههای عملی یک، دو، سه، چهار، پیدا کرد که چه بکنیم که افراد مستعد از آغاز به این رشته گرایش پیدا بکنند. یعنی از همان مسیر، همان گذرگاه، راهش را برگرداند.

**دکتر شهیدی:** چه جوری برگردانند؟

**دکتر احمدی:** حالا عرض می کنم ببینیم می توانیم برگردانیم یا نه؟ دانشجو یا دانش آموز دبیرستان قراغ التحصیل شده خیلی ذوق خوبی داشته است می خواسته برود فرض کنید نوی رشته سینما بعد یک نفر، دو نفر به او گفته حالا سینما معلوم نیست که چی هست. می خواهی بروی رقصی و نمی دانم فلان و بیهان و کار سبکی است یا برو توی رشته پزشکی. خوب رفته به رشته پزشکی. اگر یک کسی آن روز یک فصل مشعبی برای او می خواند یک آینده‌ای را برای این ترمیم می کرد یک کسی پدرش، مادرش بنگانش. کسانی که توی سینما بودند کمکی می کردند. جاذبه‌ای ایجاد می کردند. او را می بردند آنجا به طرف سینما به طرف علوم تجربی نمی رفت. بنابر این بیایم یک راههایی را پیدا بکنیم که خانواده‌ها از همان آغاز اگر در فرزندشان ذوق ادبی می بینند اینها را تشویق بکنند. جموع اجتماع یک همچنین حالتی داشته باشد، بنده پیشنهادم این است. الان به خانواده‌ها گفته شود، به رادیو، تلویزیون عرضه بشود. اینجور نیست که همه مردم کیه‌هایشان را دوخته باشند فقط برای پول. یک افرادی هم هستند که دستشان باز است. به خانواده‌ها گفته شود این یک رسالت است. صد نفر در این کشور پیدا می شود در مجموع که بچه‌های با استعدادشان را بفرستند به طرف رشته فرهنگ و ادب، یک مقدار تشویق دیگر بشود. غیر از آنچه که به خانواده‌ها گفته می شود آموزش و پرورش بساید بررسی بکند. ببیند توی کلاسها چه بچه‌هایی دارای ذوق ادبی و هنری هستند. او را شناسائی کنند در هر استان یک گروه خاصی، بنده در شورای عالی آموزش و پرورش گفتم؛ شما یک هیئت هوش‌یاب فراهم کنید. واقعباً یک عده‌ای نوابغ نوی این کشور ضایع می شوند توی روستاها، کوهپایه‌ها در این شهرستانها، گورهای هستند که همین طور تلف می شوند. بیایند آموزش و پرورش هر منطقه‌ای را موظف بکنیم که افرادی که ذوق ادبی دارند اینها را شناسائی بکنند، اگر فرض کنید

استان فارس صد نفر را پیدا کردند. پدر و مادرشان را بخواهند با آنها صحبت بکنند و قانعشان کنند که بچه‌تان را ببرید مرا اگر هنری، ادبی، خط، نقاشی و امثال اینها. بیابند یک فیلمی هم برای این جهت نشان بدهند. خط قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را نشان بدهند. نقاشی قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، موسیقی قبل از انقلاب بعد از انقلاب. یکی از آقایان می‌گفت، که موسیقی‌دانها و علمای این فن که قبل از انقلاب واقعاً دل خونی داشتند، نمی‌خواستند موسیقی آن جوری به حال ابتدال درآید. اگر نگرانی‌هایی هم از جهات دیگر داشتند گفتند که مادر با منم که این موسیقی نجات پیدا کرد از آن حسالت ابتدال ما هم اکنون کلاسهای داریم می‌دانیم چه می‌کنیم و چه مسیری را در موسیقی انتخاب کنیم. خوب شما هم یک مقدار امروز این جهات را رعایت کنید، کار بکنید. در نوشته‌ها هم همین کار را بکنید بعد دبیر خوب تربیت بکنید. به هر استان ۴ تا دبیر خوب بفرستید. حضور یک دبیر خوب خیلی تأثیر دارد در جذب افراد، آدم سخنوری که می‌تواند حرف بزند تبلیغ بکند توی کلاسها بتواند افراد را توجیه کند. اصلاً وجودش یک وجود هنرمند و تبلیغی باشد که افراد ببینند و بعد هم انتخاب بکنند. دانش‌آموزانی داشته‌ایم که توی دبیرستان رشته فرض کنید ریاضی و تجربی، یک روحانی را دیده، فرض کنید مرحوم آقای مطهری یا مرحوم آقای طباطبائی یا افراد دیگری را دیده بعد خودش بعد از یکسال، دو سال، آمده گفته، آقا دیدیم خوب بود ما هم آمدیم. بساید عده‌ای از اساتید بررسی بکنند کتابهای ادبی عرضه بکنند. فیلمی اگر خوب عرضه می‌شود تشویق کنند. فرض کنید آقای مخمل‌باف اگر یک فیلم خوب عرضه می‌کند این را در باید که این آقا ذوق هنری و ادبی دارد که اگر بچه بنده هم این استعداد را دارد او هم به این طرف گرایش پیدا بکند. حالا این ۵، ۶ موردی را که بنده عرض کردم، به اصطلاح روزنه‌ای بود به جهت تشویق و یافتن راههای دقیق اجرایی که بگوئیم بعد از جلسه آقا این ۲۰ مورد گفته شد حالا، کی مسئول اجرای فلان موردش باشد، این عرض بنده است. البته باز هم چیزهایی نوی ذهنم هست که عرض خواهم کرد.

دکتر حداد: من برای اینکه جهت بحث محفوظ بماند با یکی دو دقیقه مطلب را خلاصه می‌کنم. آن چه جناب عالی فرمودید بیشتر ارائه راه‌حلهایی بود برای رفع این مشکل، مقداری که من نوشتم، یکی تشویق خانواده‌ها بود که فرزندانشان را بفرستند، فرهنگ و ادب ادامه تحصیل بدهند. خلاصه آگاه کردن خانواده‌ها و تشویق آنها که فرزندانشان در فرهنگ و ادب ادامه تحصیل بدهند یعنی هدایت تحصیلی دانش‌آموزان از طرق مختلف و از جمله ایجاد تمایل در دانش‌آموزان. اهمیت دادن به دستاوردهای ادبی و فرهنگی و هنری و به نمایش در آوردن آنها در سطح جامعه و جلب توجه دانش‌آموزان به این دستاوردها، شناخت دانش‌آموزان مستعد در رشته‌های مختلف از جمله

در رشته‌های ادبی، در دوره ابتدائی، راهنمایی و تربیت دبیران خوبی که بتوانند الگوی دانش‌آموزان بشوند. اینها که جناب عالی فرمودید من به اختصار عرض کردم، که برادران به نکات دیگری به پردازند ولی من خواهش دارم قبل از اینکه به بیان درمان درد بپردازید بفرمائید که چرا رشته فرهنگ و ادب جاذبه ندارد. شاید این همان صحبت آقای دکتر شهیدی که ایشان کلی آن را گفتند یک قدری این را بیاوریم در قالب جامعه‌شناسی، تجزیه و تحلیل بکنیم و از حالت کلی در بیاوریم. اگر برادرانی که نوبت گرفته‌اند از جمله آقای صداقت کیش که، حالا استفاده می‌کنیم از فرمایشات ایشان، در این مسیر هم مطلبی بفرمائید، شاید مقدماً بهتر باشد ما بگوئیم چرا رشته فرهنگ و ادب جاذبه ندارد؟ بعد علل که تشخیص داده شد برای رفع آن علل بسیم چکار باید بکنیم.

صداقت کیش: بسیار خوشبختیم که در حضور اسنادان هستیم تا از محضرشان استفاده کنیم. راههای کلی را جناب عالی، آقای دکتر شهیدی و هم جناب آقای دکتر احمدی فرمودند. نازه ما راههای جزئی را جزء جزء تهیه کردیم جوابهایش را هم تهیه کردیم یعنی علتهایش را گفته‌ایم که چرا نمی‌آیند. بنده برای اینکه معلوم باشد که اینها را از کجا تهیه کرده‌ام ابتدا می‌گویم بنده ۳۹ سال سابقه خدمت دارم و این سخنان حاصل تجربه آن سالهاست، و با چند نفر رئیس دبیرستان در شیراز صحبت کردم و گفتم من دعوت شده‌ام برای این کار نظر شما چیست؟ در این بین یادداشت‌هایی برداشتم بعضی از آنها البته کمی تکراری می‌شود ولی اگر نگویم نسل‌مطلب فکر کنم از بین می‌رود. من جواب هر سوالی را که سرفوم فرمودند به ترتیب نوشته‌ام و اکنون مطرح می‌کنم:

فارع‌التحصیلان این رشته از حیثیت و احترام اجتماعی برخوردار نبوده و از نظر درآمد نیز با رشته‌های دیگر قابل مقایسه نیستند تعداد رشته‌های دانشگاهی که دانش‌آموزان فرهنگ و ادب بتوانند در آنها ادامه تحصیل بدهند کم است. مجموع تعداد دانش‌آموزانی که در دانشگاه مورد پذیرش فرار می‌گیرند کم است. یعنی هم رشته‌های درس ادبیات کم است و هم تعداد دانشجویانی که می‌پذیرند کم است. کلاسهای درس ادبیات فارسی خالی از ذوق و شور و حال است. دستگاههای اداری آموزش و پرورش به فارغ‌التحصیلان این رشته به چشم تحقیر می‌نگرند (اینجا کسی غریبه نیست ما می‌دانیم اینجوری است) یک خاطره کوچکی دارم از این موضوع در سال ۴۱، بد نیست بگویم، ما دبیرستانی دانشم سه تا رشته داشت، ریاضی، ادبی، طبیعی، جای دبیرستان عوض شد و ما رفتیم به یک ساختمان جدید و نورئیس دبیرستان که لیسانس ادبیات بود، می‌گفت کلاسها را معین کنید، نوشت یک، سالن رشته ریاضی ۲، طبیعی، ۳، ادبیات، بنده گفتم من کلاس نمی‌روم باید اولش بتوسی





در رشته ادبی داشتیم، ۲۵ نفر در ریاضی، ۴۰ تا در طبیعی، یکبار منوجه تدبیر وضع عوض می‌شود و بعد هم دیدیم که کتابها را بکجوری کرده‌اند. مثلاً شاعرهای پرارزش را گذاشتند کنار، برنامه را طوری عوض کردند که نفهیدیم چه جور شد. بنده اینجا یک پیشنهادی هم دارم که بعد اگر نوبت من شد عرض می‌کنم.

آرمین: من سال گذشته از مشهد به یکی از نقاط محروم کشور، سیستان و بلوچستان، رفتم و در یکی از بخشهای مرزی در بخش شهرک ناروئی مشغول به کار شدم. ابلاغ من طوری صادر شد که ۱۷ مهرماه آنجا رفتم یک دبیرستان دخترانه بود با ۹۲ دانش‌آموز که رشته فرهنگ و ادب داشت اینها تا آن موقع بدون معلم ادبیات بودند. بعد که ما مشغول کار شدیم با دانش‌آموزان صحبت کردیم و از کاستی‌ها و کمبود معلم صحبت شد. گلابه‌های زیادی داشتند و می‌گفتند که همیشه وضع به همین منوال بوده و حتی در جلسه‌ای که با حضور آقای دکتر سلطانی داشتیم در زاهدان، که معاون مدیر کل آمده بودند برای ختم جلسه سخنرانی کردند، ایشان گفتند که ما ۳۵۰ دبیر لیسانس در سطح استان سیستان کم داریم و انتظار داشتند که دبیرانی که متقاضی انتقال به شهرستانهای دیگر هستند بمانند. کاری که در رابطه با مسأله ذوق در اینجا مطرح شد و من یک تجربه یعنی بعدست آوردم در اینجا، روی این مسأله که خودم دستی در شعر دارم و شعر می‌گویم و بخشنامه‌ای هم آمده بود که کانون شعری در دبیرستانها تشکیل شود، ما آمدیم و این کانون را تشکیل دادیم از ۹۲ دانش‌آموزی که ما داشتیم برای دهه فجر که شب شعر تشکیل دادیم در این محیط بسیار محدودی که تا قبل از انقلاب حتی از فرستادن دخترانشان به مدرسه خودداری می‌کردند، من ۲۵ دانش‌آموز را به عنوان شاعر در این شب شعر معرفی کردم و به

رشته ادبی. این تحقیرهای جزئی مهم است بنده عرض می‌کنم شما که ما را دعوت کرده‌اید به اینجا این یک احترام در نظر ماست و رؤسای دبیرستانها به علت سوابقی که از ضعف دانش‌آموزان این رشته دارند قصاص قبل از جنایت کرده نسبت به هر دانش‌آموز ادبی بدبین هستند و از باز کردن این رشته خودداری می‌کنند و اگر چنین اقدامی شود بدترین کلاس دبیرستان را به رشته ادبی اختصاص می‌دهند. دبیران دوره راهنمایی ضعیف هستند و قدرت تشویق و برانگیختن ذوق ادبی دانش‌آموزان را ندارند. محتوای کتب درسی در بعضی موارد طاقت فرسا و بیشتر خالی از ذوق است. گاه گاهی معلمان غیرمتخصص را به تدریس ادبیات می‌گمارند و چنین می‌پندارند که چون زبان مادری است، تدریس آن برای همگان میسر است. اینان زبان معمول را ادبیات فرض کرده، دچار چنین توهمی شده‌اند. زندگی دبیران ادبیات تأمین نیست، وضعیت معیشت خود را ملاک قرار داده دانش‌آموزان را از ادامه در این رشته می‌رانند. اینها چیزهایی است که حقیقت دارد. آثار ادبی جهان در این رشته کمتر مورد عنایت قرار داده شده است، در نتیجه دانش‌آموزان رشته ادبی نویسندگان و شاعران خارجی را نمی‌شناسند و وسعت اندیشه و فکرشان کم است. نسبت به ادبیات معاصر توجه کمتری شده اگر هم شده؛ برانگیخته ذوق نیست. به طور کلی جامعه را به نحوی نسبت به شاعران و نویسندگان کهن بدبین کرده‌اند. مطالعه آثار آنها را نوعی کهنه‌پرستی به حساب می‌آورند. یک مطلب دیگر راه من اشاره بکنم و آن اینست که در این اواخر ده سال مانده به انقلاب یا ۸ سال نمی‌دانم روی چه اصلی حالا یکی از دوستان اینجا مطرح کردند شاید راضی نباشند استان را بگویم، یکبار دیدیم که اصلاً یک‌دفعه وضع عوض شد. ما در یک دبیرستان قدیمی ۵۰ نفر

جرات می توانم بگویم که حداقل ده نفر خیلی خوب می توانستند، شعر بگویند. من فکر می کنم که علت این مسأله، ایجاد انگیزه ای بوده که در حد بسیار ناچیزی من در این دانش آموزان ایجاد کردم. من فکر می کنم که اگر ما از دوره راهنمایی معلمین کارآمد و بانجره ای که علاقه مند به ادبیات باشند داشته باشیم که اگر شاعر نیستند اگر نویسنده نیستند، لااقل ذوق داشته باشند و در انتخاب دانش آموز برای رشته فرهنگ و ادب و ازدها را بگیریم، دانش آموزان مستعد و با استعداد را جذب بکنیم، مقداری از مشکلات حل شود.

اما در مورد جاذبه نداشتن این رشته، همانطور که دوستان فرمودند یک سر قضیه به مسائل مادی مربوط است. یعنی دانش آموز امروز می آید حساب می کند. وقتی که مسأله بازار را به طور کلی می سنجد، بازاری که الآن هست، این برای تأمین خودش به مسائل مادی و اقتصادی احتیاج دارد وقتی می بیند این رشته جوابگوی نیاز مادی او نیست خواه، ناخواه دنبال رشته دیگری می رود.

دکتر سلطانی: من عیب کار را به این شکل تقسیم می کنم که یک عیب از اجتماع سرچشمه گرفته یعنی کم کم همانظوری که دوستان فرمودند زیاد هم من رویش تأکید نمی کنم امروز مردم نگاه می کنند به اینکه این شخص بالاخره چه شغلی پیش خواهد گرفت بنابراین شاگرد وقتی که می خواهد درس بخواند از همان اول تلقین می شود که این رشته پول دارد آن رشته ندارد. بعد گرایش پیدا می کند. بنده معتقدم رشته های ریاضیات هم رشد نکرده در این مدت. برای اینکه پاس سال رشته ریاضیات شاگرد اول گروه تجربی را داد. شاگرد اول گروه ریاضی و فیزیک را داد و شاگرد اول گروه هنر را داد و شاگرد اول علوم انسانی را داد. یعنی در حقیقت مشکلی اینجاست که جامعه مسیر را کاملاً تعیین کرده یعنی به بچه می گوید که تو اگر می خواهی زندگی کنی ولو بخواهی رشته ادبیات هم بروی نیازی نداری خود ادبیات را بخوانی چرا؟ الآن ملاحظه بفرمائید امسال برای انگلیسی مثلاً در کنکور آمدند یک امتیاز خاص فائل شدند. گفتند هر کس رشته انگلیسی می خواهد برود ما ضریب چهار می دهیم به انگلیسی و هیچ نمره دیگری با آن جمع نمی کنیم مگر نمره های عمومی ولی اصلاً محلی برای همان فارغ التحصیلان فرهنگ و ادب نیست گیرم که یک نفر، تمام نمره های ادبی او در سطح عالی باشد چون مجبور است که با اقتصاد امتحان بدهد، باید ریاضیات بداند. اگر ریاضیات بلد بود یا علاقه ای به آن داشت که از همان اول رفته بود. می خواهم عرض کنم که انتخاب نحوه درس در کنکور و ضریب دادن و اینها جورری شده که بچه از اول حساب می کند ولو در ادبیات هم بخواهد قبول بشود لزومی به خواندن ادبیات نیست. شما آمار بگیرید ببینید چه کسانی، ادبیات قبول شده اند. و با چه نمره ای بوده. ضریبها را که نگاه کنید می بیند نمره ادبیات تقریباً پائین ترین ضریب را دارد. الآن تلویزیون ما چه کاری می کند،

هیچ برنامه ای بنده ندیدم که واقعاً بر انگیزاننده ذوق بچه ها باشد از لحاظ ادبی. جامعه هم که اینجوری است و همانظوری که فرمودند به شغل های نان و آبدار ارزش می دهد. این اشکال از کلی جامعه است که در واقع مسیر را تعیین کرده و بچه می رود آن طرف، یک مقدار اشکال به دست مجریان برنامه است حالا چه در وزارت آموزش و پرورش چه در وزارت علوم، که آنها هم در کنکور دانشگاه هم دانش آموز احساس می کند که لازم نیست ادبیات بداند. بلکه کافی است معنی لغت بداند، کافی است املا یک قدر بداند و چیزهایی که اصلاً به ادبیات ارتباط ندارد و اتفاقاً یکی از دلایلی که دختران بیشتر تسوی رشته ادبیات رفته اند، حافظه شان هست. ظاهراً آمارگیری شده. آقای آنجا آمارگیری می کرد تقریباً به این نتیجه هم رسیدیم. در حقیقت وزارت فرهنگ و آموزش عالی به جای اینکه بیاید مثلاً همانجوری که می گوید انگلیسی هر کس ضریب چهار دارد، نمره را حساب بکنند. بیاید به دروس ادبیات ارزش بدهد. شاگردی که سه سال در سال سوم راهنمایی کارنامه اش را بگیرد. مراتب دارد زیر کارنامه ۱ - ریاضی ۲ - تجربی ۳ - اقتصاد اجتماعی، خلاصه آخر فرهنگ و ادب، در واقع بچه همان اول به قول معروف انار نرش می خورد بیه پیشانی. یعنی احساس می کند که آن آخر اگر برود ارزش ندارد خوب، طبیعتاً یک ارزش بندی در اینجا شده است. بعد هم به بچه می گویند اگر معدلت خوب است برو مثلاً رشته ریاضی و این نوی ذهنشان است. یعنی ارزشها را گویی که خود آموزش و پرورش تسایید کرده بر همان خواست مادی بی منطق جامعه. بنابراین باید کاری بکنیم. خود شما آقای دکتر حداد، پارسال در جریان بودید که تمام هم و غمتان این بود که یک دبیرستان نمونه فرهنگ و ادب باز کنید و تشد. خوب عیب این کار در کجاست؟ معلوم می شود که با مقامات اداری درک نکرده اند این مسأله را که خوب پس این عیبی را که من دارم می گویم حداقل در این حد درست است. یعنی مجریان هم مقصر هستند. بنده خودم دیدم که رئیس منطقه ۶ آموزش و پرورش هم آمده بود آنجا بعد از اینکه حضرت عالی در جلسه شورای ادبیات مسأله را عنوان کردید، ایشان با اینکه رئیس بود از اینکه یک ساختمان بدهد ایسا داشت و آخر هم موافقت نکرد می گفت که این «مدرسه خصوصی» می شود. ایشان منوجه نبودند که این اصلاً مسأله ای است که می خواهند ادبیات را بالا برند این نه خصوصیتی دارد نه فرزندان از ما بهتر اند. پس یک مقدار هم این عیبها را باید کسانی که دست اندر کارند درک کنند و یک مقدار اشکال در داخل رشته ادبیات هست. همینجوری که فرمودند کتابها، واقعاً جذابی ندارد. بعضی معلمها، تخصص این کار را ندارند من حتی همین سفر بلوچستان که رفتم دوستان بسیار بزرگی دیدم. اما کسانی آمدند پیش من و اینها می خواستند که ما تمرینهای کتاب را یا بعضی از اشعار را معنی کنیم! بعد گفتم آخر این که کلاس

آموزش ضمن خدمت نشد. خصوصی به من گفتند: ما رفتیم دو بیت خواندیم گفتند تو حافظ شانس شدی و مناسفانه هم برخوردیم به این تعطیلی دانشگاهها و حالا آمدیم دبیر شدیم و نا شما معنی نکند ما نمی توانیم برویم اینجا درس بدهیم. خود در همین سفری که قبلاً گفتم پادم هست که آقای آرمین هم بودند. موقعی که آقای گلناب، این را به عنوان افتخاری گفتند برای دبیران ادبیات که اینجا نسبت دبیران ادبیات و دانش آموزان رشته فرهنگ و ادب از همه استانها بیشتر است. یکی از بلوچها بلند شد و گفت این خیانت است. گفت چرا؟ گفت برای اینکه شما دبیر هیچ رشته ای نیاروده اید. ادبیات هم دبیر ندارد اما هر کس می آید درس می دهد. در نتیجه اینجا شما رشته ادبی دارید. یعنی نه اینکه رشته ادبی دارید به اجبار می گوئید که اسم بنویسند! اصلاً رشته تجربی دایر نکرده اید دبیرش هم نیست ولی رشته ادبیات با نبودن دبیر هم دایر کردید پس بچه مردم مجبور است که آن رشته برود و به این ترتیب حرمت امامزاده توسط متولی پامال می شود که در کلاسها تدریس کند. ولی در رشته فرهنگ و ادب، موارد زیادی از این نوع مشاهده می شود. دکتر احمدنژاد: البته آنچه باید گفته شود، استادان فرمودند ولی تا آنجا که ما منوجه شده ایم یک عامل عمده در بیعلاقگی جوانان به این رشته، آینده مبهم آن است. قاعدتاً کسی که کاری می کند، به آینده آن اهمیت می دهد، این آینده در رشته فرهنگ و ادب، هم مبهم است و هم اغلب کم حاصل. مثلاً کسی درس خواند و دیپلم فرهنگ و ادب شد و آمد لیسانس جغرافیسی را هم گرفت، راهش به کجاست؟ آیا اگر نخواهد دبیر شود کار دیگری برای او در نظر دارید؟ یک لیسانسبیه جغرافیا با یک لیسانسیه تاریخ اگر نخواهد دبیر شود چه کار باید بکند؟ من فکر نمی کنم کاری پیداکنند. ما داریم کسی که از یک رشته علوم انسانی فارغ التحصیل شده، خوب هم درس خوانده رشته دبیری را انتخاب نکرده و آنان بسیار نگران است. نمی داند که باید چکار بکند. خوب، کسی که سرنوشت او را می بیند، دیگر به این رشته نمی آید. مسأله خیلی مهمی است. چون هر کس هر کاری می کند می گویند آینده دارد یا ندارد اصلاً فرهنگ ما همین است مسأله دوم که آقای دکتر سلطانی هم فرمودند به نظر من خیلی مهم است نحوه هدایت دانش آموزان است. شما بگوئید که این قوی است این ضعیف است این با هوش است این کم هوش است. به کم هوشها جایزه بدهند کسی نمی رود توی صف آنها بایستد. نحوه هدایت دانش آموز باید عوض بشود. خوانین پذیرش تغییر بکنند. یک مسأله دیگر به نظر من نبودن معلمان قوی در دوره راهنمایی است. چون شخصیت معلم در انتخاب بعدی دانش آموز خیلی مهم است. معلم ضعیف اغلب مورد تمسخر بچه است. دانش آموز هیچوقت نمی خواهد که با او در یک ردیف و در یک رازو قرار بگیرد و هم سنج شود.

دکتر حداد: بنده هم می خواهم به یکی از علل کساد بازار

ادبیات اشاره بکنم و آن علت اقتصادی و اجتماعی است. قطعاً یکی از علل عدم اقبال دانش آموزان و اولیاء آنها به رشته فرهنگ و ادب و علوم انسانی همانطور که برادران گفتند این است که تضمینی برای معاش آینده فرزندان خودشان در این رشته پیدا نمی کنند و دست بچه‌شان را می گیرند می برند سراغ رشته‌هایی که بنا به فرائض موجود جامعه اطمینان داشته باشند. این را تأمین می کند. فرض کنید که یک پدری که خودش معلم ادبیات است وقتی بچه‌اش مریض می شود و دستش را می گیرد می برد دکتر و در مطب پزشک می نشیند از ساعت سه بعدازظهر تا هفت شب می بیند که سی نفر رفتند سراغ این دکتر و هر کدام صد تومان دست کم به این دکتر داده اند و در مدت چهار ساعت این پزشک سه هزار تومان پول گرفته. بعد این معلم ادبیات که شاید آن موقع اگر رفته بود رشته طبیعی او هم می توانست برود رشته پزشکی حالا که مثلاً به گروه ۱۰ و ۱۱ رسیده درآمدش هشت ماهی هشت هزار تومان. اینها واقعتهای جامعه است و در تعیین مسیر تحصیلی فرزندان او، تأثیر دارد. ما باید یک قدری ریشه یابی کنیم که چطور شده که در جامعه ما تعادل بین درآمدها به هم خورده و بعضی از مشاغل این طور پیش افتاده اند و بعضی دیگر، پس مانده اند. این مطلب قطعاً به بحث ما ارتباط دارد. یک قدری اگر برگردیم به عقب ما می بینیم که در زمان مشروطیت مثلاً دوران قاجاریه، کشور ما با صنعت ارتباطی نداشت. صنعت به معنی تکنولوژی و علوم جدید هم در این کشور جایی نداشت. در آن زمان، چه کسانی در کشور ارج و قرب داشتند. مستوفیها، میرزاها کسانی که خط و ربط خوب داشتند. اینها در دستگاههای دولتی کارگشا بودند اینها مهم تلقی می شدند. در نتیجه میرزا شدند و در کار دولت وارد شدند. از طریق ادبیات و نگارش و دبیری البته دبیری به معنی قدیمی کلمه. اینها جایگاه اجتماعی، علمی داشتند و در کنارش روحانیت هم احترام داشت ارج و قرب داشت و روحانیت هم یک رکش ادبیات است. حالا یا ادبیات عرب یا ادبیات فارسی ولی بعد ببینید از مشروطیت به بعد چه تحولی در جامعه رخ داد آرام آرام صنعت در این کشور پیدا شد و مشاغل دیگری آمد. اصلاً ساخت دولت عوض شد دیگر دولت آن معنای قبل از مشروطیت خود را از دست داد. دولت یک وظائف جدیدی پیدا کرد به یک نیروهای جدیدی و به یک افراد جدیدی احتیاج پیدا کرد. کسان دیگری آمدند دولتمرد شدند. با یک مقامات دیگری شما اگر نگاه بکنید به این ۷۰-۸۰ سال که از مشروطیت گذشته می بینید آرام آرام کسانی که اهل فرهنگ بودند اهل شعر بودند، اهل ادبیات بودند، اینها عقب نشینی کردند. کسانی که اهل صنعت بودند و اهل علوم دقیقه بودند اینها آمدند جای آنها را گرفتند و مخصوصاً در کشور ما مسأله پول نفت قبل از انقلاب به کلی ساخت اجتماعی، اقتصادی، جامعه ما را به هم ریخت و مخصوصاً من اشاره می کنم به تحولی که در حدود سال ۱۳۵۰ با بالا رفتن ناگهانی قیمت

# کاربرد و سودمندی دستور زبان

## در تدریس ادبیات فارسی

احمد - احمدی بیرجندی

بدیهی است وسعت دایره لغت‌دانی نوآموز نیز شرط اساسی می‌باشد. فرض کنید: نوآموزی لوحه «توقف ممنوع» را در کنار خیابان می‌بیند. برای دریافتن معنی و مفهوم آن در درجه اول احتیاج دارد به درک معنی دو کلمه «توقف» و «ممنوع» و بعدها به «حذف معنوی» فعل در جمله بی‌فعل «توقف ممنوع» که در دستور زبان مطرح است. با مثلاً برای درک معنی این بیت ساده ایرج مبرز:

گویند سرا چو زاد مادر  
بستان به دهن گرفتن آموخت

نوآموز ابتدا باید معنی فعل «زاد» و «آموخت» را بداند. سپس به فعل جمع بی‌فاعل «گویند» و «مادر» که فاعل (نهاد) دوم و نیز فاعل (نهاد) فعل «آموخت» می‌باشد و مفعول بودن «بستان به دهن گرفتن» پی برد تا بتواند این سه جمله را بدین صورت در ذهن خود درک نماید: (آنان) می‌گویند چون مادر مرا بزاد. بستان به دهن گرفتن را (به من) آموخت.

با این بیت حدی:

چو عضوی بدرد آورد روزگار  
دگر اعضاها را نماند قرار

بدین صورت درمی‌آید: چون روزگار عضوی را بدرد آورد، برای دیگر اعضاها قرار نمی‌ماند.

و بتدریج و بر اثر تمرین متوجه می‌شود که در بیت مذکور دو

سخن در شیوه آموختن «دستور زبان» است. متأسفانه معلمانی هستند که زبان و ادبیات و دستور زبان فارسی و... تدریس می‌کنند، اما با فایده و شیوه تدریس دستور زبان بیگانه‌اند. حتی این درس را زائد و بی‌فایده می‌دانند.

به طور کلی شیوه تدریس دستور زبان، به ویژه در مراحل نخستین «استقرائی» است. باید موارد و مثالها را نقل کرد و از موارد استعمال کلمات و یا جمله‌ها، قانون کلی را به دست آورد.

در بعضی موارد نیز مانند ساختن ترکیبات تازه در زبان فارسی که توانایی و گنجایش خاصی برای ترکیب‌پذیری دارد و با اطلاق قانون کلی بر موارد جزئی - به قیاس نیز نیازمند می‌شویم.

چون برخی همکاران به جنبه استراعی فواید دستور زبان اهمیت بیشتری می‌دهند و از عمل کردن تمرین‌های دستوری سرباز می‌زنند و یا کمتر بدان می‌پردازند، دستور زبان در نظر آنان و دانش‌آموزانشان درسی بی‌فایده و دشوار جلوه می‌کند.

بدیهی است آموختن زبان در مراحل آغازین نیازی به دستور زبان ندارد. کودک به طور طبیعی زبان مادری را یاد می‌گیرد و در کودکی بستان و اجتماع، به آسانی سخن می‌گوید و رفع احتیاج می‌کند و به دستور زبان نیازی ندارد. نیاز به آموختن دستور زبان هنگامی پیش می‌آید که نوآموز مرحله زبان‌آموزی را پشت سر می‌گذارد و وارد مراحل بالاتر آموزش زبان و ادبیات می‌شود؛ می‌خواهد خوب سخن بگوید، درست بنویسد و در خواندن و فهمیدن مهارت لازم کسب کند. این جاست که دانستن دستور زبان فارسی به وی مدد می‌رساند.



جمله وجود دارد که جمله اول، پیرو و جمله دوم پایه آن است. و فاعل یا نهاد جمله اول «روزگار» و در جمله دوم فاعل یا نهاد «قرار» است.

در جمله اول مفعول «عضوی» و مستم در جمله دوم «دیگر عضوها» است.

و کم کم یا ارکان جمله و ساختمان آن آشنا می شود و می تواند آنرا فهم کند.

اما این سخن بدان معنی نیست که هر کس دستور زبان فارسی نداند معنی ابیات سعدی یا سایر گویندگان قدیم و متأخر و جدید را نخواهد فهمید. شاعران و سخنورانی هستند که به سائقه ذوق و ممارست فراوان هم شعر می سرایند و هم سخن شاعران دیگر را در می یابند. ولی آنان نیز در عمل، همان راهی را رفته اند و می روند که ادیبان زبردست رفته اند: با این تفاوت که عمق فهم و درک ادیبان سخنبران سخن شناس را ندارند و گرچه در شاعری که موهبتی خاص است توانا باشند. آنجا که فهم عمیق مطالب ادبی پیش می آید بیقین تسلط داشتن در صرف و نحو عربی یا فارسی، یا هر زبان دیگر بسیار کارگشاست و ذوق و درک لطائف ادبی خود چیزی دیگر است. شاعران بلند پایه ای همچون فردوسی، مولوی، سنائی، عطار، سعدی، حافظ، ملک الشعراء بهار و... همه چنین بوده اند: هم دانش و درک ادبی داشته اند و هم ذوق و نبوغ ذاتی و فهم و فراست.

از این سخن بگذریم که این رشته سر دراز دارد. سخن اصلی ما در این است که دانستن دستور زبان، به طور اعم، و آشنائی با دستور زبان تاریخی تا حد لازم، برای دانش آموزان و معلمان ما، ضروری است که بی آن هر دو، گاه درک مطلب و مفهوم قطعات منثور و ابیات شاعران دشوار خواهد بود.

برای روشن شدن مطلب چند مثال در زیر می آوریم. در بوستان سعدی این بیت آمده است:

چنان سنگش آکنده خاک استخوان  
که از عاج پرتوتیا سرمه دان  
در بیت بالا جایه جایی ارکان و اجزاء جمله مشهود است. برای فهم کردن معنی بیت باید ارکان سازنده را در جای خود قرار دهیم. بدین صورت:

چنان خاک استخوانش را تنگ آکنده است که سرمه دان عاج  
از توتیا (انباشته شده باشد).

وقتی بیت بدین صورت درآمد. نظر شاعر نیز روشن خواهد شد. یا این بیت:

کسی این شکر نعمت بجای آورم  
وگر پای گردد به خدمت سرم؟  
کسی شکر این نعمت را بجای آورم (= یعنی نمی توانم شکر این نعمت را بگزارم) اگر چه سرم به خدمت پای گردد.

در ابیات زیر سعدی بنا به سبک خاص خود ضمائر را جایجا کرده است. بدین جهت فهم آنها در بدو امر - برای دانش آموزان دشوار می نماید، ولی وقتی ضمائر به جای خویش نشست، ابهام از میان بر می خیزد:

اینک ابیات:

چو بازو قوی کرد و دندان منبر  
بر اندایش دایه پستان به صبر

چنان صبرش از شیر خامش کند  
که پستان شیرین فرامش کند

تو نیز ای که در توبه ای طفل راه  
به صبرت فراموش گردد گناه

ابیات بالا را بدین صورت می توان در آورد:

چون (کودک) بازو قوی کرد و دندان ستر نمود دایه پستانش را به صبر (که ماده تلخی است) بر می انداید (= اندوده و آغشته می کند).

چنان صبر او را از شیر خامش می کند که پستان شیرین را فراموش می نماید. تو نیز ای (انسان) که در توبه طفل راه هستی به صبر، گناهکاریت فراموش می گردد (در استعمال کلمه صبر صنعت

ابهام به کار رفته است).

مثالهایی که نقل کردیم از سعدی شیرازی است که سخنش سهل و ممتنع و نسبت به بسیاری از شاعران دیگر سهلتر می نماید.

اینک مثالهایی از نثر فارسی می آوریم:  
در شیوه های نثر نویسی قدیم حرف تشانه (را) به صورتهای مختلف آمده است.

یا رسول الله پدر و مادر ما را فدای تو یاد.  
روز خندق بر یاران قسمت کرد که هر ده کس را چهل گز خندق

می باید کند.  
منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر

اندرش مزید نعمت.  
انواع (را) به صورت زائد به معنی (از) (به) (برای) در نثر سعدی

و نثرهای دیگر دیده می شود که هر کدام به توضیحی خاص - برای درک معنی - نیازمند است و باید دانش آموز موارد را تشخیص دهد.

بقیه در صفحه ۵۴

# گلزار نظران

## گفت و شنودی با استاد شهریار درباره شعر و هنر



س - لطفاً نظرتان را درباره شعر و هنر برای خوانندگان مجله  
رشد ادب فارسی بفرمایید؟

ج - بسم الله الرحمن الرحيم. اینجا تبریز؛ بنده شهریار. از  
طرف مجله آموزش ادب فارسی از تهران آمده اند می خواهند از من  
چیزی ضبط کنند. عرض کنم به حضورتان هنر تشعشعی است از ذات  
پاک الهی در نفوس بشر. کامل تر از همه اسمش وحی است که  
مخصوص انبیاء است. یک کلاس پائین تر از آن اسمش الهام است که  
مخصوص عرفاست. عارف ممکن است سخنش به نظم باشد که به او  
شاعر می گویند. یعنی شرطش همان عرفان است. معرفت... آن یک  
چیز روحانی است. با درس خواندن درست نمی شود. ممکن است به  
نثر بنویسد که به او می گویند نویسنده. ممکن است به حرف باشد یا  
محاوره که به او می گویند سخنور، سخنران. پایه اولش وحی است، پایه  
دومش که اسمش الهام است. پایه سومش هم هنر است. این هنر عام  
است. دیگر برای همه حرفه ها است این حرفه ها به کمالتش که برسد  
اسمش را می گویند هنر. بنا هم ممکن است هنرمند باشد نجار هم همین  
طور. البته چون انسان حیوان ناطق است. نطق صفت مخصوص انسان

است. بهترین این است که به صورت سخن جلوه کند.  
پائین تر از الهام وحی است. غالباً شعرا هنرمند هستند. الهام ندارند  
یعنی تکبکشان قوی است. مثل خیام، رباعیات خیام، که یک نقطه اش  
را نمی شود تغییر داد. فوق العاده از نظر تکبک بالا است. اما چون  
عرفان ندارد همدانش بیگانه، صحبت و حرفهای بیگانه و ابراهای  
عوامانه است. اما از نظر صنعت بی نظیر است. خیلی از قصیده سراپان،  
قطعه سراپان، غزل سراپان هستند که حفظ هنرمند هستند اما عارف  
نیستند و به عرفان نرسیده اند اکثریت با اینهاست. آنهایی که به عرفان  
رسیده اند معدود هستند مثلاً از سنائی شروع می کنیم عطار تا می رسد  
به سعدی و حافظ. حافظ در اوج عرفان است که اسرار آمیز است.

شبهه معجزه است کاش، هفتصد سال است نظیرش نیامده بعد از حافظ نسبتاً هانف اصفهانی گاهی الهام دارد بدش این او را مرحوم پروین اعتصامی و بدش هم بنده شهریار، که الهام از سبک حافظ است.

جهت بادگاری یکی از غزلهایم را می خوانم. عرض کردم شاکرد حافظ هسنم خواجه غزلی دارد:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ما را انیس و مونس شد  
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت  
به غمزه ماله آموز صد مدرس شد  
بله این غزل من هم عنوانش هست: ستاره‌ای بدرخشید  
دلی که با توشی مونس و مزانس شد  
چراغ صد شبه و زیت مجلس شد  
ستاره خیره شود با شکفتن خورشید  
چنانکه عشق درخشید و عقل بی‌حس شد  
یتیم عشق، معلم ندیده بود هنوز  
که نامزد به مدیریت مدارس شد  
نخوانده درس الفبا به مکتب طفلان  
به صدر حوزه اشراقیان مدرس شد  
به مسگران خود، آن کیمیایگری آسوخ  
که زرگران جهان زرتاشان مس شد  
چو آفتاب بهر دورش از دوازده برج  
ستاره‌ای بدرخشید و ماد مجلس شد  
چه بذرکاشت که آن ریگزار کورو کور  
بهت لاله و سرین و باغ نرگس شد  
به کعبه نیز یکی مظهر العجایب زاد  
که تبر عرصه شمشیر الف فارس شد  
به ذوالفقار جهاد و مهار نوسن نفس  
به قاب قوس رسید و ابوالفوارس شد  
ب زفاف چنان زینت المجالس بود  
که عرش و قرش خدا، حجة المرائس شد  
سنون عرش جواهر نشان چرانشود  
که طباق مجد و محراب او مهندس شد  
قیام است قائم بلاگرداند  
چنانکه قسمت اقبال قوم یونس شد  
جواهر القلم شهریار چون حافظ  
به شرق و غرب جهان رفت و از نفسش شد

س - خوانندگان مجله ما دانشجویان و دبیران ادبیات هستند برای این جوانها و کسانی که می خواهند در کار شعر و شاعری از آن کلباتی که فرمودید استفاده کنند به نظر شما چکار باید بکنند الهام که خدائی است و اکتسابی نیست برای آن قسمتهای اکتسابی چه کار باید بکنند؟

ج - خود شعر لطائف است. این نظمی که ما می سازیم برای شعر این لباس شعر است ولی همین لباس هم به قدری صنعتش ظریف است که یک وقت می بینی ۲۰ سال ۳۰ سال، ۴۰ سال ممارست می خواهد بسته به استعداد انسان و به مقدار کار و ذوق و قریحه، نمی شود تعیین کرد که چکار باید بکنند، باید کار کرد، سرمشقها را باید خوب فراگرفت. همیشه شاهکارها را بخوانید شعر متوسط نخوانید. شعر متوسط آدم را متوقف می کند. همیشه مقصد، با هست آدم بسته است. هر زبانی که می خوانید، شاهکار بخوانید بگذارید معیار و مقیاس بلند باشند.

س - استاد شهریار اگر جناب عالی از بین تمام شعرای ایران بخواهید پنج نفر شاعر طراز اول معرفی بفرمائید اینها از نظر شما چه کسانی خواهند بود؟

ج - نا شاعر از هنر نگذشته و به الهام نرسیده اصلاً فکرش را نمی کنم که شاعر بزرگی باشد باید به الهام برسد برای رسیدن به الهام هم شاعر باید عارف باشد. عارف هم کسی می شود که شدائد را تحمل کرده باشد در این راه زجر کشیده باشد و دلشکسته باشد. حافظ می گوید:

در کوی ما شکسته دلی می خرنند و بس

بازار خسود فروشی از آن سوی دیگر است

س - حالا مجموعاً چند نفر از اینها هستند در ایران؟

ج - کاملش سعدی و حافظ است.

س - مولوی را شما چطور می دانید؟

ج - مولوی خوب است. فوق العاده از نظر تفکر و تعقل قوی است اما خوب صوفی شد. دیگر صوفی گری بدعت است. آدم مسجد نرود اسمش را بگذارد خانقاه، قرآن نخواند، شعر و ور بخواند. نماز نخواند هر هو بگوید اینها خلاف سنت پیغمبر است، خلاف سنت ائمه اطهار است، اینها بدعت است اینها گول سحر و جادو را خورده اند. سحر و جادو دیده اند خیال کرده اند معجزه است این است که می گوید: شمس من و خدای من، خود شمس هم همین طور همه شان را وقتی نگاه می کنیم می بینیم گول سحر و جادو را خورده اند شعبده را به جای معجزه به آنها جازده اند.

س - استاد برای فردوسی شما چه مقامی قائل هستید؟



ج - فردوسی هم استاد است از نظر نکیک شعر، اما خوب کلاش پائین است، دیگر در ملیت مانده است قرآن می فرماید و اعتصموا بحبل الله جميعاً... ما ابده آل مان این است که انسان باشیم ما باید بگوئیم انسان، انسانیت نه یک جای محدود، نه یک عده محدود، قومیت، ملیت، نژاد، فلان اینها از باب تفرقه و نزاع نوشته اند از باب اختلاف نوشته اند. یک حیل باید گرفت که آن هم شایسته تر از همه مال خداست چون بشر به آن درجه نمی تواند برسد که عامل تمام زمان و مکان را داشته باشد تا قانون وضع کند. فائون دنیا را بساید کسی وضع کند که خلق کرده دنیا را آن هم خداست. پیغمبر اکرم می فرماید

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) سبب قربی و غلام حسی. هیچ فرقی ندارند هر کس متقی تر باشد به خدا نزدیک تر است این است قاعده کلی. س - استاد فرمودید شاهکارها شاید منظور آن از این شاهکارها در شعر فارسی. اشعار سعدی و حافظ باشد که در شعر آن فراوان اشاره فرموده اید مخصوصاً حافظ، آیا جز اینها اگر کسی خواست شعر بخواند از شعر کدام یک از شعرا می تواند بیشتر استفاده کند؟

ج - نظامی هم شاهکارها دارد، خاقانی هم دارد، رودکی هم حتی دارد، فردوسی هم دارد، شاهکار از نظر صنعت خودشان، عارف نیستند، الهام ندارند ولی هنر دارند. س - استاد حالا که صحبت از شاهکار شد اگر ممکن است قطعه دیگری از شاهکارهای خود را برای خوانندگان مجله قرائت بفرمایید.

ج - یا کمال میل

آن جاودان که هر دو جهان یک نمود اوست  
بود و نبود هر دو نمودار بود اوست  
در بای جود از اوست که کون و مکان همه  
یک مجمع الجزایر دریای جود اوست  
هر سابه روشنی که در آفاق و انفس است  
یک صحنه از نمایش غیب و شهود اوست  
سالار کاروان زمان و مکان که شب

بُست و سکوت بسانگ دَرا و درود اوست  
ذرات در طواف و نیایش که می کنند  
موزیک لایزال سماع و سرود اوست  
صف بستن و صعود و نزول ستارگان  
مشق نماز عشق و قیام و قعود اوست  
مسجود با ملک بود از جودش آدمی  
وین جود بی دریغ نهان در سجود اوست  
شعر و ترانه، رَمزَمه سارِ عاشقان  
وین سینه های تنگدلان پتنگ و عود اوست  
سودای عاشقانه به جان کن که جاودان  
جان است و هرزبان تن آخر به سود اوست  
کانون آتش است نو را سینه شهریار  
و این آه دم به دم که تو را هست دود اوست

۱ - ایروان - شاه سواران

۲ - نوم بونس - اشاره به آیه قرآن (نوم بونس هم وضع بلا آمد بر اثر آفتان برگشت)

۳ - کون جهانهای انرژی را می گویند مکان، جانب مبداء را می گویند این جهان که ما هستیم الان جهان برزخ که جهان اثیر هم به آن می گویند، این دو تا جهان ماده است که زمان و مکان در آن نهفته است، اما در جهان انرژی یا جهان امن زمان و مکان مطرح نیست اینجا ما تری جهانیه را به آنجا که برسیم جهان تری ماست یعنی خداگونه شدیم. احاطه پیدا می کنیم به تمام آفرینش





# نگرشی کوتاه بر

# تاریخ ادبیات در

# کتابهای درسی



دکتر اسماعیل حاکمی

است. خلاصه اینکه تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند تن شاعر یا نویسنده را نمی‌توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست بلکه باید سیر افکار و تحول اندیشه‌های رجال علم و ادب هر ملتی را مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

تاریخ ادبیات ایران سرگذشت احوال زبان و داستان تحول ذوق و فکر قوم ایرانی است و در آن از آثار ذوقی و ادبی و نیز از سرگذشت گویندگان و پدیدآورندگان این آثار، علل و موجبات اجتماعی و تاریخی و دینی عمده‌ای که در ایجاد آثار ادبی مؤثر بوده است سخن می‌رود. و این تاریخ را باید از همان وقتی آغاز کرد که ایرانیان آثاری به زبان خویش پدید آورده و باقی گذاشته‌اند. ضمناً در بحث ادبی هر دوره نکات زیر را باید در نظر داشت:

اولاً - توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی و اتفاقات تاریخی لازم است؛ زیرا همیشه هر انقلاب ادبی به دنبال تغییر وضع اجتماعی و

جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه از این قبیل باشد.

در تاریخ اجتماعی گفتگو می‌شود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر به تغییر عادات و افکار و اخلاق آنان می‌گردد.

تاریخ ادبیات عبارت است از بررسی و نقد آثار شعرا و نویسندگان با توجه به مقاطع تاریخی آنها. تاریخ ادبیات شامل موضوعات مختلفی می‌شود، مانند: پیدایش خط و زبان، فرهنگ و آداب و شرح احوال و آثار شاعران و نویسندگان و دانشمندان و جز آنان که در راه پیشبرد علم و ادب، بذل مساعی کرده خود را به درجات عالی رسانیده‌اند و از برکت وجود آنان دیگران بهره‌مند گشته‌اند؛ و نایبی که از افکار و مؤلفات ایشان عاید جامعه شده و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار به یادگار مانده است. پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ همه آثاری است که قریحه‌ها و افکار آن قوم را به وجود آورده

و از لغت به معنی ظرافت و نیک گفتاری و آرا به معنی آرا برداری است و برخی آنرا به معنی فریاد و دانش دانسته‌اند. ادبیات نیز عبارت است از سخنانی که از حد سخنان عادی برتر و والا تر بوده است و مردم، آن سخنان را در خور ضبط و نقل دانسته‌اند و از خواندن و شنیدن آنها دگرگون گشته و احساس غم و شادی یا لذت و الم کرده‌اند و این سخنان ناچار با سخنان مکرر و عادی متفاوت دارد و از آن سخنان برتر است. باید اضافه نمود که ادبیات در اصل جمع ادبیه است، و جمع ادب، آداب می‌باشد. ولی امروزه ادبیات در معنی جمع ادب به کار می‌رود و به علوم ادبی یا آثار ادبی اطلاق می‌شود. در تقسیم‌بندی قدما، علوم ادبی شامل: صرف، نحو، بدیع، عروض، قافیه، تاریخ، انشاء، معانی، بیان، آنساب و غیره بوده است. تاریخ نیز به حسب موضوع اقسامی دارد. از قبیل: تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی، تاریخ ادبی و امثال اینها. مثلاً تاریخ سیاسی عبارت است از شرح روابط سیاسی و

انقلاب سیاسی است.

ثانیاً - در هر زمان و مکان، ادبیات با افکار، عقاید، مذاهب و علوم متداول، همبستگی تام دارد.

ثالثاً - هر اثر ادبی که زاینده احساس و ذوق و نتیجه تجربه و فکر گذشتگان است، در آثار آیندگان تأثیر و اهتت شایانی دارد.

\*

تا این اواخر در زبان فارسی، کتاب تاریخ ادبیات به معنی حقیقی آن وجود نداشت. چه برای چنین تاریخی مصالح فراوان در تذکرها جمع آمده است. در این تذکرها شرح حال شعرای ایران با منتخبانی از اشعار آنان ذکر شده و غالباً مستخبات، خیلی بیشتر از شرح حال است. به حدی که آن تذکرها در واقع در ردیف «مجموعه اشعار» یا «چنگ» قرار می گیرند.

مهمترین این تذکرها را می توان به دو قسمت تقسیم کرد:

اول - تذکرة های عمومی که حاوی ملاحظات کلی در باب کلیه آثار شعرای ایران از ابتدا تا زمان مؤلف است.

دوم - آنهایی که به ترتیب حروف الفبا نوشته شده است.

قسم سومی نیز وجود دارد که به ترتیب مکان و محل جغرافیایی تألیف گردیده است. ضمناً باید به این کتب تذکره، کتب تاریخی مهم را هم اضافه کنیم.

علاوه بر اینها باید از تألیفات بی شمار دیگر تحت عناوینی نظیر «سفینه»، «بیاض»، «منتخب»، «چنگ» و نیز از کتب لغت که در ضمن توضیح لغات، از شعرا و نوادر لغات نام برده اند ذکری برود. البته در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که در استفاده از این تذکرها و گردیده ها باید نهایت احتیاط را بکار برد. چه در بسیاری از موارد، ذوق و سلیقه خاص مؤلف در نقل مطالب و اشعار تأثیر عمده ای داشته است و این امر مخصوصاً در شعر بیشتر محسوس می باشد. از میان

تذکره های نوع اول یعنی تذکره های عمومی می توان به این آثار اشاره کرد:

۱ - لباب الالباب محمد عوفی که ظاهراً یکی از قدیمی ترین تذکره های عمومی است و در فاصله سالهای ۶۰۰ و ۶۲۵ هجری قمری تألیف شده است.

۲ - تذکره الشعراء، تألیف دولتشاه سمرقندی که به ترتیب تاریخی در ۸۹۲ هجری نوشته شده است.

از میان تذکره های که به ترتیب الفبایی تألیف شده است باید به تذکره صُحف ابراهیم تألیف علی ابراهیم خان اشاره نمود. سال تألیف این اثر ۱۲۰۵ هجری قمری می باشد.

از میان تذکره های قسم سوم می توان از «هفت اقلیم» امین احمد رازی نام برد که در واقع قاموس معروف جغرافیایی است و در سال ۱۰۰۲ هجری قمری تألیف گردیده است.

گویا نام کتاب های تذکره مأخوذ باشد از اسم تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی. در کتب تذکره ترجمه احوال شاعران همراه با نمونه هایی از اشعار آنان نقل گردیده است.

تحریر تذکره احوال شاعران به فارسی از عهد سلجوقیان آغاز شد. قدیمترین اطلاعاتی که در این باب داریم مربوط است به کتابی به نام مناقب الشعراء تألیف بو طاهر خاتونی از رجال عهد سلجوقی. کتاب دیگری که گذشته از

اهمیت ادبی آن، می توان آنرا در شمار تذکره ها در آورد مجمع التوادر معروف به چهارمقاله تألیف نظامی عروضی می باشد. جسامی در نفعات الأوس احوال عارقان و در بهارستان ضمن نقل حکایات، احوال و آثار شاعران معروف را به رشته تحریر کشیده است.

از میان کتب مرجع شاعران، کتاب استاد فقید مرحوم دکتر خبام پور نصحی عنوان «فرهنگ سخنوران» قابل ذکر می باشد.

همچنین دکتر علیرضا نفوی استاد و محقق پاکستانی تاریخ تذکره نویسی در شبه قاره را به رشته تحریر در آورده است.

تذکره های نوع اول یعنی تذکره های عمومی می توان به این آثار اشاره کرد:

آقای احمد گلچین معانی مؤلف تاریخ تذکره های فارسی خدمت ارزنده ای در این زمینه انجام داده است.

\*

آثار ادبی منظوم و منثور را می توانیم به دو صورت مورد مطالعه و نقد و بررسی قرار دهیم: اول - به شیوه معمول و متداول. و در

مقاطع مختلف زمانی یعنی اول به دو دوره قبل از ظهور اسلام و دوران اسلامی تقسیم می کنیم.

در این تقسیم بندی نخست، آثار روزگار مادها و عهد هخامنشی و دوره اشکانی و ساسانی مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد. آثار منظوم و منثور مهم و شناخته شده این دوره ها عبارتست از:

کتاب آپستا - کتیبه های فارسی باستان مربوط به روزگار هخامنشیان و ساسانیان - کتابهای پهلوی اشکانی و ساسانی، از قبیل: کارنامه اردشیر بابکان - یادگار زیران - جاماسب نامه - درخت آسوریک و غیره.

دوران اسلامی به روزگار طاهریان و صفاریان - سامانیان و غزنویان - سلجوقیان و خوارزمشاهیان - مغول و تیموری - صفویه - زنده و افتخاریه - قاجاریه - مشروطیت و معاصر تقسیم می شود. در این تقسیم بندی طبعاً بحث از سبکهای ادبی: خراسانی (سامانی) =

ترکستانی) - عراقی - هندی - دوره بازگشت و شیوه معاصر به میان می آید. مرحوم ملک الشعراء بهار در کتاب سبک شناسی و برخی دیگر از استادان صاحب نظر و محققان این شیوه تقسیم بندی را برگزیده اند.

در این تقسیم بندی مقطعی و بسختیهای سبک شناسی، عملاً اشکالاتی وجود دارد که فعلاً از حوصله بحث ما خارج است.

دوم - آثار ادبی را به شیوه موضوعی تقسیم بندی و مطالعه می کنیم. انواع مهم ادبی عبارتند از: مجموعه خصایص فنی علمی که هر کدام دارای مشخصات و قوانین ویژه خود هستند. هر یک از انواع شعر حماسی، غنایی، ناستی و تعلیمی ساختمان و ویژگی خاص خود را داراست. مثلاً حماسه نوعی شعر

تذکره های نوع اول یعنی تذکره های عمومی می توان به این آثار اشاره کرد:

داستانی است که کاملاً جنبه‌ای آفاقی (Objective) است نه انفسی (Subjective). برعکس، شعر غنائی شعری است که حاصل لیریزی احساسات شخصی است و محور آن «من» شاعر است و سراینده در آن نقش پذیرنده و متأثر دارد نه مؤثر. بر همین قیاس شعر تعلیمی نیز ماده خاص خود را که دانش و اخلاق است با نظر گاهی فلسفی داراست. تطوّر انواع ادبی را از چند نظر گاه می‌توان بررسی کرد:

- ۱- تطوّر هر یک از انواع به‌طور مستقل و جداگانه
- ۲- دگرگونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر
- ۳- تغییرات کامل در انواع.

اکنون به اختصار انواع معروف ادبی را از جهت موضوعی معرفی می‌کنیم:

- ۱- شعر حماسی (Epiquem) - حماسه شعری است داستانی روایی با زمینه قهرمانی و صیغه قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد در شعر حماسی اخلاق، عنصر، طرز تفکر و عقاید مردم، خوارق عادت و مسائلی از این نوع مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. نمونه‌های سهم‌انگیزه شعر، ابله‌یاد هُم و شاهنامه فردوسی است. برخی از حماسه‌ها جنبه مذهبی نیز دارند مانند: حمله حیدری، و خاوران‌نامه ابن حسام.
- ۲- شعر غنائی (Lirique) - بنا بر پاره‌ای از تعریفها، شعر غنائی، شعری است که شاعر، «خویش‌خویش» را موضوع آن قرار دهد و به همین مناسبت تصوّر می‌کردند که شعر غنائی شعری است شخصی، در صورتیکه چنین نیست. شعر غنائی شعری است کاملاً اجتماعی، و اگر عواطف فردی نیز در آن بازگو می‌شود از آنجا که شاعر خود نیز فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضوع دارد. موضوعات شعر غنائی دایره وسیعی را شامل می‌شود از قبیل: شعرهای عاشقانه، فلسفی، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت و غیره.

این موضوعات را می‌توان در قالب غزل، قصیده، رباعی، قطعه، مثنوی یا قالبهای شعری دیگر سرود. برای این گونه شعر نمونه‌هایی از قبیل: سوگندنامه - هجونامه - شکایت‌نامه - حبسه و غیره می‌توان ارائه کرد.

- ۳- شعر نمایشی (Dramatique): شعر نمایشی شعری است که در آن به تصویر و تجسم حادثه‌ای تاریخی یا خیالی از زندگی انسان پرداخته می‌شود و شاعر هیچگونه دخالتی در آن حادثه ندارد. در شعر نمایشی بهر حال، انسان، در پیوندی که با زندگی و طبیعت دارد مطرح است. تقسیم‌هایی که از ادب نمایشی در نزد ملل غرب شده بیشتر در حدود نرژدی و گمندی و درام است. البته با شرایطی که در کتب نقد ادبی در باب شعر نمایشی یاد کرده‌اند. در ادبیات ما شعر نمایشی و به‌طور کلی ادب نمایشی، جلوه‌ای ندارد. در اواسط عصر مشروطه کوشش میرزاده عشقی در «سه تابلو مریم» از اولین اقداماتی به شمار می‌رود که شعر فارسی را به حدود تجربه‌های بیان نمایشی نزدیک کرده است. بعدها نیما یوشیج در «افسانه» و برخی قطعات دیگر و اخوان ثالث در «کتابچه» و «شهر سنگستان» نمونه‌هایی از اینگونه شعر خلق کردند.
- ۴- شعر تعلیمی (Dedactique): در این نوع شعر برخلاف انواع دیگر، صرفاً هدف، لذت بخشیدن نیست بلکه غرض آموختن و تعلیم است. حال اگر در خلال شعر تعلیمی، داستان یا وصفی مطرح شود که مایه‌های غنائی در آن جلوه کند اینها اموری عارضی و ثانوی هستند. در واقع ماده اصلی شعر تعلیمی، علم و اخلاق و هنر است یعنی: حقیقت‌نیک (خیر) و زیبایی است.

بر روی هم دو نوع شعر تعلیمی در ادبیات ملل دیده می‌شود: نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (حوزه اخلاق)، و نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است (حوزه شعرهایی که مسأله‌ای از علم یا ادب را می‌آموزند) و از دیرباز هر دو نوع نمونه‌هایی

داشته است.

از میان استادان و دانشمندی که در کار تألیف تاریخ ادبیات اهتمام ورزیده و موفقیت‌هایی بدست آورده‌اند نام چند تن درخور اهمیت می‌باشد، از این قرار:

- ۱- استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر مؤلف «سخن و سخنوران». این کتاب کم حجم و پر محتوا از نمونه‌های بسیار خوب و انتقادی در کار تذکره نویسی و تاریخ ادبیات به شمار می‌رود.

کتابهای «منتخبات ادبیات فارسی» و «زندگانی مولانا جلال‌الدین» و «احوال و آثار عطار» و دیگر تألیفات مرحوم استاد فروزانفر نیز به نحوی با تاریخ ادبیات و نقد ادبی ارتباط دارد.

سخن و سخنوران اگرچه ناقص است و مطالب را به اختصار مطرح می‌کند. باز در نوع خود کم نظیر بلکه سرمشق خوبی برای نویسندگان تاریخ ادبیات و نقد ادبی می‌باشد.

- ۲- استاد فقید جلال همایی مؤلف تاریخ ادبیات ایران. این کتاب نیز با آن که ناقص است و تنها دو مجلد از آن تألیف و منتشر گردیده است از جهت احتواء بر مطالب سودمند و اطلاعات دقیقیت حائز اهمیت است.

در حقیقت کتاب استاد همایی، به تعبیری، مقدمه و مدخلی بر تاریخ ادبیات ایران می‌باشد. دیگر تحقیقات ادبی استاد همایی نیز از قبیل: منخاری‌نامه، خیامی‌نامه، غزالی‌نامه و غیره نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

- ۳- مرحوم دکتر رضازاده شفق مؤلف کتاب تاریخ ادبیات ایران. این کتاب سالها کتاب رسمی دبیرستانی به شمار میرفته است. با همه اشکالاتی که بر پاره‌ای از مطالب این کتاب وارد است، این اثر در نوع خود با ارزش می‌باشد.

- ۴- استاد فقید سعید نفیسی مؤلف «تاریخ نظم و نثر فارسی». کتاب استاد نفیسی از نظر معرفتی منابع گوناگون درخور توجه می‌باشد. دیگر آثار استاد نفیسی نیز از قبیل: سرچشمه

تصوف در ایران، زندگانی عطار، پورسینا، شرح حال رودکی، مقدمه دوابین عراقی، قاسم انوار، عطار و دیگران نیز در ردیف اینگونه آثار محسوب می‌شود.

۵ - آثار استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب مانند: نقد ادبی، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، با کاروان حلقه، ارزش میراث صوفیه، از کوچه زندان، سرنی و غیره مباحث نقد ادبی و تاریخ ادبیات را با دیدی نو مطرح می‌سازد.

۶ - آثار استادانی چون دکتر شهیدی، دکتر سادات ناصری، دکتر مظاهر مصفا که به تصحیح و نخبه آنشکده آذر و مجمع الفصحاء هدایت همت گماشته‌اند در نوع خود کم‌نظیر می‌باشند.

۷ - سبک‌شناسی مرحوم بهار در سه مجلد و تاریخ تطوّر شعر فارسی و دیگر تحقیقات این استاد عالیقدر از نمونه‌های ارزنده این نوع تحقیقات ادبی به شمار می‌رود.

۸ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد دکتر ذبیح‌الله صفا که تاکنون پنج مجلد آن به طبع رسیده مفصل‌ترین و کاملترین کتابی است که تاکنون تألیف و انتشار یافته است.



از میان مستشرقان و ایران‌شناسانی که در این زمینه به تألیف کتابهایی همت گماشته‌اند نام چند تن درخور ذکر می‌باشند:

نخست - ادوارد براون که تاریخ ادبی ایران را در چهار مجلد تألیف کرده است. البته تاریخ ادبیات براون مطالب مفروضانه و نادرستی را نیز دربر دارد که خوانندگان و محققان فاضل در ضمن مطالعه آن متوجه لغزشها و اغراض خاص نامبرده می‌شوند. ترجمه و حواشی سودمند آقایان، علی پاشا صالح - فتح‌الله مجتبیانی - و مرحوم علی اصغر حکمت تا حدودی این نقیصه کتاب براون را جبران می‌نمایند.

دوم - تاریخ ادبیات هرمان اینه دانشمند آلمانی که دکتر رضازاده شفق آنرا ترجمه و با حواشی سودمند به چاپ رسانده است.

در این کتاب بخش شعر و بخش نثر از قدیمترین آیام به شیوه موضوعی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. از قبیل: شعر حماسی، شعر اخلاقی و شعر غنائی.

سوم - تاریخ ادبیات بان ریپکا دانشمند چک. مطالعه این کتاب نیز برای محققان و دبیران رشته ادبی سودمند می‌باشد.

چهارم - شبلی نعمانی دانشمند هندی که کتاب سودمند شعر الفصحاء را با دیدی انتقادی و به زبان آردو تألیف کرده است. این کتاب نیز حاوی مطالب تازه و سودمند می‌باشد. گذشته از اینان دانشمندان دیگری از کشورهای هند، پاکستان، ترکیه، ایتالیا، مصر و غیره نیز با تألیف کتابها و مقالات سودمند در این زمینه خدمات شایانی به شعر و ادب ایران نموده‌اند.

در اینجا فهرست‌وار بر پاره‌ای از تذکرة‌های شاعران مروری می‌کنیم:

المعجم شمس قیس - آیاب الایاب عوفی

- تذکرة دولتشاه سمرقندی - نحفه سامی -

خلاصه الاشعار نفی الدین کاشی - هفت اقلیم

امین احمد رازی - مجالس المؤمنین قاضی

نورالله شوشتری - تذکرة نصرآبادی - سفینه

خوشگو - ریاض الشعراء علیقلی خان واله

داغستانی - آنشکده آذر - صحف ابراهیم -

مجمع الفصحاء و ریاض العارفین رضا قلبخان

هدایت - تذکرة مسیخانه تألیف عبدالنسی

فخر الزمّانی و غیره.



آنچه درباره درس تاریخ ادبیات و کتابهای درسی موجود باید گفته شود آنست که سه مجلد کتاب تاریخ ادبیات ایران برای سالهای دوم و سوم و چهارم رشته فرهنگ و ادب تألیف اینجانب و همکار دانشمند آقای دکتر فاضل‌نیا در مدتی کوتاه و بنا به ضرورت، تألیف چنین کتابی در شرایطی خاص صورت گرفت. پس از انتشار این کتاب بسیاری از استادان و محققان و دبیران فاضل آنرا مطالعه و ضمن تشویقهای دلگرم‌کننده، راهنماییها و تذکرات سودمندی ارائه دادند که برخی از تذکرات در

آخرین چاپ کتاب اعمال گردید. ویژگی کتاب تاریخ ادبیات موجود را می‌توان در چند جمله به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ - از آنجا که کتاب ظرف چند ماه تألیف گردید و بزودی به چاپخانه سپرده شد فرصت کافی برای مؤلفان موجود نبود و طبعاً اشتباهات و لغزشهای چاپی و عبارتی در آن راه یافت. امید است بتدریج در چاپهای بعدی از خطاها هر چه بیشتر کاسته شود و کتاب به نوعی کمال نسبی نزدیک گردد.

۲ - مؤلفان معتقدند که درس تاریخ ادبیات نباید به شکل فعلی، محدود به شرح احوال شاعران و نویسندگان و سبوات تاریخی و اسامی رجال و کتب باشد. بسیار بجا خواهد بود که از سوی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، سمیناری در زمینه درس تاریخ ادبیات تشکیل و راههای بهبود کیفی و کمی این درس و شیوه مطلوب تدریس، مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. برای رفع این نقیصه سعی شده است حتی الامکان مطالب کتاب با شواهد مناسب و تصاویر برخی رجال علم و ادب و پشت جلد کتب مورد بحث همراه باشد که این کار تا حدودی از خستگی ذهن دانش‌آموزان جلوگیری می‌نماید.

۳ - در این کتابها به شیوه کتب مشابه، مطالب مربوط به نقد ادبی و سبک‌شناسی نیز راه یافته است و این امر البته خالی از اشکال نمی‌باشد.

۴ - به شیوه معمول، تقسیم‌بندی زمانی و ترتیب تاریخی سلسله‌ها مورد نظر بوده است و به شیوه تقسیم‌بندی موضوعی کمتر توجه شده است.

۵ - مطالب کتاب بر اساس برنامه سازمان کتابهای درسی تهیه و تنظیم گردیده و حذف و ذکر پاره‌ای از رجال شعر و ادب به همین جهت بوده است. در خاتمه از دبیران و استادان فاضل انتظار داریم که با تذکرات سودمند خود نسبت به اصلاح مطالب کتاب پیش از پیش ما را ارشاد و یاری فرمایند.



در مدرسه شجاعت‌های کوچک رعباور  
 در مدرسه بازیهای راستین  
 با قرعه‌های مرگ  
 کودک نقاشیهای خاکسترا  
 بر دیوارهای دود  
 کودک بازیهای توب  
 در هیاهوی خانه‌های بی‌سقف  
 در کوجه‌های مجروح  
 در شهرهای بی‌دست  
 در دست‌های بی‌سر  
 کودک جسور بدران دریا دل  
 که غریبان قصه‌های لحظه‌های تیره، اینک  
 به پیکارت آمده‌اند  
 کودک دانای مادران مرد  
 که بی‌نامان افسانه‌های بوجت  
 تیغ برکشیده‌اند،  
 کودک کوجه‌های بی‌توس!  
 کودک فصل‌های مردانگی!  
 بای افشوده بر زمین سخت یکدلی  
 کودک دل‌تنگی‌های هولناک خلیج  
 کودک خستگی‌های کهنه کارون  
 کودک ایمان  
 'اسم اعظم تاریخ'

کودک کوچک بازیهای بزرگ!  
 در کوجه‌های گسترده بیداری!  
 به گستردگی خواب  
 کودک مردانه این فصل!  
 که خشم پیران آفتاب را  
 در کیف مدرسه با خود داری  
 و در دفتر سرخ خویش  
 درس سبز توانستن را  
 مشق می‌کنی  
 کودک ستاره‌های رنگین!  
 ستاره‌های خونین  
 در آسمان بر هیاهوی شهر  
 کودک مرگهای تیرین!  
 در لحظه‌های تلخ  
 در دست‌های درد  
 در یادهای خوب  
 دلیند تازهای دور  
 خونین لحظه‌های آه  
 وقتی که فصل  
 از آخرین پیام چشم تو لبریز می‌شود  
 کودک کوچک قصه‌های بزرگ!  
 افسانه‌های باور هر تردید  
 کودک آشنای رهائی!  
 در مدرسه سینه‌های جاک جاک  
 در مدرسه مشق‌های خون‌آلود  
 در مدرسه قلم‌های سوخته بی‌انگشت



# مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن

دکتر محمود مصطفی  
مدرس فارسی، موسسه  
مستقل زبانهای شرقی  
اسلام آباد

زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند سابقه هزار ساله دارد - نهال زبان فارسی از گذشته های دور، توسط شاعران، عارفان، نویسندگان فارسی زبان آبیاری گردید و به صورت درختی بارآور درآمد - زبان فارسی قرن ها، زبان رسمی، دولتی و اداری شبه قاره بوده است - و صد ها شاعر، به زبان فارسی شعر گفته اند و ده ها هزار جلد کتاب به زبان فارسی تألیف شده و اکنون این آثار ارزنده به صورت نسخه های خطی و چاپی در سراسر شبه قاره وجود دارد.

متأسفانه بعد از تسلط انگلیس بر شبه قاره و انقراض دولت مسلمانان هند، رواج و رونق زبان فارسی دچار تعطیل شد - پس از استقلال پاکستان هم این وضع ادامه یافت و در حال حاضر زبان فارسی به هیچ وجه رونقی منتاب با گذشته خود ندارد و نزدیک است که در نتیجه اقدامات جدید آموزشی، این شمع نیم جان فارسی کاملاً خاموش گردد.

## وضعیت فارسی در نظام آموزشی پاکستان

قبل از این که به بررسی وضع زبان فارسی بپردازیم لازم می دانیم که نظام آموزشی پاکستان را به طور مختصر معرفی نماییم. دوره های آموزشی پاکستان به ترتیب زیر است: ۱ - دبستان: از کلاس اول تا کلاس پنجم

این دوره را به زبان انگلیسی PRIMARY LEVEL می گویند.

۲ - دبیرستان: از کلاس ششم تا دهم - این دوره دو مرحله دارد: مرحله اول از کلاس ششم تا هشتم و مرحله دوم کلاس نهم و دهم که به انگلیسی علی الترتیب MIDDLE LEVEL و SECONDARY LEVEL خوانده می شود.

۳ - دانشکده: این دوره نیز دو مرحله دارد. مرحله اول کلاس یازدهم و دوازدهم که مخفف انگلیسی آن F. Sc./F. A. خوانده می شود. مرحله دوم کلاس سیزدهم و چهاردهم که B. Sc./B. A. تا دکتری (Ph. D).

## فارسی در دوره دبیرستان

در این دوره تا چند سال پیش فارسی به عنوان یک درس انتخابی (ELECTIVE) تدریس می شده است - تدریس فارسی در این مرحله از کلاس ششم آغاز می گردید. در این دوره علاوه بر شش درس اجباری، انگلیسی، اردو، ریاضی، علوم اجتماعی و علوم دینی، سه

درس انتخابی بوده که دانش آموزان می توانستند یکی را انتخاب کنند - این سه درس انتخابی عربی، فارسی و نقاشی (ART) بوده است. اکنون در نتیجه سیاست جدید آموزشی دولت پاکستان زبان عربی از سال ۱۹۸۲ م از کلاس ششم برای دانش آموزان سراسر پاکستان اجباری شده است و در اثر این تصمیم فارسی و نقاشی دو ماده اختیاری دیگر حذف شده است. این بیروانه در دبیرستان های دولت مرکزی از سال تحصیلی ۱۹۸۳ م عملی شده است. البته در دبیرستان هایی که زیر نظر دولتهای ایالتی اداره می شود تا تریبیت و تهیه آموزگاران عربی،

تدریس فارسی و نقاشی ادامه خواهد داشت.

### نحوه برپایی کلاسها در دوره دبیرستان

به طوری که در سطور فوق ذکر شد تدریس فارسی از کلاس ششم دبیرستان آغاز می شود اما در تمام دبیرستانها، کلاسهای فارسی دایر نیست. علل عمده آن بدین فرار است:

۱- در اثر اجباری شدن عربی و تراکم دروس، فارسی در دبیرستانهایی که زیر نظر دولت مرکزی اداره می شود، قهراً از برنامه درسی خارج شده است.

۲- به علت کمبود امکانات استخدام و وضع اقتصادی فارغ التحصیلان فارسی، دانشجویان زبان فارسی را به عنوان یکی از ماده های درسی انتخاب نمی کنند.

۳- در بعضی دبیرستانها، معلم فارسی وجود ندارد و ازین رو دانش آموزان قهراً دروسهای دیگری را انتخاب می کنند.

۴- اکثر معلمان، فارسی امروز و شیوه های نوین آموزش زبان فارسی را نمی دانند و بنابراین نمی توانند کلاسها را نحو احسن و نتیجه بخشی اداره نمایند.

۵- کتابهای درسی به روش جدید نوشته نشده و بیشتر مطالب آن کهنه و فاقد اطلاعات و مواد جدید است.

### فارسی در سطح دانشکده

در دوره دانشکده، دهها دانشکده رشته زبان فارسی دارند. در این دوره علاوه بر چهار درس اجباری اردو، انگلیسی، علوم اسلامی و پاکستان شناسی یک فهرست بسیار طولانی دروس انتخابی هست که فارسی هم یکی از آنهاست.

### نحوه تدریس فارسی در این مرحله

در دوره دانشکده برنامه تدریس زبان فارسی دو نوع است اختیاری (OPTIONAL) و انتخابی (ELECTIVE).

درس اختیاری تنها در دوره لیانس وجود دارد. برنامه این درس بک جزوه کوچکی را شامل است که حاوی حکایاتی چند از گلستان سعدی و تعدادی دوبیتی ها و بعضی شعرهای دیگر علامه محمد اقبال شاعر ملی پاکستان می باشد. دانشجویان، این درس را غالباً برای این انتخاب می کنند که بتوانند به آسانی نمرات خوب در این ماده بدست بیاورند. ولی دروس این ماده چنان تهیه شده که دانشجویان حتی بعد از موفقیت در امتحان هم زبان فارسی را اصلاً یاد نمی گیرند. درس اختیاری در تحصیلات فارسی در سطح عالی تری اصلاً مؤثر نیست. و دانشجویانی که این درس را انتخاب می کنند و با موفقیت می گذرانند طبق مقررات اکثر دانشگاهها، برای ثبت نام در فوق لیانس زبان فارسی واجد صلاحیت محسوب نمی شوند.

### فارسی در سطح دانشگاه

در این سطح چندین دانشگاه رشته زبان فارسی دارند و درجه فوق لیانس و دکتری را می دهند. دوره فوق لیانس درسهایی مانند متون شعر و نثر، تاریخ ادبیات، تاریخ ایران، زبانشناسی و انشاء و غیره را شامل می باشد. نقص عمده این دوره عدم توجه درست به جنبه عملی (Functional Aspect) زبان فارسی و تدریس فارسی به وسیله زبان اردو است. در نتیجه فارغ التحصیلان این دوره از آنجا که در ترجمه، مکالمه و نگارش، درست کار نکرده اند نمی توانند در ادارات دولتی، وزارتخانه ها و سفارتخانه ها کاری برای خود پیدا کنند.

### عوامل تضعیف موقعیت فارسی در پاکستان

در ضمن بررسی وضعیت زبان فارسی برخی از نارسایی های آموزش را نشان داده ایم و اینک اجمالاً بذكر عواملی می پردازیم که در تضعیف حیثیت فارسی در این سرزمین نقش عمده ای را بازی کرده است:

### ۱- کمبود استادان تربیت شده

چون اکثر استادان فارسی در دانشکده ها و مراکز آموزشی، دوره های تدریسی لازم را ندیده اند لذا با شیوه های جدید و مفید تدریس زبان فارسی آشنا نیستند و نمی توانند کلاسها را چنانکه باید اداره کنند. بنابراین دانشجویان دلسرد شده پراکنده می شوند.

### ۲- عدم تشویق از استادان

در سالهای آغاز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولین ایرانی به علل گرفتارهای بسیار خود به ترویج و توسعه زبان فارسی در خارج از ایران التفات شایانی ننمودند. در نتیجه برنامه های جهت تقویت مراکز آموزشی و ارتباط با استادان برای مدتی متوقف شد و استادان فارسی و مراکز آموزش سه قاره تقریباً به فراموشی سپرده شد. این وضع به موقعیت فارسی درین نواحی لطمه شدیدی وارد آورد.

### ۳- کمبود کتابها و وسائل سمعی و بصری

کتابهای فارسی که طبق شیوه های جدید زبان آموزی و نیازمندیهای دانشجویان نوشته شده باشد، در پاکستان وجود ندارد. همچنین وسائل سمعی و بصری که امروزه برای تدریس زبانهای خارجی اهمیت زیادی دارد، در مراکز آموزشی به کار برده نمی شود و تا اکنون به نقش اینها در آموزش زبان فارسی چنانکه باید و شاید توجه نشده است. بنابراین کمبود کتابهای خوب و وسائل سمعی و بصری نیز از عوامل عمده عدم پیشرفت فارسی شمار می رود.

### ۴- کمبود منافع و مزایای اقتصادی

چون در پاکستان برای فارغ التحصیلان فارسی امکانات کارایی بسیار محدود است طبعاً دانشجویان بدنبال رشته هایی می روند که منافع و مزایای اقتصادی خوبی برای آنان

### ۵- وجود کلمات مشابه با معانی مختلف در زبانهای اردو و فارسی

یکی از مشکلات تدریس صحیح فارسی، وجود کلمات زیاد فارسی در زبان اردو است که معنی آن با فارسی کنونی فرق دارد. وقتی دانشجویان با این نوع کلمات برخورد می کنند در ذهن ایشان فوراً معانی اردو تداعی نموده باعث ایجاد ابهام و سردرگمی می شود و برعکس این عقیده معروف که یادگرفتن زبان فارسی را مشکل می سازد و این حقیقت در تدریس فارسی درست مانع بزرگی می باشد و معنی نمودن معانی متداول اردوی کلمات فارسی از ذهن دانشجویان بسیار دشوار بلکه غیر ممکن است. همچنین اختلاف تلفظ بعضی کلمات فارسی در اردو نیز موجب ایجاد اشکال دیگری است. بدین علت دانشجویان بعد از زحمت زیادی هم نمی توانند تلفظ درست فارسی را کاملاً یاد بگیرند. در حالیکه دانشجویان رشته های چینی، ژاپنی، روسی و آلمانی و غیره به این مشکل دچار نیستند و تشابه کلمات و اختلاف معانی و تلفظ برای آنها باعث آشننگی و سردرگمی نمی شود.

### پیشنهادها و راه حل ها تشکیل انجمن استادان زبان فارسی

باید هر چه زودتر انجمن استادان زبان فارسی تشکیل یابد تا فعالیت های ترویج و حفظ زبان فارسی بگونه ای درست از سر آغاز گردد. این انجمن باید با انجمن استادان فارسی در تهران و انجمن های فارسی در سایر کشورها همکاری و تبادل نظر داشته باشد. اعضای انجمن فارسی باید با مسئولین دولت پاکستان وارد مذاکره شوند تا فارسی مثل سابق از کلاس ششم دبیرستان به عنوان یک درس اختیاری تدریس شود. زبان فارسی از نظر فرهنگی و معنوی بسیار غنی است.

برای مجهز نمودن نسل آینده خود با معنویت و اخلاق متعالی، فراگیری و تدریس فارسی از بس ضروری است. تنها مانعی که پیوند این راه را دشوار می سازد فراوانی تعداد درسهادر دوره متوسطه است. بنابراین برای اجتناب از تراکم دروس باید درس عربی و درس علوم اسلامی ادغام شود. بدین ترتیب نه تنها از تکرار مطالب دروس عربی و علوم اسلامی خودداری خواهد شد بلکه مسئله اختلاف موجود در مورد محتویات درس علوم اسلامی بین فرق مختلف هم حل خواهد گشت.

در صورتی که به علنی دولت پاکستان موافقت نکند فارسی را در دوره دبیرستان به وضع سابق برگرداند تقویت آن در سطح دانشکده باید با تلاش های جدی تری صورت گیرد. این مرحله سنگر دوم حراست زبان فارسی است که نباید آنرا از دست داد.

در دوره فوق لیسانس برای بعضی رشته ها از قبیل رشته تاریخ پاکستان و هند و رشته اردو، فارسی دارای همان اندازه اهمیت می باشد که عربی برای رشته علوم اسلامی است. چون بدون آشنایی با زبان فارسی نتایج غوامض در آثار تاریخ دوره اسلامی شبه قاره که اغلب به زبان فارسی است و درک بسیاری معانی منون نظم و نثر اردو که بیشتر از ترکیات و اصطلاحات و تلمیحات و تعبیرات فارسی مایه گرفته، هرگز ممکن نیست. بنابراین در دوره های فوق لیسانس رشته های تاریخ و زبان اردو باید زبان فارسی هم تدریس شود تا هم بنیه تاریخ و اردو محکم شود و هم زمینه خوبی برای رواج و رونق فارسی فراهم گردد.

برای ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی باید اقدامات دیگری نیز صورت پذیرد. از جمله تأسیس رشته زبان فارسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال و بلوچستان و ملتان. حیف است که در دانشگاه که بنام علامه اقبال مزین گردیده، زبان فارسی تدریس نشود! چون حدود کار این دانشگاه به تمام پاکستان توسعه پیدا

کرده است لذا برای ترویج و گسترش فارسی در سراسر این کشور تأسیس بخش فارسی در دانشگاه علامه اقبال بسیار لازم است.

### تشکیل دوره های باز آموزی

اساسی ترین کاری که باید برای ترویج زبان فارسی در پاکستان صورت بگیرد، برگزاری دوره های باز آموزی در دانشگاه تهران یا دانشگاه تربیت معلم تهران است. درین دوره ها باید بیشتر به نحوه تدریس دستور، ترجمه، مترجمی، انشاء و شیوه های زبان آموزی به خارجیان و مکالمه تأکید شود. چون در پاکستان از نظر استخدام در ادارات و سازمانهای دولتی، خیرگی در کار ترجمه از زبانهای اردو و انگلیسی به فارسی و بالعکس بسیار ضروری است لذا آموزش ترجمه اگر به استادانی که بزبان اردو، انگلیسی و فارسی تسلط داشته باشند، محول گردد خیلی سودمندتر خواهد بود.

به موازات این کار باید اقدام دیگری کرد و آن تأسیس دوره های باز آموزی کوتاه مدت برای استادان فارسی در خود پاکستان است. این دوره ها را می توان با همکاری مؤسسه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد و سازمانهای فرهنگی ایران در پاکستان مانند وابستنی فرهنگی و خانه های فرهنگ ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار کرد.

### تشویق سازمانهای فرهنگی ایران از استادان فارسی پاکستانی

یکی از راه های بسیار مهم رواج و رونق فارسی در پاکستان، ایجاد و استمرار ارتباط نزدیک میان سازمانهای فرهنگی ایران با استادان پاکستان و تشویق و دلگرمی آنان برای ترویج و توسعه زبان فارسی در پاکستان است. طبع و نشر آثار ادبی و تحقیقی و ترجمه های استادان پاکتانی به وسیله سازمانهای فرهنگی ایران و پرداخت حق التألیف مناسبی از جمله اقدامات مؤثر در گسترش زبان فارسی



در پاکستان خواهد بود.

کسانی که با هزینه خود کتابی را به زبان فارسی با زبانهای محلی پاکستان درباره فارسی بچاپ می‌رسانند، سازمانهای فرهنگی ایران باید با خرید تعداد قابل ملاحظه آن موجبات تشویق از مؤلفین را فراهم آورند. همچنین حسب سابق به استادان فارسی که در کارهای ادبی و تحقیقی و تدریسی خدمات ارزنده‌ای را انجام داده‌اند، مدال یا نشان‌ی از طرف دولت ایران اعطاء گردد، باید از معلمانی که دارای دکتری نیستند، برای ادامه تحصیلات و اخذ دکتری از دانشگاههای ایران دعوت بعمل آید.

برای شرکت در سمینارها و کنفرانسها باید از استادان فارسی پاکستان دعوت بعمل آید تا آنها هم بتوانند مقالات فارسی خود را در چنین مجامع تقدیم کنند و هم بتوانند از سخنرانیهای استادان ایرانی بهره‌مند شوند و همچنین بتوانند تحولات زبان فارسی و مراکز فرهنگی و ادبی ایران را از نزدیک مشاهده بکنند.

### تجهیز مراکز آموزشی

وجود رشته‌های فارسی در دانشکده‌ها و دانشگاههای پاکستان یک سرمایه بزرگی برای ترویج زبان فارسی است. مسئولین ایرانی باید به ارزش واقعی این امر پی ببرند و قدر این سرمایه را بشناسند و برای تقویت این مراکز آموزشی جداً بکوشند. برای حصول این هدف، اقدامات زیر ضروری به نظر می‌رسد.

۱ - تهیه نمودن وسائل سمعی و بصری، اسلاید، فیلم‌های آموزشی و لایبراتورهای زبان.

۲ - فراهم بودن کتابهای تحقیقی و مرجع مانند لغتنامه‌ها فرهنگها و سایر مطبوعات و نشریات فرهنگی.

۳ - اعزام استادان ایرانی به دانشگاههای پاکستان جهت آموزش زبان فارسی در دوره‌های بازآموزی استادان پاکستان.

۴ - فراهم نمودن تازه‌ترین اطلاعات

درباره تحولات جدید ادبی و فرهنگی ایران.

۵ - اعطای بورس و جوایز به دانشجویان دوره‌های مختلف به ویژه دانشجویان فوق لیسانس و بدینوسیله جلب بیشتر این دانشجویان به مراکز آموزش زبان فارسی پاکستان.

۶ - دعوت از دانشجویان ممتاز دانشگاه برای ادامه دوره دکتری زبان فارسی در دانشگاههای ایران.

۷ - ترتیب برنامه‌های گردش‌های علمی به ایران برای دانشجویان زبان فارسی.

۸ - هماهنگ نمودن فعالیت‌های آموزشی خانه‌های فرهنگ با فعالیت‌های مراکز آموزشی پاکستان تا دانشجویان، بعد از بدست آوردن مدرک خانه‌های فرهنگ بتوانند در دانشگاهها و مؤسسات علمی پاکستان تحصیلات عالی خود را در رشته فارسی ادامه بدهند. به عبارت دیگر خانه‌های فرهنگ باید نقش تقدیه‌کننده و پشتیبان مراکز آموزشی پاکستان را بعهده بگیرند.

### تهیه کتابهای درسی

برای کسب موفقیت و کارایی بیشتر در زمینه تدریس زبان فارسی وجود کتابهای درسی که با در نظر گرفتن سطح فکری و روانی و مقتضیات دانشجویان تهیه شده باشد، بسیار ضروری است. کتابهایی که در حال حاضر در مراکز آموزشی پاکستان و خانه‌های فرهنگ ایران تدریس می‌شود، فاقد این اوصاف است. کتابهایی که در پاکستان نوشته شده، طبق روشهای جدید زبان‌آموزی تألیف نشده و آنهایی که در خانه‌های فرهنگ ایران تدریس می‌شود، اغلب برای کودکان دبستانی ایرانی نوشته شده در حالیکه دانشجویان و فارسی‌آموزان این مراکز، جوانان تحصیل کرده هستند و از لحاظ روانی و اطلاعات با کودکان فرق دارند. علاوه بر این ممکن است بعضی مطالب کتابهای چاپ شده در ایران هم مورد قبول تمام اقشار فارسی‌آموزان پاکتانی

نیانند، لذا بسیار ضروری است که برای دانشجویان دوره‌های مختلف مراکز آموزشی پاکستان و فارسی‌آموزان خانه‌های فرهنگ کتابهایی به توسط یک هیأت علمی متشکل از استادان بانجربه ایرانی و پاکتانی تهیه شود. هنگام تألیف این کتب تمام موارد زبان‌آموزی به خارجیان مورد نظر باشد و نیز به مسائل روز و وقایع زندگی روزمره درین کتابها عنایتی شود تا دانشجویان خود را در یک محیط خودمانی و در برابر نوشته‌هایی که به زندگی واقعی آنها مربوط است احساس نمایند.

امروز معمولاً یک زبان در یک جامعه باین دلیل گسترش پیدا می‌کند که به علاوه سرمایه ادبی و فرهنگی، برای کسی که آن را یاد می‌گیرد، امکانات و وسایل اقتصادی زندگی او را فراهم آورد. در حال حاضر در کشور ما زبان عربی از این خاصیت برخوردار است. در داخل پاکستان و در کشورهای عربی وجود امکانات زیاد اقتصادی برای فارغ‌التحصیلان زبان عربی، تعداد زیادی از دانشجویان را به طرف خود جلب می‌کند. در حالیکه برای زبان فارسی فعلاً نه در داخل کشور پاکستان و نه در خارج، این امکانات وجود ندارد. برای پیشرفت و گسترش زبان فارسی باین نکته مهم هم باید توجه بشود.

دولت جمهوری اسلامی ایران با استفاده از نیروی انسانی پاکستان در کارهای بازسازی و عمرانی خود، می‌تواند در راه توسعه گسترش زبان فارسی در پاکستان کمک ارزنده‌ای بنماید. بدین معنی که شرط عمده استخدام کارشناسان، پزشکان، مهندسی، و متخصصین پاکتانی، علاوه بر اطلاعات لازم علمی، آشنایی آنان بزبان فارسی شرط لازم باشد. امیدواریم که با موفقیت اقدامات فوق بتوانیم زبان و ادبیات فارسی را دوباره در سرزمین پاکستان احیا کنیم و سمع این زبان شیرین را که زبان دل و مبلق و مبین پیغام‌الاهی شاعر بزرگ ملی ما، حضرت علامه محمد اقبال است، برای همیشه، غرورزان نگه داریم -

# معرفه النفس «خودشناسی» در اندیشه اقبال



هنی و از نبستی نرسیده‌ای  
ای «سرت‌گردم» غلط فهمیده‌ای

دکتر جلیل مسگر نژاد

خودشناسی هر شاعری از هنر خود و از والایی اندیشه‌هایش، اثر عمیقی در پویایی هنری آن شاعر دارد و نا نداند مسلماً نمی‌تواند هنرش را جهت خاصی بپسند. این آگاهی را اقبال در حد فردوسی دارد که فرمود:

پس افکنم از نظم کساخی بلند  
که از باد و باران نباید گزیند  
اقبال به زبان دیگری با فردی افزوتر بیان می‌دارد:

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد  
چشم خود بر بست و چشم ما گشاد  
و با:

چشمه حیوان برانم کرده‌اند  
محرم راز حیاتم کرده‌اند  
عاشقم، فریاد ابلهان من است  
شور خسر از پیش خیزان من است  
نغمه‌ام ز اندازه ناز است بیش  
من نترسم از شکست عود خویش

و یا خود را «نوی شاعر فردا می‌داند» و یا در «جهان خورشید ناز» قلمداد می‌کند. پویایی اندیشه اقبال درای صنعتگر بهایا و هنر نمایی‌های لفظی و سنتی شاعران است، زیرا اقبال خود را چنان به دریای اندیشه‌های اسلام از طریق شعرای عارف و عرفای بزرگ پیوند زده است که چشمه اندیشه‌های با جلوه خاص فوران می‌کنند و این ارتباط را بالاتر از همه با مولوی و اندیشه‌های والایی او در جای جای اشعارش برقرار می‌کند و با عطار و جامی از یکسو و با یزید و حلاج و بوعلی از سوی دیگر این ارتباط را نشان می‌دهد. بالاتر از همه

در بین آثار باقیمانده از اقبال اشعار او جوهره اندیشه ناب او را نشان می‌دهد و در بین تمام اشعارش دو منظومه «اسرار خودی و رموز بیخودی» از ویژگی خاصی برخوردار است، که درین مختصر بعد از ذکر مقدمه‌ای افکار اقبال را در اسرار خودی به اشاره و گذرا بررسی می‌کنیم.

اقبال را هر چند از لحاظ لفظ و قدرت بیان در شعر فارسی نمی‌توان در ردیف شعرای طراز اول شعر فارسی قلمداد کرد ولی از حیث اندیشه و محتوای شعری، شاعری پویاست. پویایی اندیشه در شاعر همان پیشش عمیق او در گذشته‌های اندیشه‌ها و پیوند آن به ماییل زمان است، نو گویی که چون حلقه‌های محکمی ارتباط میراث قومی را حفظ کند. این ارتباط را اقبال همچون حافظ که فرموده است:

بعد از این نور به آفتاب دهیم از دل خویش  
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد  
اینگونه بیان می‌کند:

ذره از خاک بیابان رخت بست  
تا شعاع آفتاب آرد بدست  
به دست آوردن شعاع آفتاب، چنگ در عروة الوثقی زدن است. این عروه، چشمه لایزال اندیشه است که مستقیماً از فرهنگ فرآن سرچشمه می‌گیرد. اثرات زابندگی و زبانی بالقوه در اعماق روح هر مسلمانی هست و شاعری چون اقبال بساید تا مصرععی بکار و شمشیری بدرود:

باغیان زور کلام آرمود  
مصرعی کارید و شمشیری درود

از بناطی است که مستقیماً با مفاهیم قرآنی و اصول عقاید اسلامی برقرار می‌کند تا به درک مقام محمدی دست می‌یابد.<sup>۲</sup> و بدین ترتیب سنگی می‌شود تا شیشه‌ی عمر اندیشه‌ی زمان را بشکند.

سنگ شو آینه اندیشه را

بر سر بازار بشکن شیشه را

«اسرار خودی» اقبال کتاب «معرفة النفس» است. شیوه و ترتیب بیان مراحل در خودشناسی هر چند شباهت‌هایی با الگوی عرفای پیش از او دارد ولی باز به خاطر نظر غایی، که نشان دادن والایی یک انسان مسلمان یا تکیه بر اندیشه‌های خدایی است، این نظم را بهم می‌ریزد.

او معرفة النفس را با مقدمه‌چینی ظریفی در شأن انسان و عظمت عالم انسانیت شروع می‌کند. گویا در اعماق اندیشه‌اش بیان مولای متقیان نهفته است که می‌فرماید:

أَنْزَعْنَا أَنْتَ جَرْمٌ صَغِيرٌ

و نَبِيًّا أَنْطَوِيَّ عَالَمِ الْأَكْبَرِ

و پس به معرفی الگوی این انسان والا می‌پردازد:

در دل مسلم مقام مصطفی است

آبروی ما ز نام مصطفی است

شعله‌های او صد ابراهیم سوخت

تا چراغ یک «محمد» بر فروخت

مراحلی که اقبال در شناخت نفس به شیوه اخلاق نظری بیان می‌کند به ترتیب زیر است:

۱- او «طلب» را اولین انگیزه و قوی‌ترین عامل در سیر این

راه معرفی می‌کند، اما لفظ طلب را با الفاظ دیگری از قبیل «آرزو»، «تمنا» جایگزین می‌کند تا برای طالب ملموس تر باشد و طالب بهتر به گفته او پی برد و راه را بهتر بشناسد:

آرزو هنگامه آرای خودی است....

برای موسی ادراک خضر است:

طاعت پسر واز بختد خاک را

خضر باشد موسی ادراک را

نهی نمنا نفی زنده بودن است:

زنده را نفی نمنا مرده کرد

شعله را نصفان سوز افسرده کرد

۲- ولی این طلب بدون علم و آگاهی میسر نیست. اما علم به چه و یا از چه. علم از سامان، از اصل و به فطرت تا از اصل خود دور نماند و با لاف اقل آگاهی به این دوری داشته باشد:

علم از سامان، حفظ زندگی است

علم از اسباب تقویم «خودی» است

و یا:

ما ز تخیلی مقاصد زنده ایم

از شعاع آرزو نمانده ایم

۲- فطرت انسانی را با چراغ عشق معراج سعادت نهاده‌اند، و عشق آن نیروی والایی است که معراج آرزوهاست «وَاللَّيْلِ بِصَعْدِ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ»<sup>۳</sup>

فطرت او آتش افروزد ز عشق

عالم افروزی بیاموزد ز عشق

و مراد او از عشق، عشق به حق «تعالی» است.

از نگاه عشق خسار شوق بود

عشق حق آخر سراپا حق بود

گویی در فحوای کلام او، کلام مولوی نیز نهفته است که:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت سنگی بود

بیش او در عشق بیش عرفای اسلام است که معشوق در دل نیست؛ هست معشوقی نهان اندر دلت....

این عشق فعال اخلاق را به زیرگام دارد و سبب وحدت مسلمین است و مسند اقوام پیشین را درهم ریخته است.

۴- اصل تقلید که یکی از اصول عرفان و اصل پذیرفته شده منتهی شیعه است درین عشق اصل اساسی قرار می‌گیرد. با این اصل است که راه حقیقت در جلو چشم طالب گشوده می‌شود:

عاشقی محکم شو از تقلید یار

تا کسند تو شود بزدان نکار

او معتقد است، مناعت نفس و عزت شرف انسانی را هیچ آفتی بدتر از نیاز نیست و مراد او از نیاز تغییر جهت دید انسانیت از ماورای ماده به عالم ماده است که قرن ما را خوار و زبون کرده است. و این بیان او یادآور «فقر محمدی» است که از ماسوی بریده و به حق آویخته است:

ای خنک آن تشنه کساندر آفتاب

می نخواهد از خضر یک جام آب

۵- اقبال با آوردن تمثیلی از منبش و شیر، اصلی دیگر را متذکر می‌شود و آن توجه انسان به نیروهای خدادادی اوست که در اثر بی‌همتی، اثر خود را از دست می‌دهند و:

صد مرض پیدا شد از بی‌همتی....

۶- او اصل اندیشه‌های افلاطونی و پیروان او را منکر است و آنان را به دلیل نادیده گرفتن عالم امکان راه کم کردگانی می‌شمارد: گفت سیر زندگی در مردن است

شمع را صد جلوه در افسردن است

به نظر اقبال افلاطونیان «بود» را «نابود» گرفته و عالم اسباب را افسانه‌ای بیش ندانسته‌اند و بدین علت خود را از عالم «خودی» به

خواب غفلت گرفتار کرده‌اند.

۷- اقبال با الهام از فرهنگ اسلامی، مثل مولوی، علم را معرفه النفس، علم جان و آگاهی به اسرار نهان قلمداد می‌کند و مثل مولوی که فرموده است:

علم را بر تن زنی ماری بود

علم را بر جان زنی یاری بود

می‌گوید:

سوز او اندر دل پروانه‌ها

عشق را رنگین ازو افسانه‌ها

خضر در ظلمات او آب حیات

زنده‌تر از آب چشمش کاینات

و هر کس ازین فرهنگ بیگانه است ولو عالم، به اصطلاح روز باشد:

پست بخت وزیر دست و دون نهاد

ناسزا و ناامید و نامراد

می‌شود.

علم مسلم را اینگونه بیان می‌کند:

علم مسلم کامل از سوز دل است

معنی اسلام ترک «أفیل»<sup>۸</sup> است

۸- اقبال طی مراحل کمال را تنها با پیروی از «شریعت محمدی» ممکن می‌داند.

نو هم از بار فرايض نرمناب

بسرخوری از «عَنْدَةُ حُسْنِ الْمَأْبُ»

در اطاعت کوش ای غفلت شمار

می‌شود از جبر پیدا اختیار

در نظر او اصل عبودیت اصل آزادی است و اساس اختیار است:

باد را زندان گل خوشبو کند

قید، بورا، نافهی آهو کند

و این اصل به دریا پیوستن را به دنبال دارد:

قطره‌ها دریاست از آئین وصل

ذره‌ها صحراست از آئین وصل

اقبال خلاصه خودشناسی را در الگوی والای انسانیت و با مدح اوصاف او نشان می‌دهد و این نمونه بعد از سرور عالمیان در وجود مولای متفیان متجلی شده است که با بریدن از نفس و تسلط بر آن و در اثر شناخت خود پداللهی می‌کند:

شیر حق این خاک را تخیر کرد

این گل ناریک را اکسیر کرد

از خودآگاهی بداللهی کند

از بداللهی نهشاهی کند

۹- اقبال صفات عشق را با خوف و رجا بیان می‌کند و صحبت

بی‌خوف عشق نیست بلکه توجه به یأس و ناامیدی‌هاست:

طرح تعمیر تو از گل ریختند

با محبت خوف را آمیختند

اما خوف از چه؟ و چگونه این خوف بر طرف می‌شود؟

نا عصای «لَا إِلَهَ» داری به دست

هر ظلم خسوف را خواهی شکست

و انسان به حق پیوسته را از قید خوف آزاد می‌داند، هر چند ابراهیم‌وار

از خوف، ساطور برگردن فرزند نهد:

می‌کنند از «مُاسِیوی» قطع نظر

می‌نهد ساطور بر خلق پسر

خوف را در سینه او راه نیست

خاطرش مرعوب غیرالله نیست

او بعد از شرح مراتب طاعات اسلامی از صلاة و صوم، عظمت حج را

اینگونه پیام می‌دهد:

مؤمنان را فطرت افروزیست حج

هجرت آموز و وطن سوزیست حج

و طاعات را وسیله‌ای می‌داند تا انسان لیاقت خلیفه الهی پیدا کند:

نایب حق در جهان بودن خوش است

بر عناصر حکمران بودن خوش است

۱۰- او چشم انتظار متجی عالم و چراغ عالم افروزیست. اقبال با

پیش خاصی اصل ولایت و مباحث آن را با بیان شعری مطرح می‌سازد

و او خوب می‌داند که این چراغ امید دل عالمیان، انگیزه روح‌بخش

زندگی در دل مؤمنان است.

ذات او نسوچیه ذات عالم است

از جلال او نجات عالم است

زندگی را می‌کند تفسیر نو

می‌دهد این خواب را تعبیر نو

هستی مکنون او راز حیات

نقمة نشینده ساز حیات

و با دلی آکنده از درد دوران و نابسامانی‌های سرنوشت انسانیت، او را

فرباد می‌زند:

ای سوار اشهب دوران بیا

ای فروغ دیده امکان بیا

خیز و قانون اخوت ساز ده

جام صهای محبت باز ده

۱۱- خودآگاهی‌های اقبال ایجاب می‌کند که او ظاهر و باطن را جدا

از هم نداند و بریدن از خلق را ولو بخاطر خدا طرد می‌کند. او معتقد

است که شمع آگاهی را در میان تاریکی‌ها افرودختن اولی<sup>۱</sup> ترست؛ و

این رمز را از زبان سید هجویری در جواب سؤال جوانی شرح می‌دهد:

با من آموز ای شه گردون مکان  
زندگی کردن میان دستان  
ولی زندگی با اغیار نباید تو را از حق و از فطرت غافل نماید:  
فارغ از اندیشه اغیار تو  
قوت خوابیده‌ای بیدار شو  
سنگ چون بر خود گمان نبشه کرد  
شبه گردید و شکستن پشه کرد  
اقبال تمام مهلکات انسانیت را غفلت از نیروهای ودیعی خداوند در  
نهان انسان می‌داند: «چیست مردن از خودی غافل شدن»  
او با آوردن تمثیلاتی از مرغ تنه کام و دانه العاس و با العاس در معدن  
ذغال جامی اندیشه‌ها را با تحمل شداید زندگی متبلور می‌کند:

فارغ از خوف و غم و وسواس باش  
پخته مثل سنگ شو العاس باش  
او خامی اندیشه راه همچون عین الفضاء همدانی و شیخ محمود  
نبتری وسیله تفرقه بنی آدم می‌داند: و اساس اتحاد خیر را بر آگاهی  
از طریق تحقیق بنا می‌نهد:

گر ز جمعیت حیات ملت است  
کفر هم سرمایه جمعیت است  
او در مناظره رودخانه گنگ با کوه هینالبا، اصل پایداری و استقامت و  
سیر در خود را بر سیر در غیر ترجیح می‌دهد:  
زندگی بر جای خود بالیدن است  
از خیابان خودی گل چین است

۱۲ - انگیزه اقبال در معرفت‌انفس و مراد او از بیان رموز خودی، احساس خطری است که بالفعل دامنگیر عالم انسانیت از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر شده است. اقبال علت‌الملل این خطر را در

خارج شدن علم از مسیر انسانی در غرب می‌داند. او می‌گوید:  
دانتی حاضر حجاب اکبر است  
بت‌پرست و بت‌فروش و بتگرات  
عصر نو از جلوه‌ها آراسته  
از غبار پای ما برخاسته  
او از برداشتی که غرب از علم کرده و علم را افزار تحقیر انسانها و  
وسیله اسارت آنان قرار داده است و با ترفندهای خود فرهنگهای  
اصیل ملل، علی‌الخصوص فرهنگ اسلامی را «کهنه بتدار» می‌نامد و  
تحقیر فرهنگی را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف شوم خود قرار  
می‌دهد سخت در رنج است و به زبان طنز بیان می‌کند:

در نگاه تو زبان کاریم ما  
کهنه بتداریم ما، خواریم ما  
در جواب اندیشه غرب نو ارزشهای فراموش شده را به باد مسلمانان  
می‌آورد که: ما وارث موسی و هارونیم و میراث‌دار خاتم انبیا، هنوز  
سحاب ما را بر قهاست... و بالاخره او سمبل آزادگی و علل بردگی  
را ترسیم می‌کند تا خاطرات فراموش شده انسان مسلمان را به یاد او  
باز آورد. او سببه آزاده را قفس ظاہر ایام می‌داند و در عوض اکنون  
زدگی را بارزترین نشان بندگی قلمداد می‌کند:

سببه آزاده چسبک نفس  
طایر ایام را گسردد نفس  
دم بدم نوآفرینی کار حُر...

عید را ایام زنجیر است و بس  
بر لب او حرف نقدیر است و بس  
اسرار بیخودی اقبال خود فصل دیگر است مکمل این فصل در اصول اخلاقی  
«معرفة النفس» که آن شاه‌الله در فرصت دیگری به آن خواهد پرداخت.

پانویس‌ها

- ۴ - سورة فاطر آیه ۱۰
- ۵ - درین مورد سخن فراوان است ولی از بیان سعدی بزرگوار نتوان گذشت که سخن قرآن فارسی است:  
دوست نزدیکتر از من به من است  
وین عجب بسین که من از وی دورم
- ۶ - در جهان آئین نو آغاز کرد  
سند اقوام پیشین در نورد  
از حجاز و چین و ایرانیم ما  
شیمیم یک صبح خندانیم ما
- ۷ - حدیث مشهور از پیامبر اسلام که فرمود: «الفقر فخری» و این فقر در عالم عرفان دارای ابعاد خاصی است که در یک بعد پیوندگان را به شرح احادیث مننوی (غروزانفر) و اشعار مولوی در بیان این بعد بدل توجه می‌دهیم
- ۸ - تلمیح دارد به داستان حضرت ابراهیم (ع) که فرمود: «الْأَجِبُّ الْأَقْبَلِينَ»  
سوره انعام، آیه ۲۶.

- ۱ - «من نوای شاعر فردا ستم»  
«در جهان خورشید نو زائیده‌ام»
- ۲ - برای مثال:  
باز بر خوانم زلفی پیرروم - پیررومی خاک را اکبر کرد - کشته استنداز  
ملاجیم - با تو می‌گویم حدیث یوحنا، سید هجویر در سرزمین هند تخم سجده  
می‌برد... الخ
- ۳ - در مورد ارتباط اندیشه اقبال با قرآن، مکه را پیام «لَا تُشْرِبُ كَرَمًا»  
شرح «إِنِّي جَاعِلٌ» سازد ترا  
دل ز «حَقِّیْ تُنْفِقُوا» محکم کنم  
تاجدار «مَلِكٌ لَّأَيُّوبَ» شوی  
مدعای «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» سنی - بر شُحَّانَ الَّذِیْ أَسْرَى» سنی  
در مورد شناخت مقام «محمدی»: شمله‌های او صد ابراهیم سوخت  
تا چراغ یک «محمد» بر فروخت



زنگ تفویح

### به تهمت جنم چراتی!

... هنگامی دیدم، میر غضب و جوب فلک میدان توپخانه قدیم  
از فرانسهای «سنتد الحرم» داشته است، او را به تهمت گرفته اند... در  
حالی که شاه پشت پنجره تماشا می کردند. هزار جسوب زدند و  
گوشه های او را بریدند!

### باران و خلق مبارک!

امروز بنا بود حرکت فرمایند به سوی گیلان، باران مانع شد...  
خلق مبارک بسیار تنگ است... تغییر دارند چسرا آسمان به اطاعت  
ایشان نیست!

### زبان آموزی!

میرزا احمد مترجم را دیدم، معلوم شد شاه احضارش فرمودند  
که درس روسی بخوانند. رسم شاه این است، هر وقت می خواهند  
التفات به انگلیسیها فرمایند، زبان انگلیسی می خوانند، چون حالا  
ایلیس بزرگی از روس می آید، بعضی خصوصیت به روس، زبان  
روسی دو سه روزی خواهند خوانند!

### حرق خیلی سخت!

لدی الوورد گفتند: خیابان را بده درخت بکارند، عرض کردم:  
رسم دولت شما این است بنایی را باید در زمستان بکنند، درختکاری را  
غیر موقع، در تابستان! ... خیلی سخت گفتیم!

### تسار بازی به نفس نفیس!

امروز در حضور همایون، بازی تسخته سرد کرده بودند و  
اعلیحضرت همایون به نفس نفیس، با عبدالعلی میرزا احتشام الملک  
بازی کرده بودند و دوازده اشرفی برده بودند!

### وقاحت حرمخانه!

فرمودند بروم اندرون عمارت جدید، کتابخانه را ترتیب بدهم  
رفتم، وقتی از اندرون بیرون آمدم، جمعی از زنها قد و قامت مسرا  
سخره کرده، می خندیدند. معلوم شد آنچه از وقاحت حرمخانه در  
روزنامه های فرنگ می نویسند، صحیح است!

### تداخل القاب!

دستخطی، شاه نوشته بود که لقب «اعتماد السلطنه»  
بدهند. اگر چه نهایت افتخار بود که لقب بدوم را دانسته  
لقب به محمد میرزا پسرا اعتمادالدوله... چهار سال  
شده! عریضه ای عرض شد که، اگر باعث گله و شک  
جده محمد میرزا نمی شود، زهی سعادت! و الا...  
«اعتمادالدوله» که دوازده سال است به کسی  
شود!

### بازی با جنم

امروز، غلام بچه های عزیز السلطنه  
نعلبندی را کور کردند! خداوند و ج...

### شاه

... خدمت شاه آمدم،

### تور

چند روز است ز  
هزار و هفتصد تومان  
نایب السلطنه که سر  
پوش را پس بکم...

### صی

ایرانیان را  
جمال ال  
می دانند  
جمال

### فحش به فلک و ملک!

در رکاب همایون مثل تیبه خوانها، نسخه دست گرفته، پشت سر شاه روزنامه می خواندم. نا طرفه «رضاعلی» رفته، از کوهی که مشابه دیواری بود، بالا رفتند. من هم قدری رستم، اسبم بپر، خسودم سنگین، در وسط راه زمین خوردم. فحشها به فلک و ملک دادم!

### شکار شاهانه!

شاه، امروز پلنگ زنده شکار فرمودند. یعنی میان نیراز بوده، آتش زدند. پلنگ، نصفه کباب (۱) بیرون آمده بود.

### استخاره!

از قرار معلوم، دیروز بندگان همایون استخاره فرمودند که سال آینده فرنگستان بروند. خوب آمده است!

### شکار خرس!

موکب همایون، بیلاق شهرستانکه تشریف فرما شدند. اول بنا بود تا سیاه بیشه بروند شکار خرس بفرمایند!

### پیشرفت سی ساله!

امروز وقت ناهار با امین السلطان که پهلوی من نشسته بود، شاه فرمودند سی سال قبل که میرزا آقاسخان صدراعظم بسود و حساحی علیخان، فرانسویسی اینجا آمدیم. آنوقت با حالا چه فرقی دارد، چیز اینکه آنوقت مارچوبه فرنگی نمی خوردیم و حالا سرفسره است و می خوریم!

### احضار و حشتناک!

دو سه نفر قرآن به احضارم آمده بود و خیلی وحشت کردم. معلوم شد قبان فرنگی گذاشته بودند، شاه جسم مبارک خود و عقل رجال دولت را می سجد! مرا از این جهت خواستند که وزن نماز خود شاه بیست و شش من بود، من سی من و نیم بودم. عمیدالملک سی و هفت من و نیم بود...

من  
پن  
حمت  
خانم  
سپ  
مرحمت

یا ساچمه چشم  
را حفظ کن!

من ماه زیارت کردم!

### سرنیپی!

خان پسر حسام الملک، اردو آمده و اسبن اقدش، هزار تومان هم به سود و سرنیپ دوم شده! حالا آمده یا بیپ اول بشود!

### جمال الدین اسدآبادی

جی محمدحسن امین دارالضرب که پدر ایران و مکتب ملت و دولت را به بساد داده، دیدن سید خیلی مرد با علم مسغری است. دو سه زبان می عرسی، اول شخص است... هر چند خواستم سید خانه بیارم، منزل بدم، راضی نشد.

### علامت مرحمت!

سبع، دارالترجمه رستم، بعد خانه مخبرالدوله که وزیر تجارت ملی به خود می باید. حق هم دانست. شاه با او قدری اظهار فرمود. قدری تره خر به او گفت! که علامت مرحمت بود!

در سفری که برای شرکت در کلاس آموزش ضمن خدمت دبیران ادبیات به استان سیستان و بلوچستان رفتم، فرصتی مقننم دست داد تا با تمامی دبیران ادبیات این استان دیدار کنم. بنا هر که لحظاتی خارج از ساعات کلاس صحبت کردم، دلسوخته ادبیات بود و از این که «رشته های پولساز»، استعدادها را می بلعید. غمگانه سخن می گفت. نمی چند از آن عزیزان، بی آن که ادعایی داشته باشند، اهل شعر و تحقیق بودند و بدون انتظار اجر مادی به گردآوری فولکلور و لهجه سیستان مشغول بودند. یکی از این دبیران خوب، آقای محمود رضا آرمین دبیر ادبیات شهرستان زابل بود.

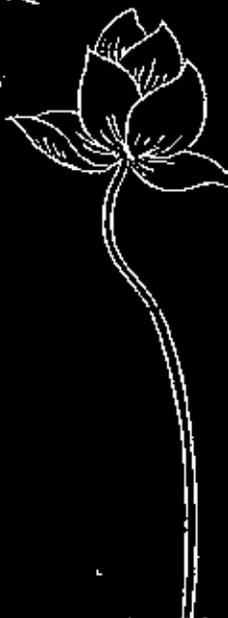
اینک، دو شعر از آقای آرمین، منخلفص به «سهی»، «ره آورد است از بهر دلی بخوان»:

علی سلطانی گردفرامرزی

## بلور و بغض

بلور بغض سرا گسریه شبانه شکست  
چنانکه خلوت آینه را سرازه شکست  
سورفته ای و بهانه فساد دست ولم  
که همچو کودکی نالنده بی بهانه شکست  
نی شاننده در آورده جوی هستی از آن  
ز داغ نشسته لیه سادل جواره شکست  
طنین جرأت فریاد روح آزادی  
گسته سبدهام از هم زرنج بی نفسی  
صدای پای تو نسا آمدی بسخوام ساز  
جو روزگار گذشت سکوت خانه شکست

فتاد چینی احساس دل چو از رف عشق  
حباب جان مرا آه غمگانه شکست  
ره وصال تو رفتن چنان هم آسان نیست  
به موج زلف تو دیدیم پای شانه شکست  
شکفته غنچه مهر تو بر ستاک فسلق  
که مزده می رسدم طلعت زمانه شکست  
کلید گنج سعادت شود سه دولت فستق  
دلی که در ره عشق تو عاشقانه شکست  
سهی) چه شکوه کمی از شکست گردش چرخ  
بلور بغض سرا گسریه شبانه شکست





# شمال آزادی

سایه‌ها در سکوت خلوت ماه  
 تارهای نشیده درهم بود  
 در افق ذهن باور خورشید  
 آرمیده دو پلک برهم بود  
 برکه آرام و در صداقت آب  
 عکس ماه و سناره پیدا بود  
 تیش نیچی واژه‌های امید  
 پای‌ها لحظه لحظه با ما بود  
 گاهن پیر معبد هستی  
 با خدایان عشق نجوا داشت  
 خلعت رخوت نجابت و شوق  
 خلوتی ناتراشه با ما داشت  
 پشت دروازه‌های شهر نیاز  
 دست خواهش به گویه در بود  
 ازدحام اصالت ایتار  
 سرگذشت و حدیث دیگر بود  
 قرص ناز جویده مهتاب  
 در فضا و قصی بی‌فراری داشت  
 بوی نای لهده تزویر  
 در دل قصه غصه جاری داشت  
 در خلوص نیایه نریدید  
 دختر شعر من سترون بود  
 در رگ جاری بلاغت لفظ  
 قصه بودن و نبودن بود  
 لوح فریاد میهم اسوده  
 ره به آوند نیرگیها داشت  
 باغ در فصل سرد باشگی  
 وهم را در شیارها می‌کاشت

تیب فریبان به سال خفاشان  
 از دل کوچه‌ها گذر کردند  
 غاصبان خلافت خورشید  
 تکیه بر گنج سیم و زر کردند  
 دیگر از انزوی خاطردها  
 طفل شادی به کوچه پانهاد  
 سوی باغ همیشه سبز بهار  
 هیچ دخی در بجهای نگشاد  
 بازی کودکانه اطفال  
 در دل کسوجه رنگ دیگر یافت  
 تویشان ماه خبیس جاله آب  
 در لطف رنگ سرخ باور یافت  
 لوح هر سنگترمی معبر شهر  
 مشق گلوازه شهامت شد  
 فلم کودک دبستانی  
 خنجر جرأت و رشادت شد  
 شوربخان روزگار سیاه  
 هر دری را به روی خود بستند  
 رهروان طسریفت ضحاک  
 خار هر فته را به دل خستند  
 تک سواران عرصه ایتار  
 تا فرار ستاره‌ها رانندند  
 در بلوغ ندانم پیکار  
 فتح را سوی خسود فراخواندند  
 کاش آنان که با اشاره دست  
 خوشه از ناگ ماه می‌چیدند  
 بر ستاک شمال آزادی  
 زندگی را دوباره می‌بندند

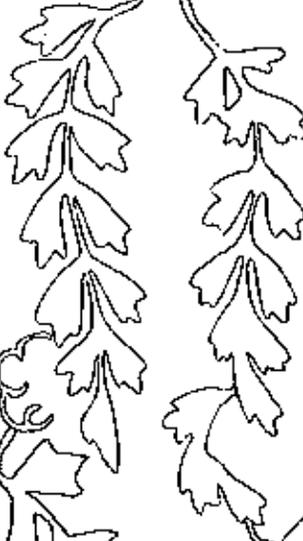


## حدیث عشق

بنام آن که به ما علم، با قلم، آموخت  
 بنیست، هست و به هستی، و به عدم آموخت  
 گشود بر همه درهای روزی از احسان  
 به رزقی نیز حسایی ز بیش و کم آموخت  
 به آفتی که سزاوار رحمتش دانست  
 کتاب و حکمت و بیزاری از ستم آموخت  
 قسم به نون و قلم یاد کرد و بر دالتون  
 ره نجات و سلامت ز دام غم آموخت  
 به زائران حریم و طواف خانه خویش  
 اصول حُرمت آن بیت محترم آموخت  
 زکات علم - به آموختن فرا بنهاد  
 زکات مال - به آزادی درم آموخت  
 به برگزیده چو خود حکم راند بر خواندن  
 نبرد صرفه ز خواندن هر آن که کم آموخت  
 گشود باب محبت عرب به روی عجم  
 حدیث عشق عرب را سپس - عجم آموخت

## مقام کریم

آنرا که دستمایه توحید، محکم است  
 همواره در طریق محبت، مصمم است  
 می خواهد آنچه را که رضای خدادر اوست  
 می گوید آنچه را به حقیقت، مسلم است  
 داند اگر به علم شود عالمی مُسَید  
 عالم، چراغ روشنی از بهر عالم است  
 نخل وجود را سمر از دانش آورد  
 نخلی که سرفراز و صفابخش و خرم است  
 می خواهد آدمیت اینای خلق را  
 زیرا که خویش، صالح اینای آدم است  
 ترسان ز هر خطا که بذهن و دل، آیدش  
 پرسان ز هر چه در نظر عقل، مبهم است  
 مُعَرِّم به راز هر که بر او مشکلی نَمُود  
 مرهم، به درد هر که سزاوار مرهم است  
 بر تشنگان فیض، چو باران بی دریغ  
 در باغ خاطرات، حضوری مجتسم است  
 شایسته مقام کریم معلمی  
 آن کس بود که در نظر حق، مکرم است



با:

آنکه از او

هر آنچه گوئی  
 بس نیست.

تو خویی ای همه خوبی من از تو سرشارم  
 ز من مگیر عزیزا ... که دوست دارم  
 تو صاحب همه چیزی و من بحق بس چیز  
 بخر مرا که بدین مرحمت، سزاوارم  
 بخر مرا و ببازار کاستم مگذار  
 بخر مرا که نباشد کسی خریدارم  
 کسان به طاعت خود سرفراز و من تنها  
 بر آستان کسریتم، امید غصو آرم  
 دوام سابقه لطف از کریم خوش است  
 خوش آنکه با تو بود در گرم سروکارم  
 به کرده وامنگر و از نکرده عذر بپذیر  
 به فضل در گذران، چون امید آن دارم.





مدیریت محترم مجله رشد «ادب فارسی»  
با سلام و تقدیم احترامات فائمه

تمسخر و ریشخند ادا می‌کرد که: انشاء تجدیدی ندارد، چیز غریبی دیده بودند، بی سابقه و حالا این واقعیت ابتدا: به صورت یک واقعیت مضحک قد علم کرده، تا آنجا که محصل حاضر نبود به ذهنش خطور دهد از انشاء تجدید شده، و بعد هم می‌دید که ناظم و مدیر به کمک محصل آمده‌اند و هر سه نفری ریخته‌اند روی سرت که: «فلانی تجدید نظری کن، آخه برادر! مگه انشاء تجدیدی هم دارد!».

این درد بی‌درمان و عقده ناگسودنی انشاء بود و هست. وقتی کم‌کم مسؤولین وزارتی دریافتند که بله، انشاء هم درس است و انگار حساب و کتابی دارد، بفکر افتادند قوانینی برایش وضع کنند تا از این نابسامانی نجاتش دهند. این بود که «کتابهای آیین نگارش آن سالها» بیرون آمد، اما کسی گوشش بدهکار این حرفها نبود؛ نه معلم حاضر بود و نقش را صرف این کار کند که بنشینند و با این قواعد و قوانین دست و پنجه نرم کند و اگر دست بر فضا معلمی همش، بدرقه راه می‌شد، شاگرد گوشش بدهکار این چیزها نبود و شیر بی‌بال و دم و اشکمی به نام آیین نگارش در کتابی حجیم نقش بسته بود و جالب تر اینکه تا آمدند متوجه شوند این آیین نگارش نباید بد چیزی باشد، یکباره از لابلای کتب درسی غیبش زد و رفت که رفت، این درس مظلوم و مثله شده نمره پرکن بالا برنده معدل، درس بدون تجدیدی، درسی که نه؛ چیزی مثل یک بازی و در ساعات درس هفنگی معلوم نود جایش کجاست؟ چند ساعت است؟ و چگونه باید مطرحش کرد؟.

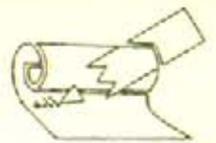
از سال گذشته، رزمه احیای آیین نگارش و انشاء جسته و گریخته شنیده می‌شود؛ بخشنامه می‌آید؛ نظر خواهی می‌کنند و این تلاش از آنجا به نظر جدی می‌آید که از زمان انتشار مجله رشد ادب فارسی، برای مسأله انشاء کلی خرج می‌شود بخصوص که صاحب نظران و اساتید فاضلی گهگاه مسائلی پیرامون آن مطرح می‌کنند.

سال گذشته به وسیله سر گروه شهر ما، اراک، از بنده خواسته شد که در مورد انشاء و نمونه کتاب آیین نگارش نظر خود را بتویسم و

... از اینکه می‌بینیم بحمدالله و المنة چند صباحی است در یک خط سیر آرام اما با وقار و مطمئن مجله‌ای در خور و شایسته امر مهم تدریس، چاپ می‌شود و در دسترس قرار می‌گیرد، خدا را سپاس می‌گویم. روند کار مجله رشد - حداقل همین بخش ادبیش که ما معلمین ادبیات مطالعه می‌کنیم - بر اساس شکوفایی هر چه بیشتر و هر شماره از شماره قبل متکامل تر است.

از جمله مسایل مهمی که بصورت مکرر در صفحات نشریه مذکور مندرج است، مسئله مربوط به انشاء در کلاسها بویژه کلاسهای دبیرستانی است و هر بار هر یک از اساتید محترم و همکاران فاضل آرا و نظریاتی درخور ارائه کرده‌اند و همگی باتفاق اذعان داشته‌اند که در میان درسهای ادبیات، انشاء و نیز دستور زبان، نقش خاص و مفاسمی ویژه دارند.

انشاء درسی است که از دیرباز با عناوین «درس معدل بالا بر»، «درس نمره و جسی»، «درس چسرت و خماری»، «درس نقطه بازی» و... شناخته شده و اجازه بدهید من هم این عنوان تازه را اضافه کنم: «انشاء درس مظلوم». انشاء درس مصلوب تا یاد دارم، دیده‌ام که این درس را به سلاخی برده‌اند و قربانی کرده‌اند و بیشتر، تا دیده‌ام، این درس در دست مجریان کار به سلاخی کشیده شده است. از عنوانهای تو خالی مثل «فصل بهار، فایده... علم بهتر است یا ثروت و... گرفته تا نمره‌های ۱۷ - ۱۸ و بالا برنده معدل، و آنچه البته مطرح نبوده، این است که از انشاء چه باید آموخت؛ این است که این مظلومیت مرا او می‌داشت که وقتی خود به مستند معلمی تکیه کنم، دیگر سلاخ ناشم و چه بسیار هم خود را پایبندم که مبادا آنچه دیگران کردند، منم بکنم و اگر حقیقتش را بخواهید خیلی مواقع از دست آدم خارج می‌شود با جرأت کنم و بگویم خارجش کرده‌اند و می‌کنند. آن موقعی که وقتی شاگردی زیر ورقه انشایش نمره ۷ یا ۸ را می‌دید فریادش بلند می‌شد که: آقا؛ مگر می‌شود از درس انشاء هم کسی تجدید شود؟ و چقدر به



این کار صورت گرفت و تا آنجا که شنیده‌ام و دیده‌ام همه این آراء مورد بررسی قرار گرفته است و شاید در آینده از این که هست بهتر شود. که امید چنین دارم. اما از آنجا که همان وضعیت کلاسیک و سنتی همچنان بر درس انشاء حاکم است، ذکر چند نکته را ضروری می‌دانم و فکر می‌کنم در صورتی که انشاء الله این نکات رعایت شود، به فاجعه انشاء خاتمه داده خواهد شد:

۱- اولین نکته، روشن کردن ساعت انشاء است. یادم می‌آید چند سال پیش وقتی در یک کلاس تبادل تجربه در شهر اراک، همکاران مطرح کردند که ساعات درس ادبیات را از ۶ ساعت به ۸ ساعت افزایش دهند. و دلایل آن ارائه شده بود. اول مهر وقتی کار کلاسها شروع شد، ادبیات از ۶ ساعت به ۴ ساعت تقلیل یافت؛ در این تقلیل ساعت البته که انشاء به قربانگاه رفت و چه بسیار اتفاق افتاد. که هنوز هم کم و بیش دیده می‌شود. برای رفع کمبود ساعات ادبیات، انشاء «ماست مالی» شد. بنابراین، نازمانی که حداقل ۲ ساعت به انشاء اختصاص پیدا نکند، کار ریشه‌ای در این زمینه صورت نخواهد گرفت.

۲- باید بپذیریم که انشاء هم یک درس است و مثل هر درسی مأخذ و ملاک و بنایی دارد. اگر فیزیک کتاب می‌خواهد؛ اگر جغرافیا کتاب می‌خواهد؛ انشاء هم کتاب می‌خواهد؛ منتها فرق انشاء با درس دیگر در این است که مثلاً فیزیک را می‌شود در یک کتاب معین جمع و جور کرد و به شاگرد آموخت؛ انشاء را نمی‌شود این گونه محدود کرد. انشاء، اولاً خود یک کتاب «فن نگارش» لازم دارد. که از امسال رسم بر این نباشد. تا به وسیله آن قواعد و قوانین نوشتن را به شاگرد آموخت و راه و چاه نوشتن را نشان داد و ناگفته نماند که کتاب آیین نگارش فرقی با کتاب آیین نامه راهنمایی و رانندگی ندارد. در کتاب آیین نامه راهنمایی، قاعده و قانون را می‌آموزند اما رانندگی یاد نمی‌دهند. برای راننده شدن باید پشت فرمان نشست و راند؛ بنابراین برای نوشتن؛ شرط اول آن است که محصل را عادت دهیم به خواندن این یک حقیقت مسلم است که تا خواندن برای محصل ملکه نشود، تا محصل عادت به خواندن نکند، قادر به نوشتن نخواهد بود. نوشتن بدون خواندن چیز هسله‌فنی می‌شود نظیر آنچه الان هست به استثنای تعدادی انگشت شمار در هر کلاس، اکثریت دانش‌آموزان قادر به نوشتن خوب. که چه عرض کنم. حتی نوشتن متوسط هم نیستند. علتش را باید در این واقعیت تلخ یافت که عادت به خواندن در آنها بوجود نیامده است بنابراین تا زمانی که در مدارس ما، خواندن کتاب از ابتدایی و بعد هم در راهنمایی، به صورت الزامی در نیاید و از دانش‌آموزان نخواهیم که برای هر نوبت یک کتاب را خلاصه کنند و

نخواهیم که خلاصه را با توضیح، برای ما و همشاگردان خود ارائه دهند، مشکل موجود حل نمی‌شود؛ حتی من معتقدم اگر قوانین نگارش را امر دست دومی تلقی کنیم و خواندن و خلاصه کردن را اصل بگیریم، با خواندن تدریجی، آنها به قوانین نگارش نیز آشنا خواهند شد.

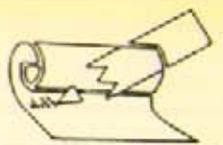
این جانب، سالهاست به امر خواندن و خلاصه کردن با پشتکار ادامه داده و علیرغم عوامل دلسرد کننده، تا به امروز امر مهم کتابخوانی الزامی را در هر نوبت امتحانی دنبال کرده و از محصل. با توجه به رشته تحصیلی. خواستام کتابی بخواند و بر اساس معیار مشخص، خلاصه نویسی کند و خواستام، خلاصه را در کلاس بیان کند. مدت لازم هم در نظر گرفته شده است. این کار چند خاصیت دارد؛ اولاً محصل کتابی را که خوانده است، مجدداً بازگو می‌کند و مجبور است که به دقت بخواند و به خاطر بسپارد.

در ثانی، از نشیبت به این و آن برای نوشتن خلاصه خودداری کند.

ثالثاً همشاگردیها نیز از محتوای یک کتاب آگاهی یافته‌اند و در مجموع به افزایش آگاهیهای آنها کمک کرده است.

بنابراین، این جانب، بیشترین اهمیت را به خلاصه کردن می‌دهم و ۵ نمره برای این کار در نظر می‌گیرم که با توجه به توانایی محصل در ارائه خلاصه این ۵ نمره نوسان دارد. البته، متأسفانه چون این کار جنبه عام ندارد و صورت الزام و قانون پیدا نکرده است، در آغاز کار با مشکلاتی روبرو است و بیشتر در آغاز، دانش‌آموزان استقبال نمی‌کنند و حاضر به کار اضافی نیستند و معتقدند که خوب بوده است این شیوه در سالهای قبل صورت گیرد تا در معرض یک امر ناگهانی قرار نگیرند و استدلالشان از جهتی صحیح است. اگر انشاء الله روزی رسم بر این شود که از ابتدایی و راهنمایی خلاصه نویسی معمول گردد، زهی سعادت؛ با اینهمه وقتی دانش‌آموزان توجه شوند که این کار به نفع خودشان است، مشکل حل است؛ بخصوص پس از اینکه کتابی را خوانند و خلاصه کردند، اظهار رضایت آنها دلگرم کننده است. در این جا باید اضافه کنم کتاب را باید متناسب با وضعیت تحصیلی دانش‌آموز و رشته تحصیلی تعیین کرد؛ مثلاً اگر برای بار اول این کار صورت می‌گیرد، حتی المقدور از کتابهای داستانی و تاریخی استفاده کنند، زیرا کتابهای داستانی و تاریخی دارای جذابیت بیشتری هستند و محصل را به خواندن تشویق می‌کنند.

۳- اگر برای خلاصه نویسی ۵ نمره و برای آیین نگارش ۵ نمره منظور شود، ۱۰ نمره باقیمانده را می‌توان بر اساس یک تقسیم بندی نسبتاً دقیق به موضوع انشاء آنها داد؛ به این ترتیب که ۱ تا ۱/۵



نمره برای زیبانویسی، خوانانویسی، و پاکیزه‌نویسی. ۲ تا ۳ نمره برای رعایت درست نویسی و نشانه‌گذاری و کناربرد صحیح افعال و ترکیبات. ۳ تا ۴ نمره برای شیوه نگارش و باصطلاح، «دست به قلم» نویسنده و ۲ تا ۳ نمره برای مقدمه چینی و رابطه منطقی موضوع و محتوا و استدلال و نتیجه‌گیری بحساب آورد و نیز اضافه می‌کنم که بهتر است حتی‌المقدور از دادن نمره بدون بارم ریز شده، خودداری شود و نمره را طبق نمونه زیر روی ورقه انشاء آنها درج نمایند؛ مثلاً

خط	۱ نمره
نکات دستوری و رعایت نشانه‌گذاری	۲ نمره
بیان و شیوه نگارش	۳ نمره
رابطه منطقی و استدلال و نتیجه‌گیری	۲ نمره
جمع	۸ نمره
خلاصه کتاب	۳ نمره
آیین نگارش	۳ نمره
جمع کل	۱۴ نمره

۴ - این سنت نادرست را باید شکست که از انشاء کسی تجدید نشود. دانش‌آموز اگر کار کرد و زحمت کشید، نمره می‌گیرد و اگر علی‌رغم همه موارد اشاره شده، حاضر به کار و تلاش نشد، نمره اضافه و ناحق دادن ناپسندیده است.

۵ - حتی‌المقدور از دادن موضوع انشاء به صورت تکلیف در منزل خودداری شود، مگر بندرت، زیرا بسیار دیده شده است که دانش‌آموزان خود شخصاً مبادرت به انجام تکلیف نکرده و از بستگان و آشنایان خواسته‌اند برایشان انشاء بنویسند و این موضوع باصطلاح، رذ‌معلم را گم می‌کند و چه بسا تناقض آشکار میان انشاء تکلیفی و انشاء امتحانی بوجود می‌آید.

۶ - حتی‌المقدور از موضوعات جالب و آموزنده کتاب فارسی برگزیده شود و از آنها خواسته شود حاصل درک خود را بنا به کمیّت و کیفیت موضوع در ۵ تا ۷ یا ۷ تا ۱۰ خط بنویسند.

۷ - این جانب در همین جا از مسؤولین محترمی که وظیفه تدوین کتابهای آیین نگارش را برای کلاسهای مختلف به عهده دارند، تقاضا دارم مکتب‌های ادبی و سبک‌های نویسندگی را نیز در این کتابها بگنجانند، تا دانش‌آموزان با مکتب‌ها و سبک‌ها آشنایی پیدا کنند تا بر اساس سبک و مکتب به نوشتن بپردازند.

۸ - سعی کنیم موضوعات انشاء را دسته‌بندی کنیم. بدین ترتیب که در آغاز سال به محصل موضوعات قابل لمس و عینی بدهیم؛ بعد، موضوعات عاطفی، انسانی و به همین صورت که سال جلو می‌رود بر کیفیت موضوعات بیفزاییم تا آن جا که از میانه سال به این طرف

انشاء تحقیقی، انتقادی و .... با همه آنچه گفته شد، معتقدم اگر نظام آموزش ما اصل مطالعه و کتابخوانی را از اواخر سالهای ابتدایی به صورت الزامی مجری دارد، در سالهای دبیرستان اهمیت کار آشکار و آشکارتر می‌شود و تقریباً کل مشکل انشاء در سالهای آخر دبیرستان مرتفع خواهد شد و ما می‌توانیم شاهد وجود نویسندگان زبردست و نام‌آوری از آن دست باشیم که قبلاً داشته‌ایم - انشاءالله: والسلام

محمدزمان چوبندیان

۶۶/۲/۲۴ - اراک

دبیر دبیرستان امام باقر

### رحیم‌آباد رودسر، آقای علی جعفری پانگناه:

با تشکر از حسن نظر و لطف شما، امیدواریم که پاسخ نامه‌تان را در رشد ادب شماره ۱۰ ملاحظه کرده باشید. درباره مباحث مختلف دستور همیشه مقالاتی داشته‌ایم و خواهیم داشت. انشاءاله درباره فعلهای لازم و متعدی و ذوجهین نیز مقالاتی چاپ خواهد شد. کتاب دستور مورد نظر شما به وسیله انتشارات فاطمی چاپ شده است، می‌توانید با این انتشارات به آدرس تهران خیابان فاطمی انتشارات فاطمی تماس بگیرید. در انتظار دریافت شعرهای بهترتان هستیم.

### چناران مشهد، آقای قاسم علی‌پور:

با تشکر از محبت و همکاری شما، چند بیت از شعرتان را چاپ می‌کنیم و در انتظار اشعار بهترتان هستیم.

باید که جان بر کف نهاد  
باید که سر بر دار کرد  
آن خفتگان بی‌صدا  
از خوابها بیدار کرد  
در راه کشف راه حق  
چون عاشقان ایثار کرد  
مردانه زد این گام را  
با کافران پیکار کرد

### باختران، آقای ابوالقاسم شیدا:

همکار گرامی نکته‌هایی را که از فیه ما فیه انتخاب کرده بودید به چاپ سپردیم امیدوارم این همکاری با گزینه‌ای از دل‌شبین‌ترین و بهترین نکته‌های آثار دیگر ادامه پیدا کند.



در سوک جگرسوز

استاد یدالله شکری.

آیا

در کوجهای گیج خاطره  
در بشت ظلمت زمان  
عطر کلام تو  
از یاد خواهد رفت؟

آه... ای صدای مغمومی  
که نوای نجات بودی  
و گوش با صدای تو  
از هیاهوی ابتذال  
ایمن می‌شد.

اینک کلاس درس تو  
در مدرسه سپید ابرها  
جان می‌گیرد

و من هرگاه  
که بر فرازها می‌نگرم  
آن اخگر تبار را  
بر دل سرد مُرداب آسمان خواهم دید  
که می‌درخشد.

منیره احمدسلطانی - آذرماه ۱۳۶۶



برخی از آثار دکتر شکری عبارتند از:

- ۱ - دیوان سراج قمری (پایان نامه دکتری - آماده چاپ)
- ۲ - تصحیح و تحشیه عالم آرای صفوی
- ۳ - گزیده تاریخ بیهقی و توضیحات
- ۴ - گزیده دیوان سراج قمری با حواشی و توضیحات
- ۵ - گزیده تاریخ جهانگشای جویی
- ۶ - گزیده اشعار سنائی
- ۷ - زبان فارسی و قواعد نگارش (با مشارکت همکاران - آماده چاپ)

## نکته‌هایی از کتاب

### «قیه مافیه»

پادشاهی به درویشی گفت: که آن لحظه که تو را به درگاه حق تجلی و قرب باشد، مرا یاد کن. گفت: چون من در آن حضرت رَسَم و تَسَپ آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نباید از تو چون یاد کنم؟ اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید هر که دامن او بگیرد و از او حاجت طلبد بی آن که نزد حق یاد کند و عرضه دهد حق آن را بر آورد.

\*\*\*

یکی گفت که اینجا چیزی فراموش کرده‌ام (خداوندگار) فرمود که در عالم یک چیز است که آن فراموش کردنی نیست؛ اگر جمله چیزها را فراموش کنی و آن را فراموش نکنی پاک نیست و اگر جمله را به جای آری و یادداری و فراموش نکنی و آن را فراموش کنی، هیچ نکرده باشی..... پس آدمی در این عالم برای کاری آمده است و مفصود آن است، چون آن نمی‌گزارد پس هیچ نکرده باشد.

\*\*\*

آخر این آنا الحق گفتن، مردم می‌بندارند دعوی بزرگی است، آنا الحق عظیم تواضع است؛ زیرا این که می‌گوید من عبد خدایم، دو هستی اثبات می‌کند: یکی خود را و یکی خدا را. اما آن که آنا الحق می‌گوید، خود را عدم کرد به یاد داد. می‌گوید: آنا الحق، یعنی من نیستم همه اوست، جز خدا را هستی نیست، من به کلی عدم محضم و هیچم. تواضع در این بیشتر است، این است که مردم فهم نمی‌کنند؛ این که مردی بندگی کند برای خدا حَسَبَ اللَّهِ، آخر بندگی او در میان است اگر چه برای خداست خود را می‌بندد و فعلی خود را می‌بندد و خدای را می‌بندد، او غرق آب نباشد، غرق آب کس باشد که در او هیچ جنبشی و فعلی نماند، اما جنبشهای او جنبش آب باشد.

## به یاد دوست دانشمند شادروان دکتر یدالله شکری

در دلم بود که بسی‌دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

تند باد اجل شمع وجود دکتر یدالله شکری اسناد فاضل دانشگاه و پژوهشگر وارسته را خاموش و دل دوستان و آشنایانش را داغدار ساخت. دکتر شکری در روز چهارم مهرماه ۱۳۲۳ در «رودسر» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در زادگاهش به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. رشته ادبی را در دبیرستان بهرام قلهک آغاز کرد و در خرداد سال ۱۳۴۲ بین دانش‌آموزان رشته ادبی شمیران حائز رتبه اول گردید. در سال ۱۳۴۵ موفق به اخذ درجه لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. دوره فوق لیسانس رشته زبان و ادبیات فارسی را در سال ۱۳۴۸ در دانشگاه تربیت معلم به پایان رسانید و در سال ۱۳۶۱ به اخذ درجه دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی نائل آمد. شادروان دکتر شکری استادیار دانشگاه علامه طباطبائی بود و در دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی آن دانشگاه تدریس می‌کرد. همچنین با دانشگاههای تربیت مدرس - شهید بهشتی - تربیت معلم و دانشکده صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران و مؤسسه لغت‌نامه دهخدا همکاری داشت. شادروان دکتر شکری فضل و دانش را با فضائل اخلاقی همراه داشت و نمونه‌ای بارز از ادب، اخلاق، تواضع و جوانمردی بود. به گواهی دوستان و همکارانش در کارها جدی و دلسوز و بسیار دقیق و صبور بود. به کار تدریس عشق می‌ورزید و چه در دبیرستان و چه در دانشگاه با ایمان و اخلاص و علاقه بسیار تدریس می‌کرد. از استادان خود با احترام یاد می‌کرد و به همه آنان علاقه داشت. دکتر شکری به دنبال بروز ناراحتی شدید در جهاز هاضمه و عمل جراحی، در شب هشتم آذرماه ۱۳۶۶ در بیمارستان شهید چمران دیده از جهان فرویست.

فقدان شادروان دکتر یدالله شکری را به جامعه علم و ادب و همه ادب دوستان تسلیت می‌گوییم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

اسماعیل حاکی

# پرسش و پاسخ



است. شاعر می‌گوید: گاه آن فرا رسیده است که برق آسا به حرکت در آییم و تا اوج روشنایی ایمان و سوختن در شعله ملکوتی شهادت به پیش نازیم.

بیت دوم: «یوسف اندیشه» و «چاه حادثه» اضافه تشبیهی است. منظور شاعر این است که: هر چند اندیشه، پیام آور درون و راهنمای آدم در راه پرفراز و نشیب زندگانی است، گاهی در حادثات، کارساز نیست و از اثر باز می‌ماند. ظاهراً شارع می‌خواهد قدرت عشق و احساس را در توفانهای حوادث از نیروی عقل و اندیشه برتر شمارد.

۴ - بمالید چاچی کمان را به دست

به چرم گوزن اندر آورد شست

چو سو فارس آمد به پنهان گوش

ز چرم گوزنان بر آمد خروش

بیت اول: چرم گوزن = زه کمان / شست = یکی از انگشتان

دست. / چاچی = منسوب به شهر چاچ.

معنی: کمانی را که در شهر چاچ ساخته شده بود برداشت و زه آن را با انگشت گرفت. (توجه داشته باشید که هنگام تیراندازی، زه کمان را با دو انگشت می‌گرفتند که مهمترین آن دو، انگشت شست بود.)

بیت دوم: سوفار = محلی نوحالی به صورت یک شیار در انتهای تیر که بر زه کمان می‌نهند و یا بهتر بگوییم: زه کمان را در داخل آن شیار قرار می‌دهند.

معنی: هنگامی که تیر را با زه کمان برای تیراندازی تا کنار گوش خود کشید و رها کرد، از زه کمان صدایی بلند برخاست.

۵ - جنبش اول که قلم برگرفت

آقای انوشیروان سالارمنش از سراب، با نظر عنایت به مجله رشد ادب فارسی نگریسته و معانی ابیات و جمله‌هایی را خواسته‌اند. ما ضمن تشکر از ایشان به پاسخ سؤاها می‌پردازیم:

۱ - الهی در جلال، رحمانی و در جمال، سبحانی. (متون چهارم فرهنگ و ادب، ص ۱)

معنی: پروردگارا، تو در عین هیبت و حشمت (جلال)، مهربان و بخشنده‌ای و با وجود لطف و مرحمت (جمال)، از هر آلالشی پاک و مبرا هستی.

۲ - سکندر سَری که در عالم تاریکی شب، به میامن نظر عنایت ربّ، آب حیوان نجات مناجات نیافته است، او قیمت دم ندم میبدم چه شباسد؟ (متون چهارم فرهنگ و ادب، ص ۲۰)

معنی: در افسانه‌ها آورده‌اند که اسکندر در سفر خویش به ظلمات، (دنیای تاریکی) به جستجوی آب زندگانی پرداخت تا پسا نوشیدن آن، جاودانه شود، خواجه عبدالله، در این عبارت، انسان را به سکندر تاریکی شب را به ظلمات و مناجات و توبه را به آب زندگانی تشبیه کرده است و می‌گوید: کسی که در دل تاریکی شب به مناجات و نیایش حق تعالی نپردازد، نمی‌تواند ارزش لحظه‌های توبه را در سپیده دم درک کند.

۳ - سمند صاعقه زین کن سواره بساید رفت

به عرش شعله سحر با ستاره بساید رفت

بگو به یوسف اندیشه، ای پیمبر دل!

به چاه حادثه هنگام چاره بساید رفت

(متون چهارم فرهنگ و ادب ص ۳۷)

بیت اول: «سمند صاعقه» و «عرش شعله»، اضافه تشبیهی





حرف نخستین ز سخن درگرفت  
(متون چهارم، ص ۱۲۸)  
هنگامی که قلم آفرینش پروردگار، نخستین حرکت را برای  
ایجاد موجودات آغاز کرد، نخستین چیزی که به وجود آورد، «سخن»  
بود. شاعر می‌گوید که: خداوند قبل از آفرینش عملی موجودات با  
سخن خود به ایجاد آنها امر کرد: «أَمَّا امْرُءٌ إِذَا أَرَادَ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ  
فَيَكُونُ» (آیه ۸۲ سوره یس «۳۶»)

پس در واقع، نخستین چیزی که به وجود آمد، «سخن» بود.  
۶ - صلاهی روز به بام سپیده دم بزنید  
به دست عشق به دریای خون علم بزنید  
به زخم سایه، گل آفتاب بگذارید  
قیام نور به دیوان شب رقم بزنید  
(ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۱۲۸)

معنی: «صلازدن» به معنی «دعوت کردن» است؛ «روز» در تعبیر  
شعراى متعهد، به معنی ایمان و عدالت است و «شب» به مفهوم کفر یا  
ظلم و بی عدالتی. بنابراین، معنی بیت اول چنین است:  
برای رسیدن به عدالت و پیروزی حق، تلاش کنید و با نیروی  
عشق الهی از مرز شهادت و دریای خون بگذرید. معنی بیت دوم: در هر  
جا که ظلم و بی عدالتی بر گوشه‌ای از جهان چیره شده باشد، حق و  
عدالت را جایگزین سازید و در دل ظلمت‌های کفر جهانی نور حقیقت و  
عدالت بنابانید تا نیروهای رحمانی بر قدرتهای شیطانی چیره شوند.

۷ - همی برگشت گسرد قطب، جُدی  
چو گردد بایزن، مرغ مسمن  
(متون سوم فرهنگ و ادب، ص ۶۶)  
«جُدی» نام ستاره قطبی است و «بایزن» سیخ کباب است و  
«مسمن» به معنی فربه است. شاعر، جابجایی و گردش ستاره جُدی را  
به دور محور قطب، به چرخیدن لاشه یک مرغ چاق تشبیه کرده است  
که هنگام کباب شدن، همراه با سیخ کباب بچرخد.

۸ - مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا  
قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش؛ نه آن جا  
به هرج از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان  
به هرج از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا  
(متون سوم، ص ۱۱۴)

معنی: «جسم» در این بیت، نشانه‌ای از جهان مادی است که در  
نظر عارفان ارزشی ندارد و «جان» نمودار «روح الهی» است که به  
مصدق آیه ۲۹ سوره حجر (۱۵) قرآن کریم در بدن آدمی دمیده شده

است. شاعر در این بیت، آدمی را ترکیبی از این دو دانسته است: نه  
روح مطلق است و نه جسم مطلق؛ چنان که در قرآن مجید نیز چنین  
است. مولوی نیز در غزلی زیبا دو بُعدی بودن انسان را بیان کرده  
است:

از خانه بیرون رفتم، مستیم به پیش آمد  
در هر نظرش مضر صد گلشن و کاشانه...  
گفتم: ز کجایی تو؟ تسخر زد و گفت: ای جان،  
نسیم ز سرکستان نسیم ز فرغانه  
نسیم ز آب و گل، نسیم ز جان و دل  
نسیم لب دریا، باقی همه دُر دانه

معنی بیت دوم: برای پیوستن به پروردگار و رسیدن به روح  
کمال انسانی، باید همه موانع را از سر راه برداریم. هر چه ما را از  
رسیدن به حق بازدارد، ناپسندیده است؛ خواه کفر باشد؛ خواه ایمان و  
خواه زشت باشد و خواه زیبا. شاید پیرسید که: چرا «ایمان» را گاهی  
در این جا سذر راه شمرده است؟ جواب این است که اگر عبادات و  
پرستش الهی، خود هدف به حساب آید و موجب غرور گردد، نوعی  
شرک خفی است.

۹ - زد نفسی سر بمهر صبح مملع نقاب  
خیمه روحانیان کرد معبر طاب  
شد گهر اندر گهر صفحه تبیع سحر  
شد گره اندر گره حلقه درع سحاب  
(متون سوم، ص ۱۸۶)

معنی بیت اول: هنگام صبح، ترکیبی از رنگهای سفید و سرخ  
بر چهره افق مشاهده می‌شود و شاعر، در این جا آن را به «نقاب مملع»؛  
یعنی نقاب رنگارنگ تشبیه کرده است و معنی کلی بیت این است که  
نخستین لحظات بامداد آغاز شد، در حالی که در کرانه افق رنگهای  
گونگون درهم آمیخته است و شعاع سپیده بامدادی، چون رشته‌های  
زیبا، آسمان (خیمه روحانیان) را دربر گرفته است.

بیت دوم: در آسمان سحرگاهی، ستارگان چون گسوه‌های  
تابناک می‌درخشند و پاره‌های ابرها چون حلقه‌های زره، تنگاتنگ در  
کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

۱۰ - بحر را از تشنگی، لب خشک کرد  
سنگ را یاقوت و خون را مُشک کرد  
(متون سال دوم، ص ۱)  
معنی: با این که دریا لبریز از آب است به حکمت و خواست





آمده است. البته در ذهن، همان «دل» نهاد (مسندآلیه) جمله بعد است، اما در جمله «تهی گشت زعشق» کلمه «دل» وجود ندارد. پس باید آن را در فعل «گشت» مستتر بدانیم، یا بگوییم که به قرینه حذف شده است؛ درست مثل این که بگوید: «من او را که دوست من است در خیابان دیدم» کلمه «او» مفعول جمله پایه است. در جمله «دوست من است» نیز عقلاً همان کلمه «او» نهاد (مسندآلیه) است. در حالی که به همان ترتیب قبل، یا باید آن را به قرینه محذوف و یا آن را در فعل مستتر بدانیم.

ایشان در سومین سؤال، تعریف ساده و کاملی برای جمله اسمیه و مسند و مسندآلیه خواسته‌اند که «برای بچه‌های اول راهنمایی قابل درک و فهم باشد.

**پاسخ:** جمله اسمیه جمله‌ای است که از یک اسم یا یک حالت خبر می‌دهد و «فعل ربطی» دارد؛ این، قلم است (خبر از - یک اسم - است) - این آقا محمد است - آن یکی سبب نیست. این سیاه است (خبر از یک حالت - سیاه - است) - سبب شیرین است - هوای پاک برای تندرستی لازم است. در هر جمله اسمیه بی‌تردید، سه نقش وجود دارد:

- ۱ - کلمه‌ای که نقش حالت یا اسم را بازی می‌کند (مسند)
- ۲ - بخشی که صاحب حالت یا اسم است. (مسندآلیه)
- ۳ - کلمه‌ای که بین اسم یا حالت با صاحبش رابطه برقرار می‌کند (رابطه یا فعل ربطی)

شما دبیر هستید - او سالم است

مسند آلیه مسند رابطه مسندآلیه مسند رابطه

آقا یا خانم ی. ن.، دانشجوی رشته دبیری ادبیات فارسی، از «میانه» دو نامه نوشته و در آنها پرسشهایی را مطرح کرده‌اند:

- ۱ - «من در یکی از کتابهای خودمان مسقط زیبای امیر معری را مشاهده کردم:

ای ساریبان منزل مکن جز در دیار یسار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربيع و اطلال و دمن  
ربع از دلم پر خون کنم، خداک دمن گلگون کنم

اطلال را جبحسون کنم از آب چشم خویشن  
در این جا صنعت لفّ و نشر به کار رفته است ولی نه مرتب

بلکه مشوش. سؤال این است که مگر غیر از این است که شاعر باید حتی الامکان لفّ و نشر مرتب بسازد، اگر نتوانست، مشوش؟ اگر در این جا هم لفّ و نشر مرتب به کار رود، به وزن شعر لطمه‌ای نمی‌خورد، چرا؟

خداوند، چنان آفریده شده است که مانند تشنه‌ای آبهای رودها و نهرها را می‌بلعد، اما هیچ گاه از آب سیر نمی‌شود و باز طالب آبهاست. در دل سنگها، با قوت ارزشمند به وجود می‌آورد و خون را در ساقه آهوان سرزمین ختن به مشک تبدیل می‌کند.

۱۱ - خانم اقبال دوست آن که به شهر قبول

خشک و تر کاینات داشت به زیر نگین

(متون سال دوم، ص ۶)

**معنی:** «خانم» به معنی انگشتر و نگین پادشاهی است که به جای مهر به کار برده می‌شده شاعر خطاب به حضرت محمد (ص) می‌گوید: تنها فرمانروای جهان، تو هستی که جمیع موجودات تحت امر تو هستند. اشاره است به حدیث قدسی «لَوْلَا كَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» (ای پیامبر! اگر تو نبود، البته جهان مادی را نمی‌آفریدم.)

۱۲ - حرف (و) در جمله قائم مقام (ص ۴۶ متون دوم سطر ۱۰): «نعوذ بالله اگر شمه‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند» هیچ گونه تعقید لفظی ایجاد نمی‌کند، زیرا نویسنده می‌گوید: از این که ذره‌ای از این موضوع به گوش روزگار برسد و بخواهد انتقام بگیرد، به خدا پناه می‌بریم.

**آقای جهانبخش علومى از اردبیل سه سؤال مطرح کرده‌اند:**

- پرشش: قافیه و ردیف در این بیت مولوی کدام است؟  
آتش است این بانگ نای و نیست، باد  
هر که این آتش ندارد، نیست باد

**پاسخ:** چون دو کلمه «باد» در دو مصراع این بیت یک معنی ندارند، قافیه‌های این بیت هستند. «باد» در مصراع اول به معنی «جریان هوا» است و در مصراع دوم به معنی «بادا» (فعل دعایی) این بیت ردیف ندارد. اصولاً برای این که دو کلمه ردیف یک بیت باشند، باید همشکل و دارای یک معنی باشند. کلمه «نیست» حاجب است.

پرشش: نقش و حالت کلمه دل در این بیت چیست؟  
عقل، شد مالک آن دل که تهی گشت زعشق  
کفر، شد وارد آن خانه که ایمن سرخاست

کلمه «دل» در این بیت، مضاف‌آلیه مالک است. زیرا کلمه «آن» صفت اشاره است و نقش دیگری نمی‌گیرد. بنابراین، ترکیب اصلی «مالک دل» است و دل مضاف‌آلیه است و برخلاف تصور شما فاعل برای جمله بعد نیست، زیرا «که» حرف ربط است و اصولاً کلمه دل به جمله پایه مربوط است و نه به جمله پیرو که پس از حرف ربط «که»



**پاسخ:** دوست عزیز، اولاً این دو بیت، آغاز یک قصیده است؛ نه مستط. ثانیاً، در این دو بیت، صنعت لف و نشر به کار نرفته است. بیت اول، صنعت موازنه دارد (بخش شدن دو مصرع به چهار قسمت هموزن) و نیز در مصرع دوم، صنعت جمع (... زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن) بیت دوم، صنعت ترصیع دارد و (تقسیم دو مصرع به چهار بخش متوازن که در آخر بخشها کلمات همقافیه وجود دارد.) و نیز صنعت تقسیم. (شاعر ۴ عمل را در ۴ مورد مختلف تقسیم کرده است.) صنعت مراعات نظیر نیز در هر دو بیت هست.

**۲ - سؤال:** در این جمله، نقش یا حالت کلمه «سوزنی» چیست؟

**پاسخ:** «سوزنی می‌خواهد که از پای درآرد خاری.»

**پاسخ:** در این جمله، به صورتی که شما نوشته‌اید اگر فاعل فعل می‌خواهد، یک انسان باشد، کلمه «سوزنی» نقش مفعولی دارد؛ یعنی، مفعول است برای فعلی «می‌خواهد»، می‌خواهد، فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد، خاص، تام، متعدی معلوم، اگر منظور این است که سوزن خار را از پای درمی‌آورد، «سوزنی» فاعل خواهد بود و در این صورت، فعل جمله، فعل مستقبل است به شکل «می‌خواهد درآرد».

**۳ - سؤال:** در ترکیباتی که اضافهٔ مقلوب می‌باشد، آیا کلمهٔ قلب شده نقش و حالت اصلی خود را حفظ می‌کند یا حالت دیگری دارد؟

**پاسخ:** در ترکیبات اضافی مقلوب، در حقیقت، حالت اضافی از بین می‌رود و مجموع دو کلمه به صورت یک اسم مرکب یا صفت مرکب درمی‌آید. سالارِ قافله — قافلهٔ سالار (صفت مرکب) آبِ گل — گلاب (اسم مرکب) بنا بر این، کلمهٔ جابجا شده — که قبل از جابجایی، نقش مضاف‌الیه دارد — پس از مقلوب شدن اصولاً استقلال خود را از دست می‌دهد و جزئی از کلمهٔ مرکب می‌شود.

**۴ -** در پاسخ چهارمین سؤال شما باید بگویم: شما که به میل خود با دیلم اقتصاد اجتماعی، به رشتهٔ دبیری ادبیات فارسی وارد شده‌اید، لازم است دروس پایهٔ ادبیات را بیشتر بخوانید، مانند دستور زبان فارسی، صناعات ادبی، عروض، انواع شعر و نثر، سبکهای شعر فارسی و نیز باید کتابهای معروف ادبیات فارسی را مانند کلبه و دمنه، گلستان و بوستان سعدی، تاریخ بیهقی، مثنوی معنوی و مانند آنها را مطالعه کنید و در هر مورد تا مطلبی را تفهیمید، موضوع را رها نکنید. **پاسخ:** آری، شما رفع مشکل خود را خواهید شد.

**۵ - پرسش:** آیا مفهوم «خدا را» و «خدایا» در این بیت حافظ

تفاوت دارد؟

بیدلی در همه احوال خدا بسا او بود  
او نمی‌دیدش و از دور خدایا (خدا را) می‌کرد  
**پاسخ:** جواب کامل را می‌توانید در همان شمارهٔ دوم مجلهٔ رشد ادب، صفحهٔ ۲۵، ذیل شماره‌های ۴۱ تا ۴۴ ملاحظه فرمایید.  
**۶ - پرسش:** آیا شاعری منخلص به «بنده» وجود داشته و آیا استاد شهریار غزل «علی ای همای رحمت...» را به اقتضای غزلی از وی سروده است؟

**پاسخ:** آری، در دربار کریمخان زند، آغامحمدخان و فتحعلیشاه قاجار، نویسنده و شاعری بود به نام میرزا رضی فرزند میرزا شفیق آذربایجانی و منخلص به «بنده»، که به ترکی، فارسی و عربی شعر می‌سرود. غزل «علی ای همای رحمت...» از استاد شهریار است، اما نمی‌دانیم که «بنده» غزلی شبیه به این داشته است یا نه. (رجوع کنید به صفحات ۵۳ و ۵۴ جلد اول از صبا تا نیما)

سلام، با آرزوی بذل توجه، نسبت به وجیزهٔ اینجانب، دومین نامهٔ خویش را به مجلهٔ وزین رشد آموزش ادب فارسی ارسال می‌دارم؛ امیدوارم که مورد عنایت قرار گیرد.

نصوّ می‌کنم که در انتخاب متون ادب فارسی سه مسألهٔ مورد توجه و ملحوظ است: ۱ - به خاطر پیام و حصهٔ ای که دارد (پیامهای تاریخ و مطالبی که مربوط به انقلاب و فرهنگ اسلامی باشند). ۲ - به خاطر فلسفی و اخلاقی و عرفانی ۳ - به خاطر مطالب فنی و آموزشی زبان فارسی.

در موارد فوق چیزی که باید بیش از همه مورد توجه و افع بشود، صائب و ثاقب بودن مطالب و گزینه‌های متون ادب فارسی است، که متأسفانه در بعضی موارد بی‌توجهی باین مسأله باعث لغزش و اشتباهاتی می‌گردد، که قابل اغماض و چشم‌پوشی نیست. چون مسألهٔ آموزش، مسألهٔ سهل و ساده‌ای نیست که ما بخواهیم بسادگی و بسا بی‌توجهی از کنار آن بگذریم. مسألهٔ آموزش زبان فارسی از مسائل حاد و حساسی است که کوچکترین بی‌توجهی ممکن است، خسارات و زیانهای به بار آورد که قابل جبران نباشد. ما بخوبی آگاه هستیم که زبان بهترین وسیله برای تفهیم و تفاهم است و سرنوشت آتی نوباوگان و جوانان این مملکت به آموزش صحیح زبان فارسی بستگی دارد. وقتی که معلمی دارای بیانی شیوا و زیبا و جالب و جذاب باشد، بیان مطالب علمی و تفهیم آن برای دانش‌آموزان سهل و آسان می‌گردد. حال، اگر ثبت و ضبط مطلبی در کتب درسی صائب و ثاقب نباشد، آنچه را که دانش‌آموزان می‌آموزند نادرست خواهد بود و ما در این

صورت انسانی عالم و دانا به جامعه خویش تحویل نداده‌ایم.  
در صفحه ۱۴۴ چاپ ۶۵ کتاب فارسی سال سوم رشته‌های  
عمومی دبیرستان، این بیت معروف سعدی، اینگونه ضبط شده است.  
بسی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند

اگر قرار بر این باشد که بسی آدم اعضای یکدیگر باشند تمام  
انسانها به هم اتصال پیدا می‌کردند. در صورتیکه این ضبط اشتباهی  
فاحش و آشکاری است. البته ما باید بدانیم که این بیت سعدی  
شیرین سخن ناظر بر این حدیث نبوی است. (مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ  
وَتَرَاحِيهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ  
الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَى) (روایت از ابی هریره)  
ترجمه: حال مردم با ایمان در دوستی با یکدیگر و ابراز زحمت  
و عاطفت نسبت به یکدیگر حال یکر یک انسان است که چون عضوی  
از آن بدرد آید، باقی اعضای آن یکر با بسی خواهی و تب با آن عضو  
همدردی می‌کنند. پس ضبط درست بیت باید چنین باشد:  
بسی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند.

چون سعدی جامعه انسانی را به یک پیکر که از ارگانسیم  
خاصی برخوردار می‌باشد تشبیه نموده است یعنی همان طور که  
ارگانسیم یک موجود زنده یا انسان با هم پیوستگی دارند، جامعه نیز  
ارگانسمی هست که اعضای آن با هم پیوستگی و رابطه دارند.  
بنابر این معنی بیت چنین است. یعنی: انسانها عضو یک جامعه هستند  
که از نظر آفرینش هیچگونه فرقی با هم ندارند.  
پیشنهادی که دارم این است: آیا بهتر نیست که در انتخاب متون  
ادب از جهت شعر و نثر توازن و تعدیلی وجود داشته باشد. در کتاب  
دوم دبیرستان رشته‌های عمومی توازن و تعدیلی وجود ندارد. در قسمت  
اول کتاب دوم تعداد اشعار بیشتر از نثر می‌باشد. همچنین اشعار و  
نثرهایی که در اوایل این کتاب آورده‌اند فنی و پیچیده نیست. در  
انتخاب دیکنه فارسی و درک مطلب انسان با اشکال مواجه می‌شود.  
در ضمن باید یادآور شوم که توضیحات کتاب در بعضی موارد  
بسیار خلاصه و ناقص است به عنوان شاهد مثال در کتاب فارسی سوم  
در اولین درس (مَثَلِ خدای را) کلمه (بنات نبات) آمده است. در  
حاشیه کتاب فقط معنی بنات را به طور مجزا نوشته‌اند: «دختران جمع  
بت است.» به نظر حقیر این توضیح بسیار کوتاه و ابتر است، چون

(بنات نبات) یک ترکیب اضافی است و به طور مرکب بایست معنی  
می‌کردند: «دختران گیاه» منظور همان گل‌های زیبای طبیعت است که  
سعدی آن را به دختران زیبارو تشبیه نموده است. سعدی در این جا  
می‌فرماید که: دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین  
پیورود. در این جا ابر بهاری را به دایه و دایک تشبیه نموده و گل‌های  
طبیعت را به دختران گیاه و مهد زمین نیز همان روی زمین است حاصل  
معنی. این عبارت چنین می‌شود: «پیورودگار، به ابر بهاری دستور داده  
که گل‌های زیبا را در روی زمین پیورود.» و همچنین یک جمله پیش از  
این می‌فرماید: فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده. در  
اینجا باد صبا را به فراش که صیفه مبالغه می‌باشد تشبیه نموده یعنی  
بسیار فرش‌کننده و سیزی و خرمنی چمنزار را به زمرد که سنگی به  
رنگ سبز می‌باشد تشبیه کرده است. بنابر این معنی عبارت چنین  
می‌شود. (پیورودگار: به باد بهاری فرموده که سبزه‌ها و گیاهان را  
پیرواند) چمن‌زار زمانی آراسته و زیبا می‌گردد که به وسیله گل  
زینت یافته باشد. (حاصل کلام اینست که: پیورودگار به باد بهاری  
فرموده تا سبزه‌ها را پیرواند و به ابر بهاری دستور داده که گل‌های زیبا  
را در روی زمین پیورود.)

در صفحه ۵۶ فارسی سال ۶۵ کلاس سوم در قسمت داستان  
موش و مار آمده است که: و کمان کین او نتوانی کشید. در قسمت  
توضیحات فقط نوشته‌اند (کمان ... کشیدن) یعنی از عهده چیزی  
برآمدن. ما می‌دانیم که (کین کشیدن) به معنی (انتقام گرفتن است). این  
جمله در اصل باین شکل بوده است که (کین او نتوانی کشید). یعنی  
(از او نمی‌توانی انتقام بگیری) نویسنده بازبردستی خاصی تشبیه  
بسیار زیبایی را به کار برده و کلمه (کمان) را به آن افزوده و گفته  
است. که کمان کین او نتوانی کشید. یعنی گفته: همان طور که کشیدن  
بعضی از کمانها بسیار سخت و دشوار است گرفتن بعضی از انتقامها  
نیز سخت و دشوار می‌باشد.

حاصل مطلب این که تو نمی‌توانی از او انتقام بگیری یعنی: کار  
تو نیست که آنرا از لانه و آشیانه خویش بیرون کنی.  
مطلب دیگری که مرا می‌آزارد و رنج می‌دهد ضبط غلط لغت  
(توفان) است که متأسفانه حتی در کتب درسی فرهنگ و ادب نیز که  
رشته تخصصی می‌باشد به شکل (طوفان) می‌نویسند. در صورتیکه ما  
می‌دانیم این کلمه فارسی است از مصدر (توفیدن) به معنی (خشمگین  
شدن) می‌باشد. وقتی که می‌گوییم دریا توفانی است یعنی دریا  
خشمگین و موج است. ممکن است بفرماید که این غلط مصطلح  
است. پاسخ بنده این است که چرا شکل درست آنرا به دانش‌آموزان



نیاموزیم.

در شمارهٔ مسلسل ۷ پانز ۶۵ همکار ارجمندی بنام اصغریان از زابل معنی بعضی از ابیات دشوار درس را پرسیده بودند. در مورد معنی بیت پنجم نکته نظری داشتم که خدمت شما عرض می‌کنم.  
ستون کرد چپ را و خم کرد راست  
خروش از خم چرخ چاچی سخاست

دست چپ را بمانند ستونی راست قرار داد و دست راست را خم کرد با خم شدن کمان چاچی فریادی از آن بلند شد. در صورتیکه شما در پاسخ ایشان نوشتید که مفهوم بیت چنین است: (دست چپ را راست نگاه داشت و دست راست را خم کرد کمان را کشید) تا اینجا از نظر معنی اختلافی وجود ندارد. در ادامه‌اش نوشتید که (صدای رها شدن کمان برخاست و تیر پرتاب شد). در صورتیکه دو بیت بعد از آن تیر رها می‌شود. و در بیت دوم می‌گوید:

چو بوسید پسیکان سر انگشت اوی  
گذر کرد از مُهرهٔ پشت اوی

پس بنا بر این پیکان در دو بیت پایین‌تر از آن بیت با سر انگشت تماس پیدا می‌کند.

گنبد گابوس نورو زعلی قجقی  
والسلام و مِنّ الآ... التوفیق

آقای نورو زعلی قجقی، دبیر محترم ادبیات گنبدقاوس

با آرزوی سلامت و پیروزی شما در زندگی، تحصیل و تدریس، از این که با نگاه نقادانه خود به مطالب کتابهای فارسی می‌نگرید، سپاسگزاریم.

۱ - در مورد این بیت سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

از نظر تطبیق بیت با حدیث نبوی «مثل المؤمنین...» حق با شماست. اما توجه داشته باشید که اولاً در بسیاری از نسخه‌های خطی و چاپی گلستان، و از جمله در صفحهٔ ۷۹ گلستان، تصحیح آقای دکتر خطیب رهبر، نیز به صورت «بنی آدم اعضای یکدیگرند» ضبط شده است و توضیح پاورقی همین صفحه نشان می‌دهد که ایشان با علم به این که «اعضای یکدیگرند» مناسبتر است، در ضبط نسخهٔ اساس خود تغییری نداده‌اند.

ثانیاً، به این شکل، معنای بیت لزوماً این نیست که به قول شما

«تمام انسانها به هم اتصال پیدا» کنند. بلکه مقصود این است که هر کدام به منزلهٔ دست و پا و چشم و دل یکدیگر باشند تا حدی که نوعی اتحاد و همکاری و همپاری کامل میان انسانها برقرار شود و به قول ملامحسن فیض کاشانی، «زبان و دست و پا یک کرده. خدمتکار هم باشیم.»

۲ - دربارهٔ زیرنویس بعضی از دروس کتابهای فارسی، حق با شماست که گاهی توضیحات نارسا یا ناقص است. در چاپ جدید کتابها، بعضی از این گونه موارد اصلاح شده است و بقیه نیز ان شاء الله در چاپهای بعدی اصلاح خواهد شد.

۳ - در مورد توضیح کتاب برای جملهٔ «کمان کین او نتوانی کشید» که نوشته‌اید «کمان... کشیدن» یعنی از عهدهٔ چیزی برآمدن» با شما موافق نیستیم.

کمان کسی یا چیزی کشیدن، به معنی برابری کردن و مقاومت در برابر کسی است و در لغت‌نامه آمده است. بدیهی است که «کین کشیدن» هم به معنی «انتقام گرفتن» آمده است و تصادفاً در این یک مورد که در درس «موش و مار» دیده می‌شود، توجه خواننده را به هر دو تعبیر معطوف می‌سازد. اما ساده‌تر این است که به جای تشبیه «کین» به «کمان»، کمان کشیدن را به عنوان مقاومت و برابری کردن بدانیم و «کمان کین کشیدن» را به معنی توانایی در انتقام در نظر بگیریم. پس جملهٔ «کمان کین او نتوانی کشید» یعنی، قدرت انتقام گرفتن نداری؛ نه این که «بعضی از انتقام گرفتنها سخت و دشوار می‌باشد.»

اگر «کمان کشیدن» بارها به معنی مقاومت و توانایی در برابری، در متون به کار برده نشده بود، مجبور بودیم که توجه شما را بپذیریم. ولی اکنون چنین اجباری نداریم و درک این صورت، آسانتر هم هست. (رجوع کنید به لغت‌نامه، ذیل کمان کشیدن)

۴ - کلمهٔ «توفان» فارسی چنان که اشاره کرده‌اید، صفت فاعلی از «توقیدن» است. اما به طوری که دکتر معین در فرهنگ خود، نوشته است، «طوفان» عربی - که به همین معنی هم هست - برخلاف تصور گروهی، با «توفان» فارسی ارتباطی ندارد. بلکه از تیفونوس یونانی گرفته شده است.

۵ - در مورد مصراع دوم این بیت فردوسی:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست

خروش از خم چرخ چاچی سخاست

که در شمارهٔ ۷ رشد آموزش ادب مطرح شده است. نظریهٔ شما نیز قابل قبول به نظر می‌رسد که نوشته‌اید «با خم شدن کمان چاچی، فریادی از آن بلند شد.»



بپذیرند و چنانکه در اولین سال تعداد دانش‌آموزان قوی مثلاً ده نفر باشند، با همان ده نفر این رشته را افتتاح کنند. سوم، یک کتابخانه ادبی در اختیار این رشته باشد الآن کتابخانه دبیرستانها همه شده علوم دینی البته بسیار خوب است ولی در رشته‌های ادبی کتابهای مربوطه نیست. در کار اداری نسبت به این رشته بی‌اعتنا نباشند. آینده دانش‌آموزان رشته فرهنگ و ادب را از نظر قبولی در دانشگاه و یافتن شغل معلوم بکنند که اینها باید به چه رشته‌ای بروند و دانش‌آموزان رشته ریاضی و طبیعی را اجازه شرکت در کنکور ادبیات ندهند در اینگونه دبیرستانهای شبانه‌روزی معلمانی صاحب‌نظر و صاحب‌تألیف که سابقه نویسندگی در یکی از مجلات و روزنامه‌ها، سوابق تحصیلی خوب با نمرات عالی، صاحب‌میل و رغبت و متعهد، را برای تدریس به‌کار بگمارند. در دوره‌های لیسانس و دکترا فقط دانش‌آموزان رشته ادبی بپذیرند و به آنها بورس بدهند. از بین فارغ‌التحصیلان دوره لیسانس مستعدترین آنها را برگزیده با دادن بورس در دوره دکترا بپذیرند، در قانون استخدام کشوری برای استخدام آنها مزایایی قائل شوند. مثلاً مبلغی به عنوان حق‌التعلیم زبان مادری یا تحقیق بپردازند مثلاً ۳۰٪ حقوق. به لیسانسیه‌های ادبی بورس مطالعاتی در کشورهای خارج بدهند. همه‌ساله وجهی برای خرید کتاب به دبیران ادبیات بپردازند یا اینکه برای کتب ادبی از طرف معلمان سوسید، تعیین کنند. کتاب مرجع مانند فرهنگ معین، دهخدا، المعجم را با نازلترین قیمت در اختیار آنان بگذارند. مسأله امنیت شغل دبیر ادبیات هم مسأله مهمی است. آنها بیشتر از هر معلم دیگر در معرض اتهامند.

وقتی از فردوسی صحبت می‌کنند می‌گویند ملی‌گرا است. اگر از حافظ صحبت می‌کنند می‌گویند صوفی است و یک جوتی برای معلم ادبیات به وجود آمده که می‌ترسد از عشق حرف بزند، عشقی که حلالش در اسلام درست است، می‌ترسد به او چیزی بگویند. باید این جور از میان برداشت، هر جا که بحثی با شئون اسلامی مباحثت ندارد براحتمی برگزار شود. نمره‌گذاری و قبولی دانش‌آموزان در درس ادبیات نباید بدون حساب و کتاب باشد. نباید نمره قرائت فارسی یا انشاء وجه‌المصالحه قرار بگیرد. استفاده از تک‌ماده در دروس اصلی مثل دستور زبان فارسی، تاریخ ادبیات، صنایع بدیع، املاء، انشاء متن فارسی باید ممنوع شود.

**دکتر احمدی:** آن قسمتهایی که ما عرض کردیم با آنچه که فرمودند ظاهراً قابل جمع است. یعنی شما باید یک تبلیغ عمومی در سراسر کشور داشته باشید. و به مردم تفهیم کنید که همه اجزای یک پیکر ضرورت دلود، در کشورهای پیش‌رفته هم، همانقدر که برای قضیه فنی و صنعتی ارزش قائل هستند، برای تاریخ، برای هنر، برای چیزهای دیگر ارزش قائل‌اند، و اینها یک جمع منسجمی باری می‌آورد. این را به جامعه عرضه بکنید. در شوروی می‌گویند برای قسمتهای هنری در

نفت در ایران پیدا شد که ما دیدیم پول بی‌حساب نفت صرف کارهای عمرانی شد حالا عمرانی ظاهری ولی بلوار کشیدن سوی خیابانها و ساختمانهای بلند ساختن و جاده کشیدن و اینجور کارها رواج پیدا کرد. در نتیجه یک دیلمه می‌توانست خیلی راحت با کار در یک دفتر فنی به مراتب حقوقی بگیرد بیشتر از آنکه لیسانس در علوم انسانی می‌گرفت. توی این تحول اقتصادی که برای کشور ما پیش آمد جانی برای فارغ‌التحصیلان و تحصیل کرده‌های علوم انسانی نبود یعنی لیسانس ادبیات در آن آشفته بازار اقتصادی دوره طاعوت شانس نداشت چیزی به او مربوط نمی‌شد. او نمی‌توانست در صرف کردن بودجه نفت جانی داشته باشد. اما یک مهندس برق خیلی می‌توانست درآمد داشته باشد. پزشکان هم همیشه وضعیتشان این طور بوده به علت اینکه مردم محتاج آنها هستند برای سلامت خودشان. مردم که نمی‌توانند از معالجه بجهشان صرف‌نظر کنند با آن را به تأخیر اندازند. صابری: ۱- ما رشته فرهنگ و ادب داریم ۲- این رشته را باید داشته باشیم ۳- این رشته متقاضی ندارد. ۴- این رشته مشکلات دارد. در اینکه رشته فرهنگ و ادب داریم و باید داشته باشیم، بحثی نیست اما برای ایجاد جاذبه و رفع مشکلات آن چه کنیم؟ گمان می‌کنم هیچ بخش خصوصی نیست که در این زمینه سرمایه‌گذاری کند. یعنی اگر هم به اینها بگوئید برو مدرسه خصوصی باز کن که خیلی هم علاقه‌مند هستند، و راهش هم دارد قانوناً باز می‌شود، نظر بنده این است که رشته ادبیات را برای شما باز نمی‌کنند. اگر به ایشان بگوئید آقای که آنقره فروخته‌ای بشم فروخته‌ای، سود بازارگانی داشته‌ای، ارز آورده‌ای، پولدار شده‌ای، بیا به جبران اینهمه نعمت، در راه ادبیات کشور سرمایه‌گذاری کن، نظر بنده این است که نمی‌کند. چون این کار نفع مادی ندارد و بخش خصوصی دنبال این قضیه نمی‌رود. گمان می‌کنم خواستهای ما باز پیوند می‌خورد به بخش دولتی به هر حال هر کس متناسب فکری که از قبل کرده یا الآن به ذهنش می‌رسد بگوید که چه کنیم رشته ادبیات خوب داشته باشیم حالا موقعیت جغرافیائی آن ممکن است این باشد که یکی بگوید که اصلاً تهران را رها کنید، صنعتی شده، کازرون بهتر است که لاله دارد و گل دارد و بلبل دارد و سنبل دارد یا هر جای دیگر. این مسأله را چکار کنیم چگونه این بیماری را نخست سرپا نگهداریم و بعد تقویتش کنیم؟

**صداقت کیش:** این پیشنهاد بنده است که اولاً کلمه فرهنگ به چه منظور گذاشته‌اند؟ ما فرهنگ در رشته ادبی نداریم به غیر از تاریخ ادبیات و متن فارسی و سرمایه ادبی پس بنابراین بگویند رشته علوم ادبی و یا رشته ادبی به عنوان یک تحول از نظر اسم ظاهری دوم باید به دانش‌آموزان این رشته امتیازاتی بدهند به شرح زیر.

۱- در مراکز استانها یک رشته ادبی شبانه‌روزی تأسیس شود و دانش‌آموزان با استعداد را در سطح استان با یک کنکور اختصاصی



کنکوره هر صندلی دانشگاهی صدتا مستقاضی دارد و حال آنکه در پزشکی دو متقاضی دارد. غرض این است که یک تبلیغ عمومی و تفهیم عمومی بشود که همه اینها واقعا از نظر ارزش واقعی برای یک جامعه ضرورت دارد. حالا آدم یک وقت ناچار می شود به پزشک پول بیشتر بپردازد. معنی این نیست که ارزش آن بیشتر است. تفکری که در آغاز انقلاب ما داشتیم باید احیاء بشود حالا می فرمائید فلان گروه مخالف هستند، اگر اینها را در نظر داشته باشیم تا قیامت باید در جا بزنیم. می فرمائید این یک جهش است. یک جهت هم همان عرضی است که کردم. در هر استانی، هر تعدادی از مردم حاضر شدند. بچه هاشان را بفرستند به همان دبیرستانها با همان امتیازات. با تشویق، با توجه به آینده و با دادن معلم خوب و نظیر اینها، اینها همه با آنچه که ایشان فرمودند قابل جمع است. یک راه حل میان مدت و یا کوتاه مدت هم به نظر می آید و آن اینکه چون ادبیات، ذوقی است، ما از این همه تلاشی که می کنیم، نمی خواهیم آدمهای نیمه حلال بیایند اینجا. می خواهیم آدمهایی بسا استعداد و بسا ذوق از همان آغاز این مسیر را انتخاب بکنند. بنابراین کاری بکنید اینها هم که رفتند توی رشته های دیگر، اگر علاقه دارند بیایند به این طرف. مگر دکتر غنی که تاریخ تصوف و تاریخ عصر حافظ را نوشت و دیوان حافظ را تصحیح کرد، پزشک نبود؟ افرادی را توی همین رشته ها سراغ دارم که واقعا ذوق خوبی دارند شما یک مقاله نویسی بگذارید و یک مسابزای خوبی

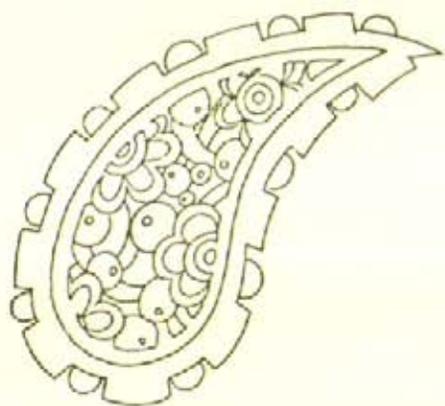
بگذارید و تشویق کنید. هر کس بهترین مقاله را بنویسد در هر رشته ای باشد ما این را یک مسافرت فرض کنیم سوریه می بریم، خارج می بریم، یکماه بورس به او می دهیم، می گردانیم او را توی کشورها، یک تشویقی هم برای این قبیل افراد بگذارید. کلاس برایشان بگذارید. یک ماه، دو ماه. اگر کسی توی رشته فنی و یا تجربی آمد و یک ماه به او تعلیم دادیم و این مایه معلومات را اندوخت، این امتیازات را هم خواهد داشت. برای جذب این کسانی هم که الان از آغاز توی رشته ادبی نیامده اند بنده معتقدم که می شود یک برنامه ای ریخت البته این کل مطلب. دیگر مقاله نویسی دارد، کلاس گذاشتن دارد. بردن توی قسمتهای مختلف هنری، سینمایی، امثال اینها، این راه دارد که از این افراد موجود می شود استفاده کرد.

**دکتر حداد:** ضمن تأیید آنچه سایر برادران فرمودند، بنده دو پیشنهاد به صورت مشخص عرض می کنم: یکی اینکه دولت یعنی مسئولین کشور، هیئت وزراء، مجلس و وزارت برنامه و بودجه و آنهایی که کلید امور مملکت دستشان است باید به اهمیت رشد متوازن کشور واقف بشوند و به اهمیت مؤسسات فرهنگی توجه بکنند. من فراموش نمی کنم که کسی وقتی پیشنهاد کرده بود که لغت نامه دهخدا تعطیل بشود، می شود آنجا را بیمارستان کرد! اگر پیشش بعضی از برادران مثل آقای دکتر احمدی که آنوقت در سناد انقلاب فرهنگی بودند و آقای خامنه ای و دیگران نبود ممکن بود آن فرد از روی اشتباه این کار را

بکند. این ایجاد آگاهی در سطح دولت برای اهمیت رشد متعادل و توجه به نهادهای فرهنگی یکی از ضروریات است و ما باید توجه بدهیم به اینکه این کشور این مؤسسات را لازم دارد. ما انواع مؤسسات مطالعاتی تاریخی لازم داریم. الآن روسها تألیف تاریخ آسیای میانه را در یونسکو به دست گرفته‌اند و ما تا دیر بجنبیم می‌بینید که همه این تاریخ آسیای میانه را در راستای ما تریالیسم تاریخی تفسیر کرده‌اند. ما آدم لازم داریم برای این کار و باید مؤسسه مطالعات تاریخی داشته باشیم. برای تاریخ معاصر باید جداگانه مؤسسه داشته باشیم. تاریخ اسلام همین طور. تاریخ سلاطین از بعد از سقوط خلافت تا انقلاب همین طور. تاریخ ایران باستان همین طور. همین رشته تاریخ را ببینید ما چقدر باید در آنجا آدم تربیت بکنیم. در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی هزار مسأله اجتماعی حل نشده توی این کشور داریم که احتیاج به مطالعه دارد. احتیاج به تحقیق دارد. احتیاج به آمارگیری دارد احتیاج به تجزیه تحلیل دارد. همین مسأله خانواده شهداء، شما خود ادبیات فارسی را ببینید مؤسسات تألیف لغتنامه برای زبان فارسی اصلاً این جویبار جاری باید بشود. لغتنامه که یک کاری نیست که بگوئیم یک وقتی یک لغتنامه تألیف کردیم و تمام شد بلند شویم برویم. باید هر ۱۰ سالی ما یک لغتنامه متناوب با آن زمان بنویسیم و مؤسسه لغتنامه باید معتبر باشد. گسترش پیدا بکند. کار تاریخی بلندمدت روی لغت‌متن تاریخی، تحول جغرافیایی و مسائل آینده. در باب زبان فارسی ما انواع مؤسسات می‌خواهیم. در همین زبان فارسی ما الآن در باب دستور زبان گرفتاریم و هر کسی یک چیزی می‌گوید. بنده در این وزارت آموزش و پرورش نمی‌دانم نظر چه کسی را به چه‌ها آموزش بدهم بالاخره جایی باید باشد ده نفر آدم، ۲۰ نفر آدم، ۳۰ نفر آدم کار کنند. مجله داشته باشند. تحقیق بکنند. در باب توجه به زبان فارسی در خارج از کشور که خدا می‌داند این آقای دکتر شهیدی چقدر خون‌دل خورده‌اند و بنده گاهی اوقات در خون دل خوردن در کنار دست ایشان بودم که ما غافلیم از این سرمایه عظیمی که این جمهوری اسلامی از فارسی‌گویان غیر ایرانی در اختیار دارد و ما چقدر باید توجه بکنیم، سرمایه‌گذاری کنیم، نیرو تربیت کنیم. تحقیقات مربوط به زبان‌آموزی، مربوط به زبان‌شناسی، مؤسسه‌ای که ادبیات نوجوانان تولید کند، مؤسسه تاریخ علوم، مؤسسه‌ای که به ترجمه توجه بکند اینها را برای این عرض کردم که جزئی است از مؤسسه‌ای که دولت باید تولید بکند اینها را بخش خصوصی نمی‌کند. عقلش هم نمی‌رسد و همانطور که گفته شد سودی هم در آن نیست. در همه جای دنیا هم هر دولت کرده، این کارها را دولت باید بکند. اگر دولت این مؤسسات را راه انداخت و مؤسسات نشر و تألیف و غیره را به وجود آورده دانشجوی دانشکده ادبیات همان موقعی که سال اول و دوم باشد می‌آیند سراغش و می‌گویند آقا این مقدار حقوق را تو حالا بگیر ولی قول بده که بعد از

اینکه فارغ‌التحصیل شدی بیائی سراغ ما. آنوقت دیگر دانشجوی دانشکده ادبیات در مقابل دانشجوی مهندسی احساس خجالت نمی‌کند ولی الآن وضعیت این است که دانشجوی ادبیات و دانشجوی علوم انسانی به‌طور کلی، ماتم گرفته فردا که من فارغ‌التحصیل می‌شوم کجا بروم.

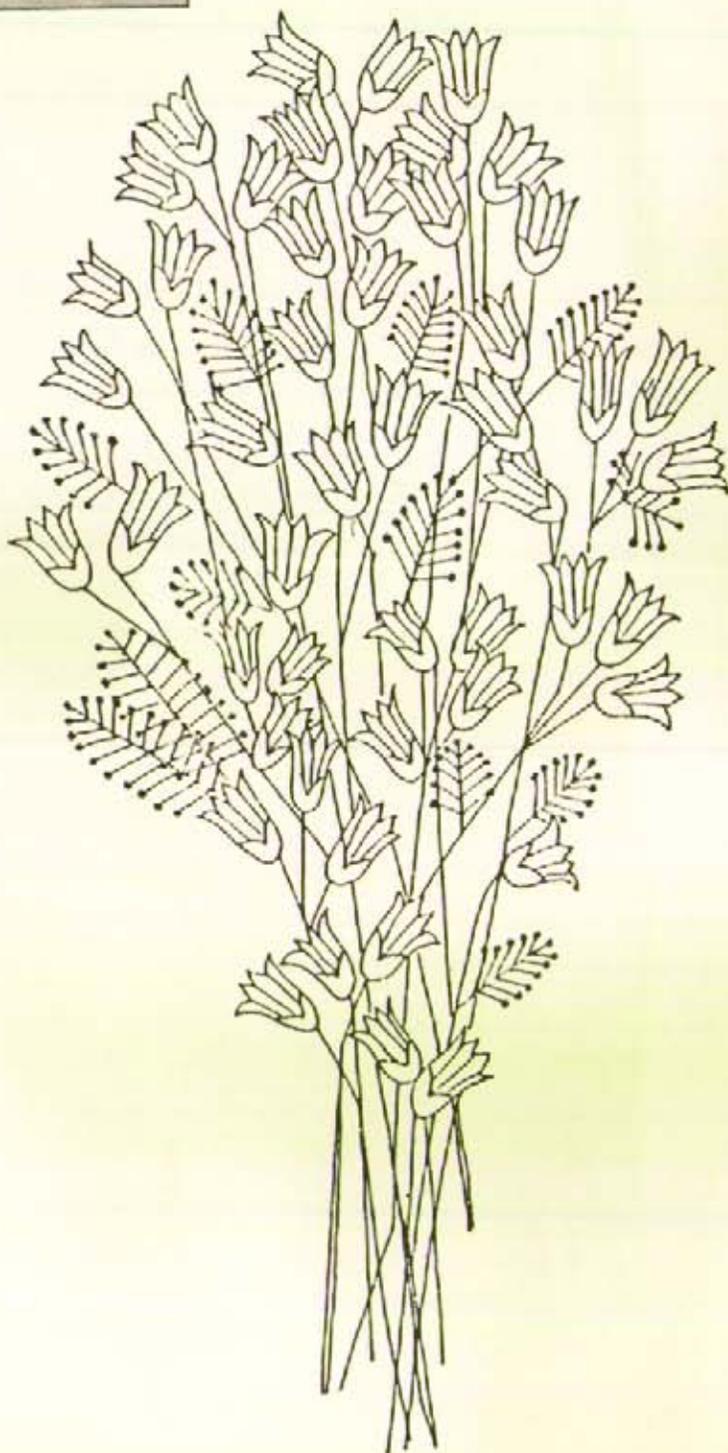
رشته خود ما مثلاً الآن برای دانشجوی فلسفه چه جایی است. بهترین دانشجوی الآن به شما مراجعه بکند بگوید آقای دکتر احمدی من از شما نمره ۲۰ گرفته‌ام سر بازی هم رفته‌ام، متدین هم هستم، ۵ تا آدم به شما مراجعه بکند ششمی را نمی‌توانید سر کار بگذارید. اما توی روزنامه، وزارت صنایع سنگین، جهاد سازندگی... اعلام می‌کنند که بورس می‌دهند ماهی چند هزار تومان که دانشجوی، پرو درست را بخوان که فردا بیائی برای من کار بکنی چرا؟ برای اینکه ما مؤسسات کافی که نیروی انسانی توی رشته علوم انسانی باشد ایجاد نکرده‌ایم این را ما باید به مسئولین دولت بگوئیم. پیشنهاد دوم من این است که بعد از این یعنی به موازات این، ما بیائیم دبیرستان نمونه ایجاد بکنیم. الآن پسر من ذوق ادبی دارد. اگر یک مدرسه‌ای باشد که خوب و نمونه باشد من کاری به آینده‌اش ندارم که می‌خواهد چه کاره بشود من او را حاضریم بگذارم توی رشته ادبی ولی الآن در این شرایط فعلی من کجا بفرستم او را بفرستش بروود کنار مثلاً آدم ۴۰ ساله دوره شبانه. اما اگر من بدانم که مدرسه‌ای هست که این بچه ضایع نمی‌شود می‌گویم ریاضی، فیزیک، مهندسی، آنها به کنار، تو اگر علاقه داری بیا برو این رشته. دبیرستان نمونه را بنده ۳-۲ سال است دنبالش هستم ناامید هم نیستم. ما با بعضی از دوستان می‌نشینیم یک اساسنامه انشاء الله برایش تنظیم می‌کنیم. زمینه‌اش هم فراهم شده، از طریق همین بحثها یک آتشی شعله‌ور می‌شود که این کار امکان‌پذیر بشود. ما می‌توانیم سال اول این دبیرستان را در تهران درست بکنیم سال بعد بگوئیم شیراز و مشهد و تبریز و کرمان و... درست بکنند و مسأله اقتصادی آن را هم حل بکنیم اگر در فلان روستا دیدیم یک بچه خوش استعدادی در ادبیات هست برداریم بیاوریم اینجا شبانه‌روزی آن را هم تأمین کنیم.





# میهمان - میزبان

دکتر جعفر حمیدی



ریشه‌یابی واژه‌های اصیل فارسی و پسی بردن به اصل و معنی لغات، موضوعی است بس شیرین و خواندنی. چه بسیار واژه‌ها و لغاتی که روزانه به فراوانی مورد استفاده مردم فرار می‌گیرند. در مکالمات و گفتگوها به کار می‌روند، در نوشته‌ها و مکاتبات مورد بهره‌برداری واقع می‌شوند اما در حقیقت، بیشتر استفاده کنندگان از این واژه‌ها، از ریشه و یا ساختار آن‌ها بی‌خبرند.

بدون شک، کلمات مجموعه‌ای از قراردادهای هستند که انسانها در طول زمان جهت ارتباط و نیز رفع نیازهای خود به وجود آورده‌اند. اسامی اشخاص و موجودات و طبیعت نیز مشمول همین قراردادهای است. مثلاً طبق یک توافق خانوادگی از آغاز تولد کودک، نامی را برای او انتخاب می‌کنند این نام یک قرارداد اولیه است که تا پایان عمر با دارنده خود همراه است حسین تا آخر عمر حسین است و جمشید تا پایان زندگی جمشید. اگر از روز نخست رنگ سبز را زرد و رنگ زرد را آبی و آبی را بنفش می‌گفتند، ما امروز رنگها را به همان نام می‌خواندیم و می‌گفتیم: چه چمن زرد زیبایی چه کوه آبی خوشرنگی و چه دریای بنفشی یا چه آسمان بنفش دلکشی. بنابراین، اسم، نشان یا قراردادی است که برای همیشه بر روی هر کس یا هر چیز ثابت می‌ماند.

ردیابی و دنبال کردن ریشه کلمات نه تنها خالی از لطف نیست بلکه به آشکار ساختن پاره‌ای از مجهولات، کمک می‌کند. ماضن گفتگوهای خود روزانه چندین بار به کلماتی نظیر مهمان، میزبان، مسافر، کاروان و غیره



برمی‌خوریم. آیا ریشه و اصل این واژه‌ها را می‌دانیم؟ در این مختصر به بررسی واژه‌های مهمان و میزبان می‌پردازیم.

**مهمان** = در زبانهای باستانی ایران این واژه بسیار دیده شده است. چنانکه شادروان دکتر محمدمعین در حاشیه برهان قاطع نوشته‌اند (کلمه مهمان و میهمان، برگرفته از ریشه اوستائی میتان MAETHMAN به معنی ماندن و توقف کردن است. در پهلوی MEHMAN در هندی باستان میتاس Mithas. در افغانی میمانا به معنی مقیم و موجود. در زبان سریکلی SARIKOLI که ناحیه‌ای است در بامیر و مردم آن به لهجه‌ای اصیل از لهجه‌های ایرانی تکلم می‌کنند (میمان) MEIMAN می‌باشد. در پازند نیز مهمان MEHMAN در کردی میهمان MIHMAN میهوان MIHVAN و میوان MIVAN و در اورامانی مزمان MEJMAN همگی به معنای کسی که بنا به دعوت قبلی یا بدون دعوت به خانه دیگری وارد شود و غذا بخورد.

در زبان پهلوی یا فارسی میانه ماهمان به معنی مهمان، مدعو، ساکن و همچنین به معنی راضی، مطبوع، خرسند آمده است و بر همین اساس (ماهمانتر) به معنی خوشنودتر و راضی‌تر. در اوستا همچنین (ماهمانا) یعنی جای سکونت و از این لغت (ماهمانی) در معنی مهمانی، پذیرایی، مهمان‌نوازی (ماهمانیه) در معنی خانه و جای ماندن یابی مانده است. در فارسی امروز نیز واژه مهمان و میهمان و مهمانی به فراوانی استعمال می‌شود. اگر در فارسی امروز این واژه را مرکب از دو کلمه یا دو جزو بدانیم، چنین می‌نماید که جزء اول کلمه (به) یعنی بزرگ و جزء دوم (مان) فعل

امر یعنی بمان باشد و بر روی هم حسن ذوق و لطف سلیقه ایرانی که از قدیم الایام به مهمان‌نوازی و احترام به مهمان را در ذات خود داشته است واژه (مهمان) را به وجود آورده است یعنی (بزرگ بمان) (راضی باش) خرسند باش، راحت باش. اینجا را خانه خود بدان و غیره و به دنبال این مصادیق است که تعارفات و گرمی داشتهای بسیاری در زمان ما در زبان مردم پیدا شده است همچون خوش آمدی، صفا آوردی، لطف کردی، قدم بر چشم، قدم بر سر و و و... و اشعار فراوانی در زبان فارسی خواه از شاعران مشهور یا گمنام در این مورد ساخته شده است.

گر دست دهد هزار جام  
در پای مبارکت فشانم  
آخر به سرم گذر کن ای دوست  
انگار که خاک آشیانم  
گرخانه محقر است و تاریک  
بر دیده روشن نشانم  
سعدی - بدایع فروغی ص ۷۴۹

از صفای روی مهمان شد منور خانام  
خانام فانوس و مهمان شمع و من پروانام  
از واژه مهمان ترکیبات فراوانی ساخته شده است.

**مهمانخانه** = محل توقف مسافران و غریبان  
این محل از لحاظ درجه پائینتر از هتل و بالاتر از مسافرخانه قرار دارد.

**مهمانخانه نهادن** = محلی را برای پذیرایی اختصاص دادن (مهمانخانه نهاد و یک ماه خلق ولایت را جمله حلوا داد).

**مهمان خدای** = میزبان (عادت مطربان چنان باشد که چون سیم خواهند گویند می‌رویم تا مهمان خدای او را سیم دهد).

**مهماندار** = دارنده و پذیرایی کننده از مهمان، مهمان نواز (بوسفیان گفت: ما قومی مهمانداران و مهمان دوستانیم).

**مهماندوستی** = دوست داشتن و احترام گزاردن به مهمان.

**مهمانسرای** = جای مهمان کنایه از این جهان:

اهل مهمانسرای عالم را  
لطف عام تو میزبان باشد  
وحشی بافقی/ دیوان ص ۱۸۸

**مهمانکده** = مهمانخانه  
روز از سر ده رحیل کرده  
مهمانکده‌ها سیل کرده  
تحفة العراقرین خاقانی

**مهمان نواز** = نوازنده و پذیرایی کننده از مهمان  
مهمانی = ضیافت و پذیرایی کردن از مهمان:  
توانگران را وقف است و نذر و مهمانی  
زکات و فطره و اعتقا و هدی و قربانی  
گلستان

**مهمانی ساختن** = مهمانی دادن (سمک عیار گوید که پیغام به مقوقر فرست که مهمانی بساز و مردمان قلعه را خاص و عام حاضر کن).



**مهمان پذیر** = پذیرنده و پذیرائی کننده از مهمان.

در قرآن مجید دو بار یکی در سوره فجر آیه ۵۱ و دیگری در سوره ذاریات آیه ۲۴ از ضیف ابراهیم (مهمانی دادن حضرت ابراهیم ع) سخن رفته است. همچنین واژه ضیف به معنی مهمان در آیات ۸۰ سوره مبارکه هود ۶۸ سوره مبارکه حجر و ۳۷ سوره شریفه قمر آمده است.

میزبان: بعضی از فرهنگ‌نویسان این کلمه را ترکیبی از (میز) و (بان) پسوند ائصاف و بر رویهم دارنده میز و پذیرایی کننده تصور کرده‌اند در حالی که اصل این کلمه چنانکه خواهد آمد (میزدبان) بوده است.

واژه (میز) در معنای امروزی کلمه‌ای است مغولی که وارد زبان ترکی شده و از ترکی به فارسی و از زبان فارسی در زبان هندی داخل شده است. در عین حال به قول شادروان دکتر معین، این مفهوم در زبان پرغالی نیز هست. در این زبان کلمه (مِسا) MESA به معنی میز یا کرسی چهار پایه بلند که بر روی آن لوازم التحریر گذرانند و چیزی بنویسند یا ظرف‌های غذا بر آن بچینند. امروزه در فارسی نیز این واژه را با همین معانی به کار می‌برند میز ناهارخوری، میز تحریر، میز مطالعه، میز کار اما میزبان از کجا آمده است؟ در فرهنگ پهلوی کلمه (میزد) بر وزن نبرد (MAYAZD) به معنی چیز خوردنی که در جشن‌های دینی بر سر خوان می‌گذارند مثل نان و گوشت و میوه و غیره.

در اوستائی (میزدا) MAYAZAD به معنی مهمانی و اسباب مهمانی و در فارسی تدریجاً (میزد) تبدیل به (میز) شده به معنی مهمان و همین کلمه از فارسی وارد زبان ترکی شده

است. در شعر فارسی نیز کلمه (میزد) دیده شده است.

(گه خروشان چسو در نبرد تو نای گاه نالان چسو در میزد تو چنگ) سنائی<sup>۷</sup>

(ای به میزد اندرون، مزار فریدون وی به نبرد اندرون، مزار نهمتن) فرخی<sup>۸</sup>

در اوستا MAYAZDA به معنی طعام و فدیه و قربانی و نذر و تقدیمی غیرمسیح در مقابل نذر و قربانی مایع و آشامیدنی که در اوستائی (زئوزا) و (زور) در پهلوی (زور) Zohr و در فارسی (زُورُ) بر وزن جوُر می‌باشند (ماه و میزد) و خانمان را می‌ستایم تا ستاره (تشر) شکوهند به همراهی ماه، شکوه به دلیران ارزانی دارد. من (تشر) ستاره خانمان بخشنده را با پیشکشی (زور) می‌ستایم.<sup>۹</sup> در حقیقت در اوستا (میزد) MAYAZD پیشکشها و نذرهای خشک است برای ایزدان و فرشتگان و (زور) Zor یا Zohr پیشکشهای آبکی مانند شیر و فشرده گیاه هوم و غیره که تقدیم آتشکده و ایزدان می‌کنند.

(میزد) در فارسی به معنی مهمان مهمانخانه نیز آمده است.

مریخ روز معرکه جانا غلام نست چونانکه زهره روز میزد است راه تو فرخی سیستانی  
در زبان پهلوی کلمه میزد با پسوند بان (PAN) ترکیب شده و کلمه ترکیبی (میزدبان) را بوجود آورده است یعنی کسی که در جشنهای مذهبی، بر خوان و خوراک نظارت دارد.

به مرور زمان این کلمه ساده‌تر و خوش

آهنگ‌تر شده و به کلمه زیبای میزبان تبدیل گردیده است.

مددی دهم ز فیضت که به ذوق آن حلاوت کنم اهل معرفت را همه ساله میزبانی

ناگفته پیدا است که واژه مرکب میزبان همچنین کلمه میز از گذشته‌های دور یعنی از قبل از اسلام و بعد از آن در ایران رایج بوده است. و چنانکه می‌دانیم این کلمه در شعر فارسی نیز بسیار آمده است.

او میهمان من بسد و من میزبان او مهمان نشست و خوان به پسر میزبان نهاد رسمی است خوان و کاسه نهادن زمیزبان آن روز خوان و کاسه همی میهمان نهاد امیرمعزی

با تعاریف فوق کلمه میزبان به معنی پذیرائی کننده از مهمان در زبان فارسی بر جای مانده است.

رزق ما با پای مهمان می‌رسد در خان ما میزبان ما است هر کس می‌شود مهمان ما

۱ - دکتر محمد معین (حاشیه بر برهان قاطع) ج ۴ ص ۲۰۶۹

۲ - سمک عیار ج ۱ ص ۸.

۳ - همان ج ۱ ص ۶

۴ - کشف الاسرار و عده الابراج ج ۲ ص ۵۲۹

۵ - سمک عیار.

۶ - فرهنگ فارسی معین ج ۴ ص ۲۴۹۳.

۷ - سنائی محدود بر آدم فوت ۵۴۵.

۸ - فرخی سیستانی فوت ۴۲۹.

۹ - اوستا - گزارش استاد پور داود نگارش

حلیل دستخواه (تیر پشت کرده یکم ص ۱۷۳) تهران مروارید ۱۳۶۱.

# آیا فعل مجهول لازم است یا متعدی؟

## فعل مجهول لازم است، نه متعدی

از زمانی که همکار بازنشسته‌مان لازم بودن فعل مجهول را مطرح نمودند تاکنون در چند شماره رشد ادب فارسی این بحث ادامه یافته است و موافق و مخالف با دلایلی نظر خود را ابراز نموده‌اند. اختلاف نظر در این زمینه و دیگر زمینه‌ها نشان‌دهنده نقابسی است که کتابهای دستور زبان فارسی داشته و دارد؛ ناگفته‌ها و ابهامات سبب گردیده تا هر کس مقوله مبهم را به نوعی برای خود تفسیر کند و به نتیجه‌ای دست یابد. خوشبختانه اکنون مجله رشد فرصتی پیش آورده تا ناگفته‌ها گفته شود و ابهامات برطرف گردد.

اینجانب که ابجدخوان مکتب صاحب‌نظرانم و چند سالی است به لازم بودن فعل مجهول باور دارم (و البته دو نمره از فرزندانم کم نشده!) بر آن شدم تا با توجه به نظریات مطرح شده در مجله رشد به اثبات مدعا بپردازم و از آنجا که بحث درباره فعل مجهول، مفعول بودن یا نبودن نهاد آن را هم در پی دارد، در این مورد نیز نظر خود را ابراز دارم.

**الف - فعل مجهول لازم است.**

در صفحه ۵۱ شماره ششم مجله رشد نظر همکار عزیزمان آقای محمدرضا زرسنج چنین آمده: «وقتی می‌گوییم فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می‌شود چگونه می‌توانیم معتقد شویم که فعل مجهول لازم است؟ وقتی اصل فعل متعدی بوده است آیا با مجهول شدن به لازم تبدیل می‌گردد.» این محکم‌ترین دلیل مخالفان است و می‌توان تصور کرد دستورنویسانی که این مطلب را ناگفته رها کرده‌اند، بر این باور بوده‌اند.

چنین دلیلی قانع‌کننده نیست زیرا هر چیز تغییر کند ناگزیر بسیاری از ویژگیهای خود را از دست می‌دهد و ویژگیهای جدید می‌پذیرد و این لازمه تغییر است. فعل هم با هر تغییر، شکل و مفهوم تازه‌ای پیدا می‌کند؛ با تغییر شناسه، شخص آن عوض می‌شود و با تغییر ساخت زمان آن تغییر می‌کند. حتی افعال ربطی با شکل ثابت یک جا فعل تامند و در جای دیگر فعل ربطی و در مکانی دیگر فعل معین. فعل معلوم نیز وقتی به مجهول تبدیل شد و نهادش تغییر کرد مثل هر فعل لازمی در قسمت گزاره به کلمه دیگری نیازمند نیست و همین ویژگی

است که لازم یا متعدی بودن فعل را در جمله مشخص می‌کند نه اصل و تبار فعل. دلیل دیگر این که فعلهای لازمی را با تغییر شکل از لازم به متعدی تبدیل می‌کنیم. (دوید - دوانید) و هیچ کس نمی‌گوید چون اصل فعل لازم بوده پس نمی‌تواند متعدی باشد.

دلیل آشکارتر این که همه دستورنویسان در مبحث دوجهبی فعلهایی را با شکل ثابت یک جا لازم و در جای دیگر متعدی دانسته‌اند. لازم دانستن این گونه فعلها دلیلی جز این ندارد که فعل در قسمت گزاره نیازمند کلمه دیگر (مفعول) نیست و اگر خوب دقت کنیم این شکل فعل نوعی فعل مجهول است. این نکته را آقای مسعود نقاش هم در صفحه ۵۴ شماره نهم مجله رشد عنوان کرده‌اند البته با این هدف که ثابت کنند چون فعل مجهول است پس متعدی است، که مقدمه درست ولی نتیجه‌گیری غلط است.

باری، بنابر تعریف فعل مجهول می‌توان پذیرفت که شکل لازم بسیاری از افعال دوجهبی نوعی فعل مجهول است و دستورنویسان در اینجا که توجهی به مجهول



بودن آنها نداشته‌اند به طور طبیعی و بدون پیشداوری آنها را فعل لازم شمرده‌اند اکنون این سؤال مطرح می‌شود که وقتی یک فعل با شکل ثابت بتواند در جایی لازم و در جای دیگر متعدی باشد و همه نیز بر آن اتفاق دارند چگونه فعلی با تغییر شکل (از معلوم به مجهول) نمی‌تواند از متعدی به لازم تغییر یابد؟ نتیجه این که هر گاه فعل از معلوم به مجهول تبدیل شد جهت آن نیز تغییر می‌کند و مثل هر فعل لازمی فقط متوجه نهاد است نه متوجه نهاد از یکسو و مفعول از سوی دیگر. آقای علی بابک نیز در صفحه ۲۵ شماره هفتم مجله رشد آنجا که درباره معن شدن افعال مصدر (شدن) سخن می‌گوید، بدون تعصب نسبت به اصل و نژاد فعل مجهول می‌نویسد: «فعل گذرایی که در یک گروه فعلی به صورت صفت مفعولی درآید و پیش از (شدن) به کار رود ناگذر می‌شود. [مثال]: سخنی که بی‌رویه گفته شود ممکن نیست پسندیده آید»

### ب - نهاد فعل مجهول چه نام دارد؟

«جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد نهاد مفعول است» کارشناس محترم در صفحه ۵۵ شماره چهارم مجله رشد آنجا که پنداشته‌اند برای همکار بازنشسته‌مان نسبت به درک این جمله سوء تفاهمی پیش آمده به تفسیر چنین نوشته‌اند: «... در جمله‌ای که فعل آن مجهول

باشد نهاد [همان] مفعول [جمله معلوم] است.» این تفسیر درست است و کسی با آن مخالفتی ندارد. اما «هزار نکته باریکتر از مو اینجاست» پرسش این است: مفعول جمله معلوم اکنون که به مقام نهادی رسیده و فعل به آن نسبت داده شده چه نام دارد؟ بهتر است یکبار دیگر جمله‌های مورد نظر را طرح و بررسی کنیم. ۱ - فریدون ضحاک را در بند کشید. ۲ - ضحاک در بند کشیده شد.

در جمله نخست فعل (در بند کشید) متعدی است و در مقایسه با فعل لازم این نقص را دارد که نمی‌تواند به تنهایی بار معنایی گزاره را داشته باشد ناچار به کلمه دیگر (ضحاک) نیاز پیدا می‌کند. این کلمه بنا بر نوع رابطه‌اش با فعل، مفعول است. پس مفعول در اینجا معنی بخش فعل شده و به کمک آن گزاره کامل گردیده است. در جمله دوم فعل (در بند کشیده شد) به گونه‌ای است که به تنهایی بار معنایی گزاره را دارد و (ضحاک) در جایگاه قبلی خود یعنی بخشی از گزاره نیست. به جایگاه نهاد نقل مکان کرده و دقیقاً فعل به آن نسبت داده شده است و به همین دلیل است که برخی از جمله استاد شریعت آن را مستدالیه نامیده‌اند<sup>۱</sup> بنابراین ساده‌اندیشی است که تصور کنیم اگر کلمه در جمله‌ای نقشی داشت آن نقش را با خود به جمله دیگر می‌برد؛ این

بدان می‌ماند که فرزند خانواده‌ای ازدواج کند و چون در خانواده قبلی نقش فرزند داشته اکنون در خانواده جدید هم نسبت به همسرش همان نقش را داشته باشد. اکنون به پرسش قبلی برمی‌گردیم (مفعول نهاد شده را چه بنامیم؟) پاسخ ساده و روشن است تا زمانی که اصطلاحی درخور وضع نشده همان را بگوییم که به زبان بی‌زبانی می‌گوییم. مفعول نهادی یا نهاد مفعولی. این اصطلاح هم با تعریف فعل مجهول دقیقاً سازگار است هم با مفعول فعل معلوم اشتباه نمی‌شود هم نظر موافق و مخالف را تأمین می‌کند هم ناچار نمی‌شویم به دانش آموز بگوییم «مفعول همه جاد را پاسخ چه چیز را؟ یا چه کس را؟ می‌آید ولی استثنائاً در اینجا با مفعولی روبرو هستیم که مجبوریم آن را در برابر پرسشهای چه چیز؟ یا چه کس؟ قرار دهیم» (به صفحه ۵۱ شماره ششم مجله رشد پایان مقاله آقای زرنج نیز در مورد انواع نهاد توجه شود) امید که این اظهار نظرها به راهی بیانجامد و دوراهی‌ها به چند راهه تبدیل نگردد. «جمال صدری»

دبیر ادبیات دبیرستانهای اصفهان

۱ - همکار بازنشسته ما نیز در مقاله «آیا فعل مجهول لازم است یا متعدی؟» که در شماره ۳ رشد ادب چاپ شده بود، همین نظریه را ابراز کرده بودند.



هریک از انواع کلمه چنین دگرگونی‌هایی در سالیان گذشته پذیرفته است که در نثر و شعر فارسی دیده می‌شود.

درین جمله که نثر قرن پنجم هجری است: «... گفتم: از غفلت پادشاه و ناراستی قاضی چه دیدی؟ گفت قصه من دراز است و چون ازین شهر برفتم کوتاه گشت».

دو فعل «برفتم» و «کوتاه گشت» در اصل به صورت «ماضی ساده» است. ولی در معنی مضارع می‌باشد: ازین شهر بروم کوتاه می‌گردد. در این جمله: «مگر مرا بیماری سخت پدیدار آمد، چنانکه امید از زندگانی ببریدم». «مگر» که حرف پیوند است و معمولاً برای بیان شرط می‌آید - در این مورد قید است (= از قضا = اتفاقاً).

اما در این جمله: «پس ده سال به بغداد آمدم، دست تهی و جامه خلق شده و تن از رنج راه و بد داشتی نزار گشته».

«دست تهی و جامه خلق شده و تن از رنج راه و بد داشتی نزار گشته» گروهی از کلمات است که «قید حالت» می‌باشد. باری قید گاه یک کلمه در اول جمله و گاه گروهی از کلمات در آخر جمله می‌آید و نظایر زیادی دارد و انواع بسیار.

بحث از مشکلات دستوری در این جا سخن را بدر از می‌کشاند. منظور ما تنها در سطح متون ادبی دبیرستانی است که دبیران دستور

بدانها برخورد می‌کنند و موارد یاد شده نمونه‌ای از آنها بود. و نیز مقصود ما این است که باید همکاران درس دستور را در کلاس‌های درس جدی‌تر تلقی کنند و در ضمن طرح مباحث و حتی قبیل از شروع درس دستور کاربرد و فایده آنها را در فهم منتهای منثور و منظوم برای دانش‌آموزان بازگویند و با مثالهایی از کتاب فارسی خودشان توجه دانش‌آموزان را به این چنین مطالبی جلب نمایند. البته فهم مطالب ادبی منحصر به مباحث دستوری نیست. احاطه بر آیات قرآنی، احادیث، تلمیحات و اشارات دینی اساطیری ملی و قومی و فسون بلاغت و سخندانی تا حد لازم، برای معلمان ادبیات فارسی، ضروری است و بی‌آنها نمی‌توان حق درس ادب فارسی را ادا کرد.

**یادداشتها**

- ۱ - نقل از «بوستان سعدی» تصحیح استاد دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران. (برای یافتن آیات می‌توانید به کشف الایات چاپ مسزبور مراجعه کنید)
- ۲ - همان مأخذ
- ۳ - کشف الاسرار مبینی: ج ۲ ص ۲۹۷.
- ۴ - همان مأخذ ص ۷۱
- ۵ - دیباجه گلستان سعدی
- ۶ - گزیده سیاست‌نامه انتخاب و توضیح دکتر جعفر شعار ص ۱۴۴.
- ۷ - همان، همان صفحه.

**نکته‌هایی دلنشین از کتاب**

**«حکایت»**

پادشاهی پسر خود را به جماعتی اهل هنر سپرده بود تا او را از علوم نجوم و رمل و غیره آموخته بودند و استاد تمام گشته، با کمال کودنی و بلاغت. روزی پادشاه انگشتری در مشت گرفت. فرزند خود را امتحان کرد که بیا بگو در مشت چه دارم؟ گفت آنچه داری گیرد است و زرد است و مچو فست. گفت: چسبون نشانهای راست دادی، پس حکم کن که آن چه چیز باشد؟ گفت: می‌باید که غریب باشد! گفت: آخر این چندین نشانهای دقیق را که عقول در آن حیران شوند، دادی از قوت تحصیل و دانش؛ این قدر بر تو چون فوت شد که در مشت غریب ننگند؟

**«فیه مافیة»**

آدمی اسطراب حق است؛ اما منجمی باید که اسطراب را بدانند؛ تره فروش یا بقال اگر چه اسطراب دارد اما از آن چه فایده گیرد؟ پس اسطراب در حق منجم سودمند است که **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** همچنان که این اسطراب مسین آینه افلاک است، وجود آدمی که **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** اسطراب حق است، چون او را حق تعالی به خود عالیم و دانا و آشنا کرده باشد، از اسطراب وجود خود تجلی حق را و جمالی بی چون را دم به دم و کمعه به کمعه می‌بیند و هرگز آن جمال از این آینه خالی

مجنون قصد دیار لیلی کرده، اشتر را آن طرف می‌راند تا هوشش با او بود؛ چون لحظه‌ای مستغرق لیلی می‌گشت و خودش را و اشتر را فراموش می‌کرد، اشتر را در ده بچه‌ای بود، فرصت می‌یافت، باز می‌گشت و به ده می‌رسید! چون مجنون به خود می‌آمد، دو روزه راه بازگشته بود. همچنین سه ماه در راه بهمانند! عاقبت افغان کرد که این اشتر بالای من است، از اشتر فرو جست و روان شد!

\*\*\*

راستی را پیش گیر هیچ کزی نمائند، راستی همچومن عصای موسی است، آن کزی‌ها همچون بیخرهاست، چون راستی بیاید همه را بخورد.

\*\*\*

\*\*\* (فیه مافیة صفحه ۱۷) نباشد.

# اخبار فرهنگی

اولین جلسه - بحث و بررسی پیرامون تشکیل انجمن فارسی  
پاکستان

به منظور بررسی مسائل و مشکلات و یافتن راه حل اساسی برای ترویج زبان فارسی جلسه مهمی به تقاضای دکتر اکرم شاه در دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد، برگزار گردید. در برگزاری این جلسه پرفسور دکتر محمد صدیق شبلی، مدیر دروس دانشگاه علامه اقبال همکاری نزدیک داشتند.

در این جلسه شخصیتهای ذیل شرکت نمودند:

۱ - دکتر محمد صدیق شبلی

۲ - دکتر علی رضا نقوی

۳ - دکتر سید سبط حسن رضوی

۴ - دکتر شعیب محمود زیدی

۵ - دکتر صفری بانو شگفته موسوی

۶ - دکتر سید کلثوم سراج

۷ - دکتر سید محمد اکرم

جلسه با تلاوت کلام... مجید آغاز گردید.

دکتر سید محمد اکرم فرمودند که زبان فارسی در شبه قاره برای هشتصد سال زبان علمی و ادبی و رسمی و درباری مسلمانان بود. لذا صوفیان و سلاطین و علماء و ادبا تمام نظرات و افکار خود را در فارسی بیان نمودند. این ادبیات امروز ارت ملی عظیم ملت پاکستان است.

و استفاده کردن از این و حفظ و نگهداشتن و انتقال به نسل های آینده یک وظیفه مهم ملی ما است نیز تمام مآخذ تاریخی نظرات پاکستان در زبان فارسی هستند. علاوه بر این دو سوم آثار حیات آفرین شاعر ملی پاکستان علامه محمد اقبال به زبان فارسی می باشد. و برای ملت پاکستان آگاهی از شعور ملی بدون آگاهی از این آثار، ناگزیر است. نیز

فارسی زبان مروجه همسایه‌های ما مثل ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان می‌باشد. نیز در حال حاضر ۳۰۰۰۰۰ مهاجرین افغانستان و صدها طایفه پاکستانی هم به این زبان صحبت می‌کنند و این زبان را می‌فهمند علاوه بر این برای ادبیات اردو در سطح عالی آگاهی از این زبان لازم است.

دکتر محمد اکرم افزودند که در متون درسی مسلمانان شبه‌قاره زبان فارسی و عربی مقام برابر با یکدیگر داشتند چون هر دو زبان زبانهای دینی و فرهنگی ما بودند و هر دانشجو مجاز به انتخاب یکی از این دو زبان بود. ولی از دو سال گذشته به دلایل نامعلوم در تمام پاکستان زبان عربی را از کلاس ششم تا هشتم اجباری قرار داده‌اند و در نتیجه دانشجویان از خواندن زبان فارسی محروم مانده‌اند (توضیح اینکه وقتی زبان عربی اجباری شد مسلماً با توجه به اجباری بودن انگلیسی و اردو از دیگر کسی رغبت به خواندن فارسی که انتخابی است نمی‌کند) و این زبان که از هشتصد سال برای مسلمانان پاکستان زبان علمی و فرهنگی بود امروز ناگهان از متون درسی مدارس خارج و نادیده گرفته شده است. و هر شخص به عنوان پاکستانی راستین و نیز مردم باشعور پاکستان این وظیفه را دارند که در این مورد با دولت پاکستان صحبت کنند تا صوفیان کرام علماء عظام و دیگر ستارگان درخشان از ذهن مردم محو نشوند. بنا بر این باید همگی سعی کنیم برای حل و فصل و یافتن راه‌حل اساسی سازمانی به نام «انجمن فارسی پاکستان» تشکیل دهیم که شاخه‌های فعال آن در شهرهای دیگر هم وجود داشته باشند. و از این طریق به شکل ادبی و فرهنگی اساتید و فارسی‌دانان پرداخته و آنان را برای حرکتی کاملاً فرهنگی در جهت حفظ آثار میراث هشتصد ساله فرهنگی گرد هم آوریم.

دکتر علیرضا نقوی هم در مورد اهمیت زبان فارسی صحبت کردند و تأکید بر تشکیل یک سازمان «سازمان دوستداران فارسی» کردند که توسط آن سازمان مسئله زبان فارسی با دولت مطرح شود. دکتر محمد صدیق شیلی گفتند که به علت بلندتر کردن مقام عربی مقام فارسی پائین‌تر آمده و در بیشتر مدارس متروک شده و دکتر شیلی هم تأکید بر تشکیل انجمن دوستداران فارسی داشتند و می‌خواستند که این مسئله در مجلس شورای ملی مطرح گردد.

دکتر سید سبط حسن رضوی فرمودند که با اخراج زبان فارسی از دروس مدارس هدف‌شان ایجاد ضعف در فرهنگ و در وجود پاکستان است و در این مورد باید در روزنامه‌ها مقالاتی چاپ شود که مردم از زبان خود آگاه شوند. تدریس زبان فارسی تقاضای عصر ما است که از این طریق با مهاجرین افغانستان راه دوستی استحکام پذیرد و وزارت اطلاعات پاکستان می‌تواند این کار را انجام دهد.

دکتر شمیم محمود زیدی گفتند اعضای انجمن دوستداران

فارسی با وزارت آموزش تماس بگیرند و آنها را در سمینار سازمان دعوت کنند تا دولت از این مسئله آگاه شود.

دکتر صغری بانو شگفته گفتند مسئله فارسی امروز یک مسئله مهم است و برای حل این مسئله ما باید از نیروی دینی کمک بگیریم یعنی علماء مدارس دینی و پیروان عظام را هم وسیله کنیم.

دکتر کلثوم سراج فرمودند که جهت ترویج زبان هر اقدامات لازم به عمل آید و در این مورد بدون تأخیر یک سمینار برگزار شود تا این مسئله مهم حل شود. چون این فقط مسئله یک زبان نیست بلکه مسئله یک فرهنگ است.

در پایان اظهار نظرها و مذاکرات شرکت‌کنندگان با اتفاق آرا تصویب کردند که:

۱ - تشکیل یک انجمن بنام «انجمن فارسی پاکستان»  
۲ - دکتر جسس جاوید اقبال پسر علامه اقبال به ریاست این انجمن نامزد می‌گردند.

۳ - چند تن از شخصیت‌های مهم پاکستان به عنوان اعضای سرپرست و ناظر بر انجمن معرفی گردند.

مثل آقای اسحاق خان رئیس سنا که فارسی می‌دانند. حکیم محمد سعید رئیس بنیاد همدرد پاکستان آقای مجید نظامی سردبیر روزنامه نوای وقت ونیشن، میان امیرالدین، پیر نصیرالدین شاه، خانم افسر رضا فزلباش وزیر مشاور، خانم عقیفه ممدوت، آقای ممتاز احمد خان عضو مجلس، پروفیسور میرزا منور رئیس آکادمی اقبال و دکتر ذوالفقار علی ملک رئیس دانشگاه اسلامی بهاولپور که بخش فارسی هم دارد.

۴ - در حدود ماه اوت ۱۹۸۷ م یک جلسه از سوی انجمن در لاهور برگزار شود که در آن جلسه نخست‌وزیر یا رئیس جمهور را دعوت کنند.

۵ - از دولت تقاضا شود که موقعیت فارسی و عربی مثل هم باشد. دانشجویان در انتخاب یکی از این دو زبان آزاد باشند تا از خواندن یکی از این دو زبان محروم نشوند.

۶ - جهت برآورد مخارج انجمن اعضای انجمن سهم بدهند و از دانشگاه گرانت کمیشن، آکادمی اقبال، پیکجز کمیتد، و از اداره‌های دیگر تقاضای کمک شود.

۷ - شاخه‌های انجمن در هر شهر تشکیل شوند.  
منتظم انجمن در اسلام‌آباد دکتر شیلی خواهند بود، در پیشاور دکتر کی - بی نسیم، پروفیسور دکتر انعام الحق کوثر در کوئته می‌باشند.

۸ - جلسه انجمن سالیانه برگزار شود.

۹ - در روزنامه‌های پاکستان مقالات در مورد اهمیت زبان فارسی چاپ شوند.



## کلاس دانش افزایی دبیران ادبیات کرمان

کلاس دانش افزایی دبیران ادبیات فارسی استان کرمان از ششم لغایت دوازدهم تیرماه شصت و شش در مرکز تربیت معلم علامه طباطبایی کرمان تشکیل گردید. شرکت کنندگان در این دوره پس از همفکری و تبادل نظر، نکات و موارد زیر را پیشنهاد کردند:

۱- آموزش دروس عمومی کلاس که جنبه‌ی آگاهیهای عمومی را دارد از طریق آموزش غیر حضوری و مطالعات شخصی (با تعیین قبلی منابع مورد نظر) صورت گیرد و فرصتهای متعدد (هر سال دو بار) برای گذراندن امتحان دروس مذکور در نظر گرفته شود و در جلسات حضوری به آموزش دروس اختصاصی پرداخته شود.

۲- برنامه کلاسها طوری تنظیم گردد تا شرکت کنندگان ضمن یادگیریها و آموزشهای تکمیلی، مشکلات و مسایل موجود در کلاسهای درس خود را از طریق بحث و تبادل نظر مطرح نموده و با استفاده از تجارب و آگاهیهای

دیگران، نتیجه‌گیری مطلوب نمایند و در این جلسات از افراد خیره و آگاه و برنامه‌ریز و مسئول نیز دعوت به عمل آید.

۳- ضمن بحث و تبادل نظر برای چندمین بار این نتیجه حاصل شد که ساعات درس ادبیات در برنامه درس مدارس با توجه به حجم کتاب کافی نیست، لذا از برنامه‌ریزان تقاضا دارد به هنگام تجدید نظر در برنامه‌های درس ساعات ادبیات را افزایش دهند زیرا به تجربه ثابت شده که اگر دانش‌آموزی ادبیات فارسی را خوب فرا گیرد، به سایر آموزشهای وی نیز کمک شایانی می‌شود.

۴- درس «عروض» که از دروس مهم و پرکار رشته فرهنگ و ادب می‌باشد و برای یاد دادن و یاد گرفتن آن باید حقیقتاً وقت صرف شود، درسی جداگانه محسوب گردد و بیست نمره کامل برای آن در نظر گرفته شود.

۵- با توجه به اهمیت خط و املا فارسی در حفظ و نگهداری میراث‌های ارزشمندی ادبیات، روشی اتخاذ گردد تا املاء به صورت

درسی مستقل درآمده و از شیوه‌های غلط نویسی بیرون آید و به روش گذشته متن مورد نظر به صورت دیکته به دانش‌آموزان گفته شود.

۶- در افزایش ساعات ادبیات، ساعت مشخصی به انشاء و آیین نگارش اختصاص یابد تا دانش‌آموزان فرصت تمرین و ایجاد مهارت در نویسندگی و پرورش افکار داشته باشند و دچار رکود و سکون فکری و قلمی نگردند. در پایان شرکت کنندگان در کلاس ضمن درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و آرزوی طول عمر برای ایشان نیز آرزوی پیروزی برای رزمندگان جان بر کف اسلام، آمادگی خود را برای هم‌رزمی با پسران رزمندگان در پشت جبهه و چه در سنگرهای مبارزه‌ی حق علیه باطل اعلام می‌دارند.

دوازدهم تیرماه یک هزار و سیصد و شصت و شش.

از طرف دبیران شرکت کننده در کلاس دانش افزایی ناصر ارمین

## نکته‌هایی دلنشین از کتاب کشف الاسرار

### حد بندگی

ذوالنون مصری گفت: در بادیه بودم. ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود بر نداشت. گفتم: یا مسکین! بعد از بی‌زاری و لعنت، این همه عبادت چیست؟  
گفت: یا ذوالنون، اگر من از بندگی معزولم او از خداوندی معزول نیست.

### آنچه نباید...

عیسی (ع) را گفتند: چرا خوشتن را خانه‌ای نسازی؟  
گفت: من سر آن ندارم که خوشتن را به چیزی مشغول کنم که تا ابد سر صحبت ما ندارد.

«کشف الاسرار»

### ایثار

اتفاق بر سه رتبت است:  
اول «سخا» دیگر «جود» سدیگر «ایثار».  
صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد.  
صاحب جود بیشتر دهد و قدری ضرورت خود را بگذارد.  
و صاحب ایثار همه بدهد و خود را و عیال را به خدا و رسول سپارد

«تفسیر فارسی کشف الاسرار»

از «کشف الاسرار»

### سالکان راه عبودیت

بدانک سالکان راه عبودیت سه مردند:  
یکی عابد - نفس وی مقهور خوف عقوبت.  
یکی عارف - دل وی مقهور سطوت قربت.  
یکی محب - جان وی مقهور کشف حقیقت.

کشف الاسرار

گفتار سید سجاد

## حق معلم

حق معلمی که جان تو را به زیور دانش بیاراید، این است که:

شخصیت والای او را محترم داشته و مجلس دینش را بزرگ داری  
با رغبت تمام به جانب او روی آورده و گفتارش را هر چه نیکوتر گوش دهی در  
فراگرفتن دانشی که از آن بی نیاز نیستی کمک کار او باشی، به ایستکه هوش و خرد  
خویش را آماده و ویژه او سازی مهتر اینکه آینه دل را از آلودگیها زدوده و دیده پاک  
را بدو باز گشائی و این هم وقتی میسر است که از خوشگذرانیهای زودگذر چشم  
پوشیده و خواهشهای ناپایدار را کم نمائی.

بدانکه از جانب استاد این رسالت را خواهی داشت که آنچه به تو آموخته است به  
کسانی که در وادی نادانی سرگردان بوده و از دانش بی بهره اند بیاموزی و بر تو لازم  
است که در حسن انجام این رسالت و اداء این امانت کوشش نموده خیانت نوری پیویزه  
اینکه تو این کار را به عهد گرفته ای.

ترجمه محمد صادق رفیعی

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)

### اطلاعیه

#### در باره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور نشریاتی است که از سوی گروههای درسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و  
تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود.

این نشریات در حال حاضر عبارتند از:

- |                     |                          |
|---------------------|--------------------------|
| ۱ - رشد آموزش ریاضی | ۵ - رشد آموزش زمین شناسی |
| ۲ - رشد آموزش زبان  | ۶ - رشد آموزش ادب فارسی  |
| ۳ - رشد آموزش شیمی  | ۷ - رشد آموزش جغرافیا    |
| ۴ - رشد آموزش فیزیک | ۸ - رشد آموزش زیست شناسی |

هدف از انتشار این نشریات در وهله اول ارتقاء سطح معلومات معلمان و در مرحله بعد ایجاد ارتباط متقابل میان معلمان هر رشته  
و دفتر تحقیقات به منظور تبادل تجارب و مطالب جنبی و مفید درسی است.

دیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقه مندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت اشتراک هر  
چهار شماره از یک مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز  
و فیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، جاده ابدلی، خیابان سازمان آب بیست و نهمی خورشید مرکز توزیع انتشارات  
کدک آموزشی که پستی ۱۶۵۹۸ - تلفن ۷۸۵۱۱۰ لطفاً از ارسال پول نقد خودداری فرمائید

توجه، دانشجویان مراکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.



#### فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب	با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش	هستم.
نشانی دقیق متقاضی:	استان	شهرستان
	کوچه	خیابان
	پلاک	تلفن





آیا شما مجلات رشد  
متخصص دبیران  
را می خوانید؟

### مجلات رشد تخصصی

هر سه ماه یکبار، برای استفاده  
دبیران و دانشجویان رشته های  
مختلف و دانش آموزان علاقمند  
دبیرستانها از سوی سازمان پژوهش  
و برنامه ریزی آموزشی وزارت  
آموزش و پرورش منتشر می شود.